

تحقیق

درجامعه اطلاعاتی

ترجمه رامین کریمیان

بাহمکاری وندی میپلز و پال رینولدز

تحقیق در جامعهٔ اطلاعاتی

هيو مک‌کی

با همکاری وندي میپلز و پال رینولدز

تحقیق در جامعه اطلاعاتی

ترجمه رامین کریمیان

دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها

۱۳۸۶

این کتاب ترجمه‌ای است از:

- *Investigating the Information Society*. Hugh MacKay with Wendy Maples and Paul Reynolds, Routledge with The Open University, 2001.

هیو مکی، با همکاری وندی میپلز و پال رینولدز
HUGH MACKAY with Wendy Maples and Paul Reynolds
تحقیق در جامعه اطلاعاتی / هیو مکی با همکاری وندی میپلز و پال
رینولدز؛ ترجمه رامین کریمیان
تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها، ۱۳۸۶
۲۰۵ ص. مصور، جدول.
ISBN : 978-964-9934-09-9
عنوان اصلی: Investigating the Information Society, 2001
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
کتابنامه: ص [۲۰۱] - ۲۰۵
۱۳۸۶ کتابخانه ملی ایران
رده بندی کنگره: ۳۷۴/۴۸۳۳/۳۰۳
رده بندی دیویی: ۳۰۳/۴۸۳۳
شماره کتابشناسی، ملی: ۱۰۸۷۳۱۱



دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

هیو مکی با همکاری وندی میپلز و پال رینولدز

تحقیق در جامعه اطلاعاتی

ترجمه: رامین کریمیان

طرح جلد: احمد رضا دالوند

چاپ اول: ۱۳۸۶، شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات

ISBN: 978-964-9934-09-9

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۳۴-۰۹-۹

www.rasaneh.org

e-mail: info@rasaneh.org

تهران: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوم، شماره ۱۳

تلفن: ۸۸۷۳۰۴۱۳ و ۸۸۷۳۵۴۳۹، دورنویس: ۸۸۷۳۰۴۷۷

فهرست

۷	هیومکی	درآمد
۱۵	هیومکی	فصل ۱ جامعه اطلاعاتی، تداوم یا تغییر؟
۱۵		۱. گفتمان جامعه اطلاعاتی
۲۱		۲. جامعه اطلاعاتی؟
۲۲		۳. جامعه اطلاعاتی در چهار عرصه
۳۳	هیومکی	فصل ۲ نظریه های جامعه اطلاعاتی
۳۳		۱. درآمد
۳۴		۲. جامعه پسا صنعتی دنیای پل
۴۴		۳. جبریاوری فن آورانه
۴۹		۴. جامعه "شبکه ای" گسترش
۶۰		۵. نتیجه گیری
۶۳	هیومکی و پال رینولدز	فصل ۳ علم اجتماعی و جامعه اطلاعاتی
۶۳		۱. درک معنای جامعه اطلاعاتی
۷۰		۲. پژوهش های علوم اجتماعی شامل چه عناصری است؟
۷۶		۳. علوم اجتماعی، پژوهش، و بازاندیشانه بودن
۷۹	هیومکی و پال رینولدز	فصل ۴ پژوهش درباره جامعه اطلاعاتی، ...
۷۹		۱. پژوهش و شالوده های روش شناختی آن
۸۰		۲. روش ها و روش شناسی ها
۸۲		۳. دیدگاه اثبات گرا

۶ تحقیق در جامعه‌اطلاعاتی

۸۶	۴. دیدگاه تفسیرگرا	
۸۹	۵. روش‌های سه‌وجهی و چندگانه گردآوری داده‌ها	
۹۱	۶. دیدگاه انتقادی	
۹۵	۷. دیدگاه فرهنگی	
۱۰۱	فصل ۵ فرهنگ، بازنمایی و هویت‌ها	وندی میلز
۱۰۱	۱. درآمد	
۱۰۴	۲. فرهنگ. بازنمایی. و هویت	
۱۰۷	۳. کردارهای دلالت‌گرانه و تحلیل‌های متنی	
۱۱۷	۴. هویت. بازنمایی. و شبکه	
۱۲۹	۵. نتیجه‌گیری	
۱۳۱	فصل ۶ الگوهای جدید کار و نابرابری	هیو مک‌کی
۱۳۱	۱. درآمد	
۱۳۳	۲. پل و پس از او	
۱۴۱	۳. مهارت‌زدایی و کیفیت کار	
۱۴۹	۴. اقتصاد الکترونیک	
۱۵۰	۵. برندگان و بازندگان	
۱۵۶	۶. محرومیت از اطلاعات و دموکراسی	
۱۵۸	۷. نتیجه‌گیری	
۱۶۱	فصل ۷ تغییر ترکیب‌بندی زمان - فضا	هیو مک‌کی
۱۶۱	۱. درآمد	
۱۶۵	۲. درآمدی بر اجتماعات اینترنتی	
۱۶۹	۳. پژوهش موردی درباره اجتماعات اینترنتی: شبکه...	
۱۷۳	۴. تلویزیون ماهواره‌ای	
۱۸۴	۵. نتیجه‌گیری	
۱۸۷	نتیجه‌گیری	هیو مک‌کی
۱۸۷	۱. پژوهش در علوم اجتماعی	
۱۹۰	۲. درک تغییرات فن‌آورانه	
۱۹۳	فرهنگ توصیفی اصطلاح‌ها	
۱۹۷	واژه‌نامه	
۲۰۱	منابع و مآخذ	

درآمد

هيو مک کی

معنای جامعه اطلاعاتی این است که دگرگونی‌های اجتماعی معاصر عموماً چگونه فهمیده می‌شود. جامعه اطلاعاتی اصطلاحی است رایج اما نادقیق که نویسندگان و مفسران مختلف آن را در اشاره به تغییرات اجتماعی گسترده‌ای که پیش روی ماست به کار می‌برند. جامعه اطلاعاتی مباحث گونه‌گونی را در بر می‌گیرد که همگی ناظراند به اطلاعات و فن‌آوری اطلاعات، آن‌گونه که در بطن نظم اجتماعی در شرف نضج است. حجم عظیمی از اطلاعات، از طریق فن‌آوری‌هایی که به سرعت رشد و گسترش می‌یابند، مبادله می‌شوند و تأثیرات ژرف اجتماعی دارند. پیامدهای این تأثیرات تقریباً در همه ابعاد زندگی اجتماعی مشاهده می‌شود. در بحث از جامعه اطلاعاتی سه مضمون را می‌توان مشخص ساخت. نخست، اهمیت یافتن فرهنگ است، که بازتاب آن در گسترش مالکیت و استفاده از طیفی از فن‌آوری‌های فرهنگی مشهود است. طی پنجاه سالی که از آغاز پخش تلویزیونی در زمان جنگ جهانی دوم می‌گذرد، تا جهان چندمجربایی تلویزیون‌های کابلی و ماهواره‌ای و دیجیتالی (رقمی) و پهن‌پرده، با وضوح بالا و دوسویه امروز تغییرات شگرفی رخ داده است. گذشته از تلویزیون تغییرات مشابهی در ویدئو، سینما، موسیقی، نشریات و کتاب‌ها هم پدید آمده است. این تحولات تنها محدود به رسانه‌ها نبوده است: ما به واسطه تبلیغات، تلفون، شبکه اینترنت،

عکاسی، طرز پوشیدن لباس، و وسایلی که در خانه‌هایمان به کار می‌بریم با مجموعه‌ای از اطلاعات و تصاویر روبه‌روایم که هر لحظه بر شمارشان افزوده می‌شود. و مسئله فقط هم مسئله افزایش حجم و تعداد نیست. کنش متقابلی که این رسانه‌ها، فن‌آوری‌ها و فعالیت‌ها در محیط پیرامون‌شان برمی‌انگیزند بخش مهمی از زندگی هر روزه ما را به اشغال خود درآورده و هویت‌های ما بیش از پیش به واسطه چیزهایی که مصرف می‌کنیم رقم می‌خورد و بیان می‌شود. همچنان‌که جهان پیوسته مملو از نشانه‌ها می‌شود، نشانه‌ها نیز بیش از پیش (آن‌گونه که بودریار و دیگر پُست‌مدرنیست‌ها می‌گویند) “خودارجاع” می‌شوند؛ یعنی تشخیص دادن شبیه‌سازی‌شده‌ها، همچون چیزهایی جدا از واقعیت که بودریار آنها را “حاد-واقعیت” می‌خواند، دشوار و دشوارتر می‌شود. صورت خیالین “تابیده” می‌شود و شکاکیت و عدم قطعیت [رواج عام می‌یابد و قطعی گرفته می‌شود.

مضمون دیگر، دگرگونی‌هایی است که در عرصه‌های اقتصاد و ماهیت کار و الگوهای نابرابری پدید آمده است. درک دگرگونی‌هایی که در عرصه کار پدید آمده چندان دشوار نیست؛ استخدام نه تنها در بخش معدن بلکه عموماً در بخش‌های صنعتی و خدماتی کاهش و در بخش مربوط به کارهای مبتنی بر اطلاعات افزایش یافته است. اقتصاددانان و جامعه‌شناسان با بررسی طبقه‌بندی‌های شغلی و صنعتی این روند را شناسایی و معین کردند. مسئله این است که کارهای اطلاعاتی در کشورهای صنعتی رشدی چشمگیر داشته‌اند. علاوه بر این، ارزش و اهمیت راهبردی مشاغل و صنایع اطلاعاتی شناخته شده است. به بیان دیگر، اینگونه از مشاغل و صنایع تنها رشد نکرده‌اند بلکه هم از لحاظ نمادین و هم از لحاظ راهبردی به رکن اصلی اقتصاد تبدیل شده‌اند. گفته شده است که در فرایند این دگرگونی‌ها ما شاهد بازاریابی و تغییر ساختار اجتماعی بوده‌ایم؛ یعنی قدرت و منزلت به شیوه‌های تازه‌ای توزیع شده‌اند و برندگان و بازندگان تازه‌ای بر صحنه اجتماعی ظهور کرده‌اند. دسترسی به اطلاعات و فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی هم حاکی از تقسیم‌بندی‌های تازه اجتماعی‌اند و هم تثبیت‌کننده این تقسیم‌بندی‌ها؛ زیرا هر چه می‌گذرد قطب‌بندی میان آنان که به اطلاعات دسترسی دارند و آنان که ندارند شدیدتر می‌شود.

و سر آخر هم یک بُعد فضایی و زمانی است: رشد و گسترش خارق‌العاده فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی باعث شده است که شکل‌بندی تازه‌ای از زمان و فضا تجربه شود. گسترش شبکه‌های اطلاعاتی بیش از پیش دال بر این است که زمان و فضا ارزش و اهمیت

کمتری در شکل دادن به سازمان‌ها و کنش و واکنش‌های اجتماعی می‌یابند. زیرساخت‌های الکترونیک همزمانی و بی‌فاصله‌گی را (البته با پیامدهایش) به گونه‌ای که تا همین اواخر حتی قابل تصور هم نبود، ممکن و مقدور کرده است. کارکرد سامانه‌های مالی و تجاری در میان کشورهای مختلف جهان هر دم سریع‌تر و آسان‌تر می‌شود. همچنان‌که ما با اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهانی آمیخته و در آن ادغام می‌شویم تولید و بازاریابی و هماهنگی و همزمانی کل جهان را فرا می‌گیرد. ما شاهد ظهور شبکه‌ها و زنجیره‌های ارتباطی تازه میان سازمان‌ها، کشورها و مناطق مختلف جهان هستیم. البته این فرایند، فرایندی یکپارچه و یک‌دست و تک‌خطی و همگن و همجنس نیست. در این فرایند با ظرفیت گسترده‌ای که شبکه‌های ارتباطی دارند زمان به یک معنا ارزش و اهمیت‌اش را از دست داده است: داده‌هایی مثل تصاویر ویدئویی، بلافاصله از طریق ماهواره در سراسر جهان منتقل می‌شوند و پست الکترونیک جای پست هوایی را گرفته است.

ما این دگرگونی‌ها را چگونه باید بفهمیم؟ کم نیستند مفسرانی — از آن جمله سیاستمداران، روزنامه‌نگاران، و آینده‌پژوهان — که بر این باوراند که اغتشاش اجتماعی مشخصه جامعه امروز ماست؛ بعضی از دلایل و براهینی هم که برای اثبات این ادعایشان می‌آورند و معمولاً داده‌هایی هم برای ترسیم یا اثبات نظرات‌شان دارند مستدل و بحث‌انگیز است.

دانشمندان علوم اجتماعی نیز به مسائل مشابه می‌پردازند و اغلب هم به دلایل و براهین مشابهی اشاره می‌کنند. اگرچه رویکردهای بسیار متنوعی از (پوزیتیویسم گرفته تا پست‌مدرنیسم) در علوم اجتماعی وجود دارد، اما داده‌های بسیاری در علوم اجتماعی وجود دارد که تحلیل‌های آن را از سایر تحلیل‌ها در باب جامعه اطلاعاتی متمایز می‌کند.

این کتاب مقدمه‌ای است بر برخی مسائل و راه‌های عملی انجام پژوهش‌های اجتماعی. هدف کتاب شناساندن علوم اجتماعی در عمل است. دانشمندان علوم اجتماعی در پی فهم جامعه از طریق به کار بردن روش‌ها و فنون گردآوری داده‌ها هستند. داده‌های علوم اجتماعی شکل‌های مختلف به خود می‌گیرند و به شیوه‌های گوناگون گردآوری می‌شوند؛ از جمله از طریق پیمایش‌های پرسش‌نامه‌ای، مصاحبه، و تحلیل‌های متنی؛ در این کتاب ما همه این روش‌ها و سایر روش‌های تحقیق و پژوهش را می‌شناسانیم.

روش‌های تحقیق نه در خلأ انتخاب می‌شوند و نه بدون حساب و کتاب. بلکه هر روش

خاص برای فهم جامعه به رویکرد یا رهیافت نظری خاصی وابسته است. این دیدگاه‌های نظری مفاهیم و نظریه‌هایی را برای معنادادن به داده‌ها و مرتبط ساختن‌شان با براهین و استدلال‌ها و یا تبیین نظری خاصی به کار می‌گیرند. در علوم اجتماعی چندین روش‌شناسی (که غیر از روش است) قابل تشخیص و تمیز است. در این کتاب ما اصول پایه‌ی چهار رویکرد روش‌شناختی را می‌شناسانیم؛ اثباتی (پوزیتیویست)، تفسیری، انتقادی، و فرهنگی. هر یک از این رویکردها وابسته‌اند به درک و فهم خاصی از آنچه ما درباره‌ی جهان اجتماعی و محدودیت‌ها و امکانات دانش و پژوهش علوم اجتماعی می‌دانیم. در واقع روش‌شناسی‌ها چارچوب لازم را برای استخدام و به کار گرفتن روش‌ها و گردآوردن داده‌ها، و نحوه‌ی پیش بردن استدلال‌ها می‌سازند.

مقصود و منظور این کتاب غنی‌تر کردن مطالعه‌ی علوم اجتماعی با شناساندن روش‌های تحقیق و روش‌شناسی‌هایی است که چارچوب‌های لازم را برای سنجش و اجرای تحقیق درباره‌ی جامعه‌اطلاعاتی فراهم می‌آورند.

ما در اینجا برخی اندیشه‌های عمده‌ی مرتبط با سه مضمون اصلی بحث‌های جامعه‌اطلاعاتی را که پیش از این برشمردیم – یعنی، رشد و گسترش فرهنگ و برجسته‌شدن امر نمادین، تجدید ساختار کار و الگوهای دگرگون‌شده‌ی نابرابری، تغییر ترکیب‌بندی و رابطه‌ی زمان و فضا – معرفی می‌کنیم و به شما می‌شناسانیم. سپس به ارزیابی مطالعات خاص پژوهشی در هر زمینه می‌پردازیم و آنها را از لحاظ اعتبار، روایی، جامعیت، و انسجام بررسی می‌کنیم. از میان این ملاک‌های ارزیابی، روایی و اعتبار بیش‌تر با داده‌ها ربط دارند و جامعیت و انسجام بیش‌تر در مورد استدلال‌ها کاربرد دارند. هر یک از این ملاک‌های ارزیابی، بسته به روش‌شناسی اتخاذشده، کمابیش در مورد مطالعات خاص قابلیت به کار گرفته شدن دارند، و نه همچون ملاکی عام و شامل همه‌ی موارد که بتوان آن را به شیوه‌ای یکسان در مورد همه‌ی پژوهش‌ها به کار گرفت. ما، با استفاده از و به کار گرفتن این ملاک‌ها، خواهیم توانست قوت‌ها و محدودیت‌های طیفی از مطالعات تجربی درباره‌ی جامعه‌اطلاعاتی را ارزیابی کنیم.

فصل یکم درآمدی است مفصل به جامعه‌اطلاعاتی که در آن گفتمان جامعه‌اطلاعاتی معرفی و به این امر توجه شده است که معنای جامعه‌اطلاعاتی در خانه، در محل کار، در جنگ، و در نظارت و مراقبت کدام است. این چهار مورد همین‌طور بی‌هدف و بدون منظور خاصی انتخاب شده است و تنها برای این بوده است که تصویری کلی از دگرگونی‌هایی که در بحث‌های مرتبط با جامعه‌اطلاعاتی وجود دارد به دست داده باشیم.

مباحث فصل دوم به جزئیات بیش‌تری می‌پردازند و خاص‌تر است. این فصل به بررسی آثار دو دانشمند علوم اجتماعی اختصاص دارد که احتمالاً بسیار بیش از دیگران به تعریف و تعیین عوامل دخیل در بحث‌های مرتبط با جامعه اطلاعاتی پرداخته‌اند – این دو، دنیل پل و مانوئل کستلز اند که اولی جامعه‌شناس و دومی نظریه‌پرداز مسائل شهری است. دنیل پل در دهه ۱۹۷۰ از برآمدن یا ظهور “جامعه پسا صنعتی” خبر داد. (و در آثار بعدی‌اش آن را “جامعه اطلاعاتی” خواند). منظور وی از این اصطلاح این بود که اقتصادهای غربی شاهد افول استخدام کارگران کارخانجات و صنایع‌اند حال آنکه بخش‌های خدمات و اطلاعات رو به رشد گذاشته‌اند. این فرایند به “پایان عصر صنعتی‌شدن” موسوم شد. پل می‌دید که فن‌آوری به نیروی محرک تاریخ تبدیل شده است و این لابد در نگاه یک جامعه‌شناس غریب می‌نمود. این دیدگاه به “جبر باوری فن‌آورانه” موسوم است و منظور از آن شیوه مشترک درک و دریافت از رابطه میان جامعه و فن‌آوری است که ما در اینجا قصد ژرف‌کاوی آن را داریم. پس از آن به کارهای کستلز می‌پردازیم که گزارشی از “جامعه شبکه‌ای” معاصر فراهم آورده، جامعه‌ای که در آن شبکه‌های جدید الکترونیک عملاً فضا و زمان را از میان برداشته‌اند. در نظر کستلز فن‌آوری‌های نوین، تغییر ساختار سرمایه‌داری، و نگرانی فزاینده درباره هویت دست به دست هم داده‌اند تا شکل تازه‌ای از جامعه برآید، جامعه‌ای که در نظر کستلز امکانات جالب توجهی برای اتخاذ سیاست‌ها و روش‌های تازه پیش روی ما می‌گذارد.

در فصل سوم ضمن مشخص ساختن رئوس مباحث مرتبط با جامعه اطلاعاتی برخی از وجوه اصلی روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی را معرفی می‌کنیم. در این فصل روش اندیشیدن در علوم اجتماعی را با فهم متعارف مقایسه می‌کنیم و به بررسی پیوندهای میان نظریه، داده‌ها، و ارزش‌ها در فرایند پژوهش می‌پردازیم. سپس اقسام داده‌ها را که عبارت باشند از اولیه و ثانویه، کمی و کیفی معرفی و تشریح می‌کنیم و آن‌گاه به معرفی و بحث درباره چهار ملاک و معیار ارزیابی تحقیق در علوم اجتماعی که بعدها، آنها را به کار خواهیم گرفت، یعنی اعتبار، روایی، جامعیت، و انسجام خواهیم پرداخت.

در فصل چهارم بنیان‌های فلسفی روش‌های تحقیق اجتماعی را بررسی خواهیم کرد. در این فصل به روش‌شناسی‌های تحقیق می‌پردازیم؛ روش‌شناسی‌ها رهیافت‌هایی هستند به فهم و درک علوم اجتماعی که در پس هر طرح تحقیق یا در طراحی هر تحقیقی نهفته است. روش‌شناسی‌ها منبعث از رهیافت‌هایند و برای درک اینکه چه دانش یا درکی از علوم اجتماعی

حاصل می‌شود به کار گرفته می‌شوند. در این فصل همچنین از ابزارهای خاص تحقیق، یا روش‌های تحقیق، که طرفداران هر یک از چهار روش‌شناسی مورد بحث ما، یعنی روش‌های اثباتی، تفسیری، انتقادی، و فرهنگی، به طور مشترک آنها را به کار می‌گیرند، گفت‌وگو خواهیم کرد. در بخشی از این فصل، که می‌توان آن را گونه‌ای گزارش تاریخی دانست، درباره تغییر توجه از رویکردهایی که علم اجتماعی را توانا به پدید آوردن یا خلق واقعیت یا قانون اجتماعی می‌دانند (تا حدی مانند درک و دریافت مشترکی که از علوم طبیعی وجود دارد) به رویکردهایی که سرشت درک و دریافت اجتماعی را پیشامدی، مجادله‌ای، ذهنی، و فرهنگی می‌خوانند نیز توضیحاتی خواهیم داد. مفاهیم مرتبط با حقایق عینی با ساختارشنکی‌های مرتبط با تحلیل گفتمان فاصله بسیار دارد. در فصل‌های پنجم، ششم و هفتم شرح کلی برخی از موضوع‌های اصلی درباره روش‌ها و روش‌شناسی‌ها و گفته‌ها و اندیشه‌های مطرح شده در این فصل‌ها را در مورد برخی از مطالعات خاص تجربی درباره جنبه‌های مختلف جامعه‌اطلاعاتی به کار می‌بندیم. هر یک از این فصل‌ها به یکی از سه مضمون اصلی مباحث مرتبط با جامعه‌اطلاعاتی که پیش از این مشخص‌شان کردیم – یعنی رشد و گسترش فرهنگ و برجسته‌شدن امر نمادین، تجدید ساختار کار و الگوهای دگرگون‌شده نابرابری، و تغییر ترکیب‌بندی و رابطه زمان و فضا – می‌پردازد. هر فصل گزارشی است از محدوده پژوهش‌ها و استدلال‌های مرتبط به آنها. پس در هر فصل تعدادی از طرح‌های تحقیق در همان حوزه که بر چهار ملاک ارزیابی – یعنی اعتبار، روایی، جامعیت و انسجام – مبتنی‌اند شناسایی و ارزیابی می‌شود.

فصل پنجم به معرفی و بررسی بحث‌های مرتبط با فرهنگ، بازنمایی و هویت می‌پردازد. این فصل رشد و گسترش رسانه‌ها و اهمیت فرهنگ، اشباع فزاینده جامعه با تصویرها و نمادها و نیز اهمیت جامعه‌اطلاعاتی برای امکانات تازه و برداشت‌های مختلف از هویت را در مد نظر قرار می‌دهد. روش‌های تحلیل متن و گفتمان، نشانه‌شناسی و ساختارشنکی برای ارزیابی مطالعات پژوهشی موجود بر روی خانه‌های شبکه تارنمای جهان‌گستر (وب) و دیگر شکل‌های ارتباطی رایانه‌ای معرفی شده‌اند.

فصل ششم به تجدید ساختار کار (بر مبنای کار دَنیل پِل که در فصل دوم تشریح شده است) و الگوهای دگرگون‌شده نابرابری توجه دارد. فن‌آوری‌های نوین و عوامل دیگر منجر به بروز دگرگونی‌های اساسی در همه مشاغل، سازمان‌ها و بخش‌ها و رشد "اقتصاد الکترونیک"

شده است. در این فصل جنبه‌های مختلف این تغییرات نشان داده خواهد شد تا تصویری از سرشت دگرگون شونده کار به دست داده شود. در فرایند این دگرگونی کسانی بازنده خواهند شد و کسانی دیگر برنده، در اینجا بحث‌هایی که بر سر "دارندگان" و "ندارندگان" اطلاعات درگرفته نیز مطرح خواهد شد.

فصل هفتم به سومین و واپسین مضمون اصلی مباحث مرتبط با جامعه اطلاعاتی، یعنی تغییر ترکیب‌بندی و رابطه فضا و زمان می‌پردازد. این فصل که مبتنی است بر کار مانوئل کستلز (که در فصل دوم معرفی شده) جنبه‌های مختلف رابطه‌ها و شبکه‌های جدیدی را بررسی می‌کنند که فن‌آوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی آنها را تسهیل می‌کند. از بین رفتن فاصله‌های زمانی و مکانی موجب بروز شکاف و رخنه در مرزها و محدودیت‌ها و پیدایش الگوهای تازه همبستگی شده که به نوبه خود تأثیراتی عمیق بر جوامع و جماعت‌ها، کشورها و ملت‌ها و هویت‌ها گذارده است.

نتیجه‌گیری کوتاه پایانی میان موضوعاتی که در کتاب بررسی شده پیوند و ارتباط برقرار می‌سازد و ما را متوجه موضوعیت و اهمیت علوم اجتماعی در درک جامعه اطلاعاتی می‌کند. کتاب تحقیق در جامعه اطلاعاتی درآمدی است هم بر مباحث مربوط به جامعه اطلاعاتی و هم بر کار پژوهش اجتماعی. این کتاب شما را در درک برخی از موضوع‌ها که در گردآوردن و تحلیل داده‌ها و نیز در درانداختن بحث و جدل در علوم اجتماعی به کار می‌آیند یاری می‌کند. این کتاب درآمدی است بر روش‌شناسی و روش‌های تحقیق، و نقش علوم اجتماعی را در درک ما از جامعه اطلاعاتی توضیح می‌دهد.

فصل ۱

جامعه اطلاعاتی: تداوم یا تغییر؟

هیو مک کی

۱. گفتمان جامعه اطلاعاتی

دانشمندان علوم اجتماعی عموماً درصدد درک و دریافتِ دگرگونی‌های اجتماعی عمده‌ای هستند که در دوره‌ای که آنها درباره‌اش می‌نویسند در حال رخ دادن است – مشخصاً می‌توان از کارل مارکس که دربارهٔ صنعتی شدن می‌نوشت یا امیل دورکهایم که مشغله‌اش ثبات و نظم اجتماعی بود و یا ماکس وبر که دیوان‌سالاری (بوروکراسی) را تحلیل می‌کرد یاد کرد. دگرگونی‌های اجتماعی معاصر در جهان توسعه‌یافته موجب شده است که دانشمندان علوم اجتماعی اکنون درصدد فهم آن چیزی باشند که بسیاری آن را جامعه اطلاعاتی می‌خوانند. احتمالاً شما هم بارها به این مفهوم برخورد‌ه‌اید، زیرا در روزنامه‌ها و مجله‌ها و در رادیو و تلویزیون، در بحث از فرهنگ عامه، در ادبیات، صنعت، آموزش و پرورش، گزارش‌های رسمی و تحقیقات اجتماعی گفته‌ها و نقطه‌نظراتی می‌یابیم دال بر دگرگونی‌های اجتماعی گسترده که به همهٔ آنها زیر عنوان جامعه اطلاعاتی در حال پیدایش اشاره می‌شود.

اصطلاحات متداول دیگر – نظیر جامعهٔ پسا صنعتی، جامعهٔ شبکه‌ای، و جامعهٔ مبتنی بر دانش – معنایی مشابه یا متناظر جامعهٔ اطلاعاتی دارند. اصطلاح “جامعهٔ اطلاعاتی”

دربردارنده دو وجه اجتماعی و فنی است: زیرساخت اطلاعات جهانی، اینترنت، شبکه تارنمای جهان گستر (www)، اقتصاد الکترونیک، فن آوری اطلاعات، ارتباطات دوربرد، دیجیتال شدن، همگرایی، و بسیاری دیگر از آن جمله اند. اگرچه تنوع قابل ملاحظه‌ای در تحلیل‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اهمیت جامعه اطلاعاتی وجود دارد، اما همه این بحث و جدل‌ها، با هم و در کنار هم گفتمان یا مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، مفاهیم و درک و دریافت‌ها را شکل می‌دهند که در زمینه‌های مختلف و متنوع به کار گرفته می‌شود. خواهیم دید که در میان عناصر تشکیل دهنده این گفتمان رشد اطلاعات و فن آوری اطلاعاتی از همه با اهمیت‌تر است.

نیکلاس نگروپونته، مدیر "آزمایشگاه رسانه‌ها" در مؤسسه فن آوری ماساچوست (MIT)، از صاحب‌نظران برجسته در زمینه آینده دیجیتال است. کتاب او با نام دیجیتال بودن (*Being Digital*)، که مجموعه‌ای است مرکب از ستون‌نویسی‌های او در ماهنامه *Wired*، دربدرارنده نمونه‌ای از دیدگاهی است که در گفتمان گسترده جامعه اطلاعاتی وجود دارد:

به زودی در ابتدای هزاره بعد دکمه سردست یا گوشواره چپ یا راست‌تان از طریق ماهواره‌ای کوتاه - مدار با یکدیگر ارتباط برقرار خواهند کرد و رایانه‌هایی بسیار قدرتمندتر از رایانه‌های امروزی‌تان خواهید داشت. و دستگاه‌های تلفن‌تان دیگر بدون حساب و کورکورانه زنگ نخواهد خورد؛ آنها پیام‌های تلفونی را دریافت خواهند داشت و آنها را دسته‌بندی خواهند کرد و شاید هم بتوانند همچون یک خدمت‌کار آزموده به تلفن‌هایی که به شما می‌شود پاسخ گویند. رسانه‌های گروهی با سازمان‌هایی برای پخش و دریافت اطلاعات و سرگرمی‌های مورد نیاز و علاقه هر شخص بازسازی خواهند شد. مدرسه‌ها تغییر خواهند کرد به گونه‌ای که بیش‌تر به موزه یا زمین بازی شبیه خواهند بود، و بچه‌ها در آنجا به آشنا شدن با، و گردآوردن اندیشه‌ها و فکرهای تازه و تبادل آنها با سایر بچه‌های جهان خواهند پرداخت. جهان دیجیتال همچون نوک یک سوزن ملموس و مشهود خواهد شد. (Negroponte, 1995, p.6)

تام استونیر آینده‌پژوه نیز حرف‌های مشابهی زده است، آنجا که می‌گوید، «نظام‌های تولیدی نوین دیگر، همچون گذشته، نه به زمین وابسته خواهند بود و نه به کار و نه به سرمایه، بلکه نیازمند اطلاعات خواهند بود» (Poster, 1984, p. 168). همان‌گونه که چاپ جای فرهنگ شفاهی را گرفت، ارتباطات الکترونیک جای چاپ را خواهد گرفت (Poster, 1990). دیوید بالتر، متخصص ادبیات روم و یونان، که به کار با رایانه هم علاقه‌مند است، می‌گوید، همان‌گونه که ساعت نماد عصر صنعت بود، رایانه جایی خاص در چشم‌انداز فرهنگی ما اشغال خواهد کرد.

عصر ما بیش از هر چیز دیگر با فن‌آوری تعریف و شناخته خواهد شد... و تعریف تازه‌ای از بشر همچون "پردازش‌گر اطلاعات" و طبیعت، همچون "اطلاعاتی که باید مورد پردازش قرار بگیرد" به دست خواهد داد. (Bolter, 1986, pp. 8-9, 13)

"جامعه اطلاعاتی" همچنین در پهنه سیاست‌های دولت‌های اروپایی و اتحادیه اروپا جایی برجسته دارد. مارتین بانگه‌مان، عضو کمیسیون اروپا و رئیس هشتمین هیئت مدیره شورای اروپا، در رأس "هیئت بلندپایه" از "اشخاص برجسته" قرار داشت که بنا بود در ۱۹۹۴ در مورد اقداماتی که شورای اروپا و کشورهای عضو باید در مورد زیرساخت‌های اطلاعاتی در مد نظر داشته باشند گزارش دهند. در گزارش او این تحلیل که زمانه ما زمان یک انقلاب اطلاعات است بسیار روشن و بی‌ابهام بود:

در سراسر جهان، فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی موجب پدید آمدن یک انقلاب صنعتی تازه شده‌اند که اهمیت و دامنه‌اش به اندازه انقلاب‌های پیشین است.

این انقلاب، انقلابی است بر پایه اطلاعات...

این انقلاب توانایی‌ها و قابلیت‌های تازه عظیمی به هوش بشر افزوده و منابعی را پدید آورده که شیوه‌های کارکردن مان با یکدیگر و زندگی کردن مان با یکدیگر را تغییر می‌دهد.

همه انقلاب‌ها موجب پدید آمدن قدری از عدم قطعیت و گسست - و البته فرصت - می‌شوند امروز هم استثناء نیست. اینکه ما چگونه واکنش نشان دهیم و چگونه بتوانیم از فرصت‌های موجود بهره‌مند شویم بستگی تام به این خواهد داشت که با چه سرعتی می‌توانیم وارد جامعه اطلاعاتی اروپایی شویم. (Bangemann, 1994, Ch. I)

تحلیل فوق در شکل گرفتن بسیاری از خط‌مشی‌ها و سیاست‌های اتحادیه اروپا مؤثر واقع شد، که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: توسعه ملاک‌های قاعده‌گذاری برای زیرساخت‌ها و خدمات، ترغیب به پژوهش و به کار گرفتن فن‌آوری، بالا بردن سطح آگاهی عمومی درباره جامعه اطلاعاتی و زیر نظر گرفتن تأثیرات فرهنگی و اجتماعی آن. خط‌مشی‌های مذکور به منظور برانگیختن میل به تولید و مصرف در بستر بازار آزاد و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی است. بسیاری از مناطقی که اتحادیه اروپا در آنها وارد می‌شود، از جمله سرمایه‌گذاری‌هایش در توسعه اقتصاد منطقه‌ای در زیر چتر "جامعه اطلاعاتی" قرار می‌گیرد.

در ایالات متحده آمریکا نیز دغدغه مشابهی دیده می‌شود، گرچه که بیشتر زیر عنوان "بزرگراه اطلاعاتی" از آن یاد می‌شود. این مفهوم ربط نزدیکی به آل‌گور (کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا از حزب دموکرات و رقیب جورج بوش در انتخابات سال ۲۰۰۰ میلادی) دارد. به گفته او زیرساخت اطلاعات جهانی (GII) عبارت است از:

شبکه اطلاعاتی گسترده در سراسر کره زمین که پیام‌ها و تصویرها را با سرعت نور از بزرگ‌ترین شهرها به کوچک‌ترین دهکده‌های همه قاره‌ها منتقل می‌کند... زیرساخت اطلاعات جهانی (GII) از طریق بزرگراه‌های اطلاعاتی سراسر کره زمین را درمی‌نوردد؛ همه مردم جهان می‌توانند به این بزرگراه‌ها وارد شوند... این بزرگراه‌ها - یا دقیق‌تر بگوییم، شبکه‌های توزیع اطلاعات - ما را قادر می‌سازد که همچون جامعه‌ای جهانی با هم در تماس باشیم و ارتباط برقرار کنیم و اطلاعات مان را مبادله کنیم. حاصل این تماس‌ها و ارتباطات برای ما پیشرفت اقتصادی استوارتر و پایدارتر، دموکراسی‌های نیرومندتر، یافتن راه‌حل‌های بهتر برای مشکلات زیست‌محیطی محلی و جهانی، بهبود وضعیت بهداشت و - سرانجام - رسیدن به حس همکاری بیشتر برای حفظ سیاره کوچک مان است... اگر ما به تکمیل زیرساخت اطلاعات جهان ملتزم شویم صدها میلیارد دلار به رشد جهان اضافه خواهد شد. (سخنرانی در کنفرانس توسعه ارتباطات جهانی اتحادیه بین‌المللی ارتباطات، بوئنوس آیرس، ۲۱ مارس ۱۹۹۴)

در انگلستان هم خواست‌ها و خط‌مشی‌های مشابهی می‌بینیم که هم دولت محافظه کار و هم دولت کارگر به استفاده از، و به کارگرفتن فن‌آوری‌های اطلاعاتی برای بهبود وضعیت ارتباطات میان شهروندان و دولت متعهد و ملزم بوده‌اند. در هنگام نوشتن این کتاب هیئت دولت یک "واحد مرکزی فن‌آوری اطلاعات" تشکیل داده و نخست‌وزیر هم یک نماینده مجلس را به عنوان نماینده‌اش در امور الکترونیک برگمارده و هم یک وزیر در امور الکترونیک دارد: وبسایت مقر نخست‌وزیر (به نشانی <http://www.number-10.gov.uk>) اطلاعاتی را درباره نخست‌وزیر و دولت فراهم آورده. شهروندان هم می‌توانند از طریق نامه‌نگاری الکترونیک از فعالیت‌های دولت در هر حوزه‌ای که بدان توجه و علاقه دارند آگاه شوند و اطلاعات لازم را دریافت کنند. این امکان، مجرای یک سویه و برای جهت دادن و خوراندن اطلاعات رسمی به مردم نیست؛ بلکه فکر اصلی پشت این کار ایجاد مجرای دوسویه بوده است که از طریق آن امکان گفت‌وگو و مبادله دانش، و درگیر شدن با مسائل و مشارکت در آنها آسان‌تر شود. آن‌گونه که از فراخوان نخست‌وزیر برمی‌آید وبسایت مقر نخست‌وزیر آماده دریافت نظرات شهروندان است: «از طریق این وبسایت می‌توانید حرف‌ها و نظرات خودتان را برای ما

بفرستید؛ در بحث و گفت‌وگوهای جمعی شرکت کنید یا پرسشی را مطرح کنید که قاعدتاً باید در یکی از برنامه‌های پخش زنده رسانه‌ای ما بدان پاسخ داده می‌شود.» بازدیدکنندگان از این وبسایت می‌توانند بحث‌های جاری را مشاهده کنند، در آنها مشارکت کنند، یا حتی موضوع‌های تازه‌ای را برای بحث پیشنهاد کنند.

کار عملی ۱.۱

به وبسایت نخست‌وزیری بریتانیا مراجعه کنید. اگر شخصاً امکان اتصال به اینترنت ندارید یا از یکی از دوستان‌تان کمک بگیرید و یا به کافه اینترنت بروید. به وبسایت نخست‌وزیری متصل شوید (<http://www.number-10.gov.uk>) و یکی از بحث‌های جاری را انتخاب کنید. با توجه به امکان گسترش دموکراسی و مشارکت شهروندان چه نقاط قوت و ضعف و محدودیت‌هایی در آن به نظر تان می‌رسد؟

نقد و نظر

به نظر می‌رسد پایگاه اینترنتی امکانی تازه برای طرح و بیان افکار و نظرات شهروندان به دولت فراهم کرده است و نشانه‌هایی در آن وجود دارد دال بر جدی گرفته شدن این بحث‌ها (هنگامی که ما به این وبسایت مراجعه کردیم خلاصه‌ای از نظر شخص نخست‌وزیر درباره بحثی که در جریان بود دیده می‌شد). اما چه تعداد از افراد می‌توانند در این بحث شرکت کنند؟ آنها کیستند؟ چه کسانی شرکت نمی‌کنند، و به نظر شما چرا شرکت نمی‌کنند؟ به نظر شما اهمیت کسانی که از امکان بهره‌مند شدن از امتیاز دسترسی و احتمالاً تأثیرگذاران بر سیاست‌ها برخوردار نیستند از کجا ناشی می‌شود؟ چه کسانی بحث‌ها را سازمان می‌دهند و به پیش می‌برند و اداره می‌کنند؟ به نظر شما وقتی یک بحث خلاصه می‌شود چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ مخلص کلام اینکه چنین امکان دسترسی از چه طریقی در دموکراسی تغییر پدید می‌آورد؟

نظر شما چه این باشد که این امکان دسترسی که دولت در اختیار مردم گذاشته چندان چیز مهمی نیست یا آن را خیلی دگرگون‌کننده بدانید، به هر حال، هاله خطابی و سخن‌پردازی‌هایی که گرد رشد و گسترش این‌گونه از خدمات تا حد بسیار زیادی در چارچوب

"جامعه اطلاعاتی" قرار دارد و جلوه‌ای است از یک سنت دیرپا: اکنون، از وقتی که جان نیزبت در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی این بحث را مطرح کرد که ایالات متحد آمریکا از جامعه‌ای صنعتی به جامعه‌ای اطلاعاتی گذر کرده (Naisbett, 1982) نزدیک به دو دهه می‌گذرد؛ و از وقتی که الوین تافلر به "بمب اطلاعاتی" اشاره کرد که درست جلوی پای ما منفجر شده و به جابه‌جایی‌ای که در مناسبات قدرت در جامعه همچون پیامد وابستگی بیشتر جامعه به دانش پدید آمده (Toffler, 1983)؛ یا از وقتی که تام استونیر طلیعه عصر تازه‌ای را مشاهده کرد که تفاوت‌هایش با عصر صنعتی همان قدر بود که با قرون وسطا (Stonier, 1983). در واقع باید گفت که کارهای جامعه‌شناس امریکایی دنیل بل که در دهه ۱۹۶۰ میلادی در آنها درباره "جامعه پسا صنعتی" می‌نوشت کماکان از شناخته‌ترین و روشن‌ترین گزارش‌ها درباره جامعه اطلاعاتی است. "جامعه پسا صنعتی" مورد نظر او وجوه مشابه بسیاری با جامعه اطلاعاتی دارد (Bell, 1974)؛ در فصل دوم همین کتاب کار دنیل بل به تفصیل بررسی شده است.

همه صاحب‌نظران فوق تغییرات مهم و اساسی‌ای را که در جامعه رخ داده است بر شمرده‌اند. هر یک از آنان به طریقی و با استفاده از منابع مختلف داده‌هایی فراهم آورده‌اند که پشتوانه ادعاهایشان است و شامل مشاهدات خودشان، آمار منتشر شده، و اسناد و شواهد متخصصان. آنان پیدایش جامعه اطلاعاتی را امری می‌دانند که داده‌ها تأییدش می‌کنند.

کار عملی ۲.۱

داده‌هایی درباره رشد اطلاعات بیابید. اگر به اینترنت دسترسی دارید به "گزارش رشد و گسترش ارتباطات دوربرد" در نشانی اینترنتی زیر مراجعه کنید:
<http://www.itu.ch/WTDR95/> اگر به اینترنت دسترسی ندارید به یک روزنامه معتبر مراجعه کنید.

نقد و نظر

منبع مذکور به ما می‌گوید که:

- رشد بخش اطلاعات جهانی سریع‌تر از کل رشد اقتصادی است.

- به نظر می‌رسد بخش اطلاعات در مواجهه با رکودهای اقتصادی کمتر آسیب می‌پذیرد؛ مثلاً در حالی که رشد اقتصاد جهانی در ۱۹۹۱، ۳/۳ درصد کاهش داشته است صنعت اطلاعات ۶ درصد رشد داشته؛
- سهم بخش اطلاعات در اقتصاد جهانی افزایش داشته است و به رقم ۵/۶ درصد در ۱۹۹۳ رسیده است؛ یعنی بالغ بر ۱/۳۵۲ میلیارد دلار آمریکا.
- در ایالات متحد در بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۲ سهم بودجه خانوار که صرف اطلاعات شده است از ۹/۹ درصد به ۱۲/۵ درصد رشد یافته، حال آنکه در همین دوره سهمی که صرف خرید غذا می‌شده از ۱۹/۹ درصد به ۱۶/۵ درصد رسیده است.
- در ۱۹۹۴ ارزش بخش اطلاعات در اروپا ۳۲۹ میلیارد دلار آمریکا بوده است و پیش‌بینی رشد سالانه آن در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶، ۶ درصد بوده است.
- در ژاپن سهم بخش اطلاعات و ارتباطات در اقتصاد ملی از ۵/۸ درصد در ۱۹۸۰ به ۹/۵ درصد در ۱۹۹۲ بالغ گشته است و ارزش آن ۶۸۳ میلیارد دلار آمریکا برآورده شده است.
- پس از رواج یافتن رایانه‌های شخصی و خانگی در ایالات متحد آمریکا میزان اشتغال در صنعت نرم‌افزار رایانه‌ای سه برابر شده است.
- پیش‌بینی می‌شود که از ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۵ تقاضا برای برنامه‌نویسان / تحلیل‌گران رایانه دوبرابر شود. از لحاظ رشد میزان اشتغال پس از کارگران نظافت‌کار خانگی این شغل در رده دوم قرار دارد.

۲. جامعه اطلاعاتی؟

این یک نمونه و مثال از بالا بودن ارقام است در مورد اینکه اطلاعات، صنایع اطلاعاتی و فن‌آوری‌های اطلاعاتی رشد فوق‌العاده‌ای داشته‌اند. بسیاری از مفسران بر آن‌اند که فاصله اندکی وجود دارد میان خواندن این داده‌ها و بحث و استدلال در باب اینکه این تغییرات نشان‌دهنده تغییرات اساسی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی هستند – تغییر در خانوارها، کار، دموکراسی و حتی در نحوه نگریستن ما به خودمان، یعنی تغییر هویت‌مان. البته این‌گونه ارزیابی‌ها مسائل متعددی را پیش می‌کشند. نخست اینکه، توضیحاتی که درباره جامعه اطلاعاتی داده می‌شود متعدداند، و اینکه ما کدام توضیح را بهترین توضیح قلمداد می‌کنیم؟ ما ادعاها و اهمیت آنها را چگونه و به چه تعبیر کنیم؟ نظر ما درباره دیدگاه‌های

مختلف چیست و چگونه برای ترجیح یکی بر دیگری استدلال می‌آوریم؟ ما بحث و استدلال‌های مختلف و استفاده از داده‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنیم؟ دوم اینکه معنای بروز تغییر و دگرگونی در جامعه چیست؟ و اینکه اطلاعات و فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی در دل آن تغییرات جای دارند یعنی چه؟ آیا این تغییرات سطحی و گذرا هستند یا عمیق و تأثیرگذار؟ چقدر مهم است که این تغییرات مطابق با تداوم در جامعه، فرهنگ، سیاست و اقتصاد باشند؟ خلاصه اینکه، معنایی که ما از جامعه اطلاعاتی در ذهن داریم چیست؟

همان‌گونه که خواهیم دید نویسندگان و نظریه‌پردازان مختلف اصطلاح "جامعه اطلاعاتی" را به کار برده‌اند و عموماً هم آن را در اشاره به پدیده‌های مختلف به کار برده‌اند. اما این اشاره، اشاره به نوع جدیدی از جامعه بوده است، جامعه‌ای که باید با معناهای تازه فهمیده شود، جامعه‌ای که درک آن تحلیل‌های اجتماعی تازه‌ای را ایجاب می‌کند. گذشته از این، اختلاف نظر بسیار – و اغلب ناروشن – بر سر چیزی که باید درباره‌اش بحث شود وجود دارد.

فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی در عمل بر همه عرصه‌های زندگی اجتماعی تأثیر گذاشته و آنها را تغییر داده‌اند. در این کتاب نخواهیم توانست همه این تأثیرات و تغییرات را بررسی کنیم، اما این فصل را با کاوش در چهار عرصه‌ای آغاز کردیم که تغییرات عمده اجتماعی مرتبط با فن‌آوری‌های جدید در آنها قابل تشخیص و بررسی‌اند. انتخاب این چهار عرصه – خانه، کار، امور نظامی، نظارت و مراقبت – کاملاً تصادفی بوده و منظور از آن تنها ترسیم و نمایاندن دامنه برخی از دگرگونی‌های پیش رو بوده اینکه شمه‌ای از آنچه جامعه اطلاعاتی می‌نامیم‌اش به دست داده شود.

۳. جامعه اطلاعاتی در چهار عرصه

جامعه اطلاعاتی نیز، همچون یک گفتمان، چیزی است که همه ما با آن سروکار داریم، و لمس‌اش می‌کنیم. یعنی اینکه تنها یک رشته بحث و چند موضوع خاص نیست. پس بگویید "جامعه اطلاعاتی" برای شما چه معنایی دارد؟ ما به چه طریقی در جامعه اطلاعاتی زندگی می‌کنیم؟

هر یک از ما در زندگی روزمره موقعیت‌ها و تجربیات مختلف داریم. اما بدون تردید همه ما می‌توانیم برخی جنبه‌های جامعه اطلاعاتی را در زندگی‌مان برشمَریم. برای شروع تفکر

درباره دامنه و محدوده‌های تأثیرگذاری جامعه اطلاعاتی ما باید چهار عرصه را که به نظر می‌رسد فن‌آوری‌های جدید در آنها عامل تغییرات عمیق بوده‌اند بررسی کنیم. شما باید این موارد خاص را همچون شاخص‌هایی برای پدیده گسترده جامعه اطلاعاتی در نظر بگیرید.

۱.۳ خانه

در خانه‌هایمان شاهد تغییراتی اساسی هستیم که فن‌آوری‌های اطلاعاتی در آنها نقش اصلی را برعهده داشته‌اند. از اواخر سده نوزدهم میلادی، و البته عمدتاً از اوایل سده بیستم، رشته‌ای از زیرساخت‌ها و فن‌آوری‌های خدماتی وارد زندگی بشر شد: آب لوله‌کشی، برق و گاز، به همراه ابزار و تجهیزات لازم، چراغ‌های روشنایی برقی، اجاق‌های گاز، کتری و سماور برقی، یخچال، ماشین‌های لباس‌شویی و ظرف‌شویی، و بسیاری وسایل ریز و درشت دیگر – اتوهای برقی، تُستر، قهوه‌ساز و غیره. همه این وسایل را که نام بردیم می‌توان زیر عنوان کلی فن‌آوری‌های “کار” دسته‌بندی کرد که در خرده‌فروشی به آنها “کالا‌های سفید” گفته می‌شود. عرصه دیگری که رشد داشته “کالا‌های قهوه‌ای” یا فن‌آوری‌های تفریح و اوقات فراغت است. این دسته با اختراع تلفن (اواخر سده نوزدهم میلادی)، گرامافون (تقریباً در همان زمان)، بی‌سیم (دهه ۱۹۲۰ میلادی)، و تلویزیون (کوتاه زمانی و در مقیاس کوچک پیش از جنگ دوم جهانی، و سپس مجدداً پس از جنگ) شروع شد، اما خانه‌های امروزی، مملو است از فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی سرگرم‌کننده.

کار عملی ۳.۱

فهرستی از فن‌آوری‌های سرگرم‌کننده موجود در خانه‌تان تهیه کنید. چه کسی بیش‌ترین استفاده را از آنها می‌کند و در چه زمانی؟

نقد و نظر

من در خانه خودم وسایل زیر را فهرست کردم:

- یک دستگاه رایانه که برای کار، اتصال به شبکه اینترنت، و راه‌انداختن لوح‌های فشرده استفاده می‌شود (البته بچه‌هایم هم برای بازی و انجام برخی تکالیف مدرسه‌شان از آن استفاده می‌کنند).

- یک دستگاه ارتباطی کابلی که برای ارتباط تله فونی (و البته تلویزیونی اگر بچه‌ها از پس‌اش برآیند).
- سه دستگاه ضبط و پخش صوت انفرادی (واکمن) که البته اغلب در سفر از آنها استفاده می‌شود.
- یک دستگاه ضبط و پخش صوت و رادیو که هم لوح فشرده می‌خورد و هم کاست، در اتاق خواب بچه‌ها.
- یک دستگاه پخش رادیو در آشپزخانه (که معمولاً از ساعت ۸ صبح تا ۶ عصر از آن استفاده می‌شود).
- یک دستگاه تلویزیون رنگی و پخش ویدئویی در اتاق نشیمن.

جدول ۱.۱ وسایل سرگرم‌کننده خانگی، درصد کل بینندگان تلویزیون ۱۹۹۱ و ۱۹۹۸

۱۹۹۸	۱۹۹۱	
۸۵	۷۲	دستگاه پخش ویدئو
۷۳	۴۰	تله تکست
۵۰	۲۲	دستگاه نمایش لوح فشرده
۲۸	۲۲	رایانه خانگی
۳۰	۱۲	بازی‌های ویدئویی
۲۰	۸	ماهواره
۱۶	۵	دوربین‌های فیلم‌برداری ویدئویی
۲۲	۵	دستگاه‌های تلویزیون استریو
۱۳	۳	تلویزیون کابلی
۱۳	پرسیده نشد	تلفن کابلی
۶	پرسیده نشد	تلویزیون پهن پرده
۸	پرسیده نشد	اینترنت
۴	۲۰	هیچ‌یک را ندارد

خلاصه اینکه استفاده از این فن‌آوری‌ها در سال‌های اخیر در خانه‌ها افزایش چشمگیری داشته است. در مورد هیچ‌یک از کالاهایی که در جدول بالا فهرست شده‌اند سطح برخورداری کاهش نشان نمی‌دهد. در سال‌های اخیر که ما شاهد رشد خانوارهایی هستیم که از دستگاه‌های تلویزیونی چندکاره‌ای که در چند نقطه از خانه کار گذاشته می‌شوند، و نیز از دستگاه‌های دی‌وی‌دی و خدمات ارتباطی متقابل، که از طریق تلویزیون، خطوط تلفن، یا کابل در دسترس‌اند، استفاده می‌کنند. هر چه می‌گذرد خانه‌های ما بیش از پیش به جایی تبدیل می‌شود که ما در آنجا از رسانه‌هایی با تنوع فزاینده از لحاظ منابع و فن‌آوری و به مدت زمان و ساعت‌های بیشتری در هفته استفاده و محصولات آنها را مصرف می‌کنیم.

۲.۳ کار

در محل کارمان هم تغییراتی به همین اندازه اساسی رخ داده است. در سال‌های اخیر ساختار و سازمان کار به گونه‌ای بازسازی شده است که عموماً با اصطلاح "از فوردیسم تا پسافوردیسم" مشخص می‌شود. فوردیسم - نظامی است که، همان‌طور که احتمالاً حدس زده‌اید، کارخانجات اتوموبیل‌سازی هنری فورد در به کار گرفتن آن پیشگام بوده‌اند - پنج اصل پایه‌ای دارد:

- استانداردسازی محصولات (که به اقتصاد تولید انبوه مجال رشد می‌دهد و با اقتصاد و صنایع دستی مغایرت دارد).
- مکانیزه‌سازی (که در فرایند استانداردسازی مجال رشد می‌یابد).
- تیلریسم، یا مدیریت علمی (تقسیم و سرشکن کردن وظایف به خردترین اجزای ممکن و به این ترتیب نیازمند شدن به مهارت‌های تا حد ممکن سطح پایین).
- تفکیک درک و دریافت (فکر کردن) از اجرا (عمل کردن)، با به کارگرفتن مهندسانی که به کارگران بگویند چگونه یک کار مشخص را انجام دهند و در هر حال از تغییر در آن کار مشخص جلوگیری کنند، به همراه لشکری از مدیران میانی که فرایند کار را طراحی و برنامه‌ریزی کنند و بر روند آن نظارت داشته باشند.
- خط تولید (برای تنظیم سرعت کار).

محصول این روش اتوموبیل "فورد مدل تی" بود که قیمت‌اش در سال ۱۹۱۶ یک دهم قیمت یک اتوموبیل دست‌ساز در ایالات متحد آمریکا بود و فورد توانست پنجاه درصد بازار فروش را از آن خود کند. فوردیسم شامل یک هزینه سازمان (ماشین‌آلات و خط تولید) بالا، یک هزینه واحد (یا حاشیه) پایین، و محصول و بازاری انبوه می‌شد. فوردیسم رویکردی بود که بسیاری از کارخانه‌ها و بخش‌های صنعتی را در طول سده بیستم میلادی دگرگون کرد و همچون مشخصه صنعت‌گرایی و عصر جدید قلمداد شد. همه جهان از روش تیلر و فورد به گرمی استقبال کردند، جالب‌توجه‌ترین‌شان لنین و سازمان برنامه و تولید اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بودند که بر جنبه استانداردسازی و مقیاس تأکید گذاشتند.

عکس آن، پسافوردیسم است که سر و کله‌اش در واپسین دهه‌های سده بیستم میلادی پیدا شد و در مجموع آن را مشخص‌کننده سازمان تولید و جامعه امروز می‌دانند. ویژگی‌های بارز این روش عبارت است از انعطاف‌پذیری، سفارشی بودن، بازار تضمین‌شده و حمل و نقل سریع‌وقت - ویژگی‌هایی که گاه به شرکت‌های ژاپنی منسوب می‌شود و به آن "ژاپنیزه" کردن هم گفته می‌شود. به امور سازمانی‌ای هم که از اجزای اصلی کار نیستند - نظیر امور مربوط به نظافت و غذاخوری - با قراردادهای پیمانکاری سر و سامان داده می‌شود. مناسبات مبتنی بر اعتماد متقابل با انعطاف با تأمین‌کنندگان مواد اولیه برقرار می‌شود (به جای فرهنگ مبتنی بر قرارداد دوره فوردیسم) و به این ترتیب، مثلاً حمل و رساندن بی‌درنگ و مطمئن کالا در اولویت قرار می‌گیرد و مذاکره در مورد هزینه‌ها و قیمت بعداً صورت می‌گیرد. قابلیت برنامه‌ریزی و انعطاف‌پذیری تجهیزات و ماشین‌آلات تولید بیشتر می‌شود. حجم موجودی انبار کاهش می‌یابد و کیفیت کالاها با به کارگرفتن توان ذهنی کارگران، در کنار و همچون کار یدی آنان، بهبود می‌یابد. از آموزش و فراگیری مداوم و تغییر استقبال می‌شود و نقش مدیریت میانی کاهش می‌یابد و وظایف‌اش به رایانه سپرده می‌شود. برخی از ویژگی‌های اصلی فوردیسم و پسافوردیسم در جدول ۲.۱ خلاصه شده است، و نشان می‌دهد که چگونه این دو اصطلاح راه‌هایی برای مشخص کردن خصلت کار و نیز جامعه‌اند.

جدول ۲.۱ مشخصه‌های فوردیسم و پسافوردیسم

پسافوردیسم	فوردیسم	
اطلاعات	صنعت	مبنای اقتصادی
تخصصی شدن انعطاف‌پذیر	تولید انبوه	شکل تولید
انعطاف‌پذیری	دیوان سالاری	شکل سازمان کار
رایانه	کارخانه	نماد اصلی
منابع بیرونی	داخل کارخانه	تأمین و تدارک خدمات
گروهی	سلسله مراتبی	سازمان محیط کار
قراردادهای فردی	تشکیلاتی/اتحادیه‌ای	سازمان نیروی کار
اعتماد	قرارداد حقوقی	مبنای مبادلات اقتصادی
منعطف/چندمهارتی	یک کار برای همیشه	استخدام
فردگرایانه	جمع‌گرایانه	سازمان اجتماعی
سبک زندگی	طبقه	تقسیم اجتماعی
بازار آزاد	برنامه‌ریزی	سازمان
تضمین شده	انبوه	بازار

کار عملی ۴.۱

سازمانی را در نظر بگیرید که شما چیزهایی درباره آن می‌دانید و بسیاری از ویژگی‌های مدل فوردیست را دارد. دلایلی را که فکر می‌کنید فوردیست است یادداشت کنید. سپس سازمانی را که بیشتر ماهیت پسافوردیستی دارد در نظر آورید. با ویژگی‌های که در جدول ۲.۱ ذکر شده مقایسه‌اش کنید و ببینید با کدام یک جور در می‌آید و یادداشت کنید که چگونه به این انطباق پی می‌برید.

نقد و نظر

تقریباً همه سازمان و کارخانجات بیشتر به شیوه پسافوردیست اداره می‌شوند و اندک‌اند بنگاه‌هایی که همچون گذشته به شیوه فوردیست اداره شوند. در مجموع می‌شود گفت ویژگی‌ها و مشخصه‌های فوردیستی (خط تولید برای تولید انبوه) حدوداً مضمحل شده است و ویژگی‌های پسافوردیستی رشد یافته‌اند. در عین حال، بسیاری از ویژگی‌های فوردیستی بر جا مانده‌اند.

۳.۳ امور نظامی

جنگ‌ها همواره مستلزم به کار گرفتن فن‌آوری بوده است، اما میزان تغییر و دگرگونی در فن‌آوری نظامی در سده بیستم فوق‌العاده بوده است. کوین رابینز، نظریه‌پرداز فرهنگ، و فرانک وبستر جامعه‌شناس در کتاب مشترک‌شان تشریح کرده‌اند که جنگ جهانی اول چگونه موجب "صنعتی شدن جنگ" شد؛ پدیده‌ای که در دهه ۱۹۷۰ میلادی هم همچنان بر جا بود (Robins & Webster, 1999). مهم این بود که این صنعتی شدن مستلزم همراهی نزدیک تولیدات صنعتی (و دانش) در خدمت به تولید جنگ‌افزارها بود. در هر دو جنگ جهانی کل جمعیت کشور برای جنگ بسیج شدند، همه تولیدات به سمت نیازهای جنگی سوق داده شد، تعداد عظیمی جنگیدند، و مداخله دولت‌ها (مثلاً در امر حمل و نقل و تأمین سوخت) چشمگیر بود. اما آنها می‌گویند که در این اواخر بر جای جنگ‌افزارهای صنعتی چیزی نشده است که آن را جنگ‌افزار اطلاعاتی یا جنگ‌افزار دستوری‌پذیر می‌نامند. در جنگ‌ها اطلاعات همواره جایگاهی مهم و حساس داشته است، اما امروزه حجم اطلاعات به طرز غریبی رشد کرده و بر اهمیت راهبردی‌اش افزوده شده است. اطلاعات مربوط به دشمن درباره میزان به کار گرفتن نیروی نظامی و منابع، و نیز اطلاعات مربوط به مدیریت افکار عمومی در کشور خودگردآوری و پردازش می‌شود، اطلاعات از بسیاری از جنبه‌ها در جنگ‌های امروزی کاربرد یافته؛ از جمله در ماهواره‌های مراقبتی، و سلاح‌های "هوشمند"، در حدود یک سوم از بودجه تدارک و تجهیزات وزارت دفاع بریتانیا، که در زمان نگارش کتاب سالانه حدود ۹ میلیارد پوند بوده است، صرفاً صرف "سامانه‌های فرماندهی و اطلاعات" می‌شود. بر میزان سهمی از بودجه که صرف فن‌آوری می‌شود و نه صرف نیروی انسانی هر دم افزوده می‌شود. جنگ‌های امروزی نیازمند واکنش‌های سریع‌تر، وسایل تخصصی‌تر، فن‌آوری، برنامه‌ریزی قبلی و خودکاری (اوماسیون)، و به میزان قابل توجهی مدیریت افکار (برای کسب اطمینان از تداوم یافتن حمایت پشت جبهه در زمان جنگ) است. جنگ خلیج در ۱۹۹۱ نمونه کاربرد دقیق پوشش رسانه‌ای بود، به گونه‌ای که "ارتباطاتی‌ترین رویداد تاریخ بشر تا آن زمان" نام گرفت (Zolo, 1997، به نقل از Robins & Webster, 1990, p. 157). جنگ‌های اطلاعاتی، به جای بسیج کل مردم و اقتصاد یک کشور برای جنگ، مبتنی و متکی بر کسب برتری در ابتکارات و اختراعات صنعتی و به منظور کاربرد در مقاصد نظامی است - از برای مثال در صنایع مرتبط مهندسی الکترونیک، رایانه، ارتباطات دوربرد (مخابرات) و هوا-فضا (Robins & Webster, 1999, p. 156).

آماده بودن برای جنگ‌های اطلاعاتی منابع گسترده‌ای می‌طلبد و تحقیق و توسعه را از سایر اولویت‌های ممکن به سمت خود می‌کشاند و هسته اصلی فن‌آوری‌هایی را که ما امروز در اختیار داریم تشکیل می‌دهد. وزارت دفاع بریتانیا خود به تنهایی بزرگ‌ترین مصرف‌کننده صنعتی کشور است. تخمین زده شده است که ۱۲ درصد از تولیدات صنعتی و ۳۷ درصد از مهندسی بریتانیا متکی بر خریدهای نظامی‌اند. صنایع هوا-فضا و الکترونیک بیش از نیمی از بودجه مصوب سالانه را جذب می‌کنند. خلاصه اینکه اولویت‌ها و پیشرفت‌های نظامی هسته اصلی جامعه اطلاعاتی را می‌سازند. پژوهش‌های مرتبط به امور نظامی پدیدآورنده بیشتر فن‌آوری‌های غیرنظامی است؛ بارزترین‌شان مدارهای مجتمع (آی/سی‌ها) و ریزپرداز (مینیاتوری کردن) است که هسته اصلی فن‌آوری‌های رایانه‌ای را تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، جنگ اطلاعاتی "پرونده رشد فرهنگ نظارت و مراقبت" است (Robins & Webster, 1999, p.158).

۴.۳ دولت و نظارت و مراقبت

به چهارمین عرصه می‌رسیم و اینکه چگونه "فن‌آوری"‌های نوین بر میزان توانایی زیرنظر گرفتن و اعمال نظارت و مراقبت دولت و سازمان‌های تجاری بر شهروندان و مصرف‌کنندگان افزوده‌اند. امروزه حرکات و سبک زندگی، بیش از پیش زیر نظر گرفته می‌شود؛ فروشگاه‌های بزرگ پایگاه داده‌هایی از مصارف غذایی ما درست می‌کنند، شرکت‌های تلفن بر اینکه ما با چه کسانی ارتباط داریم نظارت دارند، بانک‌ها خریدها و جا و مکانی که ما در آن هستیم را زیر نظر دارند، و سایر سازمان‌های خصوصی به پایگاه‌های داده‌های بازاریابی‌ای دسترسی دارند که مشخصات همه ما در آنها نگهداری می‌شود، از جمله، مثلاً احکام صادره در دادگاه‌های محلی (که برای درجه‌بندی میزان اعتبار از آنها استفاده می‌شود)، و رمزگان (کدهای پستی، که مشخصات محله و منطقه‌ای را که ما در آن زندگی می‌کنیم نشان می‌دهند. بیش از این هیچ‌گاه انسان‌ها تا به این حد زیر نظر و مراقبتِ روشمندانه و سامانمند قرار نگرفته بودند و تا به این اندازه در معرض "کالایی‌شدگی" نبوده‌اند.

شرکت‌های درجه‌بندی میزان اعتبار برگه‌های رأی‌های ما در انتخابات، اطلاعات سابقه مربوط به بازپرداخت دیون (شامل هر مورد تأخیر و دیرکردی در پرداخت‌ها در وام‌هایی که گرفته‌ایم)، احکام احتمالی صادره از سوی دادگاه‌های بخش و استان علیه ما، و سابقه اعتباری

همه وابستگان مان، اعضای خانواده مان و کسانی را که در یک نشانی پستی با ما زندگی می کنند را در اختیار دارند. مشکل اینجاست که بسیاری از مردم نمی دانند چنین اطلاعاتی جایی نگه داری می شود، یا اینکه اگر هم بدانند نمی دانند چگونه می شود به آنها دست یافت و آنها را بررسی یا تصحیح کرد. درخواست وام و اعتبار بسیاری از ما به دلایل مختلف رد می شود، و در بسیاری موارد بیشتر ما علت آن را نمی فهمیم. پژوهش هایی که در مورد پایگاه داده های مربوط به اعتبار صورت گرفته به ما می گوید که از هر ده پرونده یکی حاوی اطلاعات نادرست است (Collinson, 2000). و پیامد این اطلاع نادرست ممکن است در زندگی برخی از ما و در راه دست یافتن به موقعیت ها مانع جدی ایجاد کند.

کار عملی ۵.۱

راه های دسترسی به اطلاعات مربوط به درخواست اعتبار و وام را بررسی کنید. در کشور انگلستان این امکان برای شهروندان موجود است و با یک مکاتبه و پرداخت هزینه ای اندک می توانند اطلاعات مربوط به خودشان را دریافت دارند.

نقد و نظر

به احتمال بسیار زیاد چیز تازه ای نخواهید فهمید، اما برای برخی از شما تعجب برانگیز خواهد بود. وقتی که خود من سوابق ام را از یکی از این سازمان ها خواستم اسناد اعتباری خود من در سازمان های مختلف را به اضافه احکام صادره دادگاه هایی مربوط به دو نفر از بستگان ام را که مدت ها پیش در اینجایی که من اکنون ساکن ام ساکن بودند و نیز همسایگان مان را برایم فرستادند.

بعضی ها می بینند که درخواست وام و اعتبارشان پشت سر هم رد می شود، از جمله به این دلیل که چون شهروند بریتانیا نبوده اند و از رأی دادن در انتخابات محروم بوده اند. اگر با ساکن قبلی محلی که اکنون در آن زندگی می کنید شباهت اسمی داشته باشید، ممکن است سابقه تان برای دریافت وام یا اعتبار خراب شود — یک مشکل رایج تر داشتن نام خانوادگی بسیار رایج است. داشتن امضای مشابه با یک نفر از اعضای بدسابقه خانواده هم ممکن است همین دشواری را پدید آورد. برخی دیگر ممکن است قربانی اطلاعات نادقیق شوند، این حالت وقتی رخ می دهد که سررسیدهای به موقع پرداخت شده به اشتباه "پرداخت نشده"

قلمداد و اعلام شوند. گزارش‌های نادرست در مورد تقلب‌های صورت گرفته نیز ممکن است دلیل دیگری بر رد درخواست وام یا اعتبار باشد.

نگرانی عمده در مسئله حفظ حریم خصوصی و البته ناشی از افزایش نظارت و مراقبت دولتی است. البته دولت‌های ملی همواره داده‌ها و اطلاعاتی درباره شهروندان‌شان گردآوری می‌کرده‌اند، اما امروزه با فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی ما شاهد گردآوری اطلاعات با ابعاد بی‌سابقه هستیم. اطلاعات دولت‌ها درباره ما به طرز اعجاب‌آوری چندین برابر شده. این اطلاعات شامل تاریخ‌های تولد و ازدواج و مرگ، خدمات بهداشت و درمان، بیمه، مالیات، اسناد مالکیت اتوموبیل‌های شخصی و سوابق گواهینامه‌های رانندگی، پایگاه داده‌های پلیس (برخی از این نوع اطلاعات درباره شهروندان تحت عنوان “امنیتی” نگه‌داری می‌شوند، و برخی دیگر داده‌هایی واقعی درباره اقدامات بزه‌کارانه و جرم و جنایت است). به اینها باید فن‌آوری دوربین‌های ویدئویی را که برای دیده‌بانی و مراقبت از فضای عمومی و خصوصی نصب می‌شوند، افزود.

روشن است که چنین داده‌های پایه‌ای مردم را قادر می‌سازد که خدمات را بهتر و کامل‌تر مطالبه و عرضه کنند، و البته در برقراری نظم و امنیت در فضاهای عمومی هم تأثیر دارند. اگر خطایی از ما سر نزنند چرا باید از چنین پایگاه‌های داده‌ای دولت‌ها، مثلاً اطلاعات پلیس، بهراسیم؟ از سوی دیگر، فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی همان‌گونه که مراقبت و نظارت را برای دولت‌ها ممکن ساخته‌اند امکانات و مقدوراتی را هم برای سازماندهی، بسیج و ارتباط در اختیار گروه‌های مخالف و تندرو، یا برای قربانیان سرکوب حکومت‌ها گذاشته است؛ از باب نمونه می‌توان گروه زاپاتیستا در مکزیک و رانندگان کامیون را که مشکل‌شان مالیات بر سوخت بود را نام برد.

کار عملی ۶.۱

فهرستی از سازمان‌ها یا پایگاه‌های داده‌ای را که گمان می‌کنید اطلاعاتی را درباره شخص شما نگاه‌داری می‌کنند تهیه کنید. آیا فکر می‌کنید ممکن است از آنها علیه شما استفاده شود؟

بحث‌های مربوط به امکاناتی که فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی برای دموکراتیک‌تر شدن

روابط فراهم می‌آورند و اینکه آیا این فن‌آوری‌ها تا حد زیادی به توان و قدرت دولت افزوده‌اند یا نه، باید در بستر مبحث قدرت کاویده و مطالعه شوند. فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی نوین جوانب و وجوه متعدد تازه‌ای به توان نظارت و مراقبت دولت‌ها افزوده‌اند. نخست، حجم داده‌هاست. پیش از این هیچ‌گاه دولت‌ها تا به این اندازه در مورد شهروندان خود نمی‌دانستند. دو دیگر، اکنون این اطلاعات بدون درگیر شدن با تکتک شهروندان در اختیار عده زیادی از مقامات رسمی و دولتی است. دیگر لازم نیست برای دسترسی و کسب اطلاعات مستقیماً وارد ساختمان وزارتخانه‌ای شد یا به قفسه‌های بایگانی‌ها مراجعه کرد. و آخر اینکه داده‌های دیجیتال امکان ارجاع متقابل به داده‌ها را فراهم آورده است، امری که تا پیش از این ممکن نبود.

جرمی بنتام، فیلسوف و اصلاح‌گر اجتماعی، در سال ۱۷۹۱ میلادی طرحی برای یک "ندامتگاه سراسر بین" به دست داد. ساختمان این زندان به گونه‌ای طراحی شده بود که هر زندانی در یک سلول انفرادی قرار می‌گرفت که یک نگهبان می‌توانست همه آنها را در آن واحد زیر نظر داشته باشد، اما زندانیان (به واسطه وضعیت نور ساختمان) نه نگهبان را می‌دیدند و نه یکدیگر را. به این ترتیب به زندانیان القا می‌شد که مدام و بی‌وقفه زیر نظراند و هیچ لحظه‌ای به حال خود نمی‌توانند بود. اگرچه چنین زندانی هرگز ساخته نشد اما اصلی که در آن در نظر گرفته شده بود نافذ و مؤثر ماند. می‌توان گفت که امروزه با اعمال نظارت و مراقبت الکترونیکی، "سراسربینی" بازتولید شده است، گیریم بدون آن محدودیت‌های جسمانی. به سخن دیگر، دولت می‌تواند هر چه بخواهد درباره شهروندان بداند و هر کاری که می‌کند زیر نظر داشته باشد. نکته مهم این است که ما شهروندان نیز این را می‌دانیم و رفتارمان را با این وضعیت تطبیق می‌دهیم. مثلاً، کدام یک از ما دست‌کم برای امضا کردن یک تومار این دست و آن دست و تردید نمی‌کنیم. چون که می‌دانیم ممکن است به همین دلیل در آینده یک موقعیت کاری را از دست بدهیم؟

پس می‌بینیم که در قلمرو گسترده اجتماعی برخی شیوه‌های عمیقاً دگرگون‌کننده پدید آمده - و ما در اینجا تنها به چهار عرصه خانه، کار، امور نظامی، و مراقبت و نظارت پرداختیم - که فن‌آوری‌های جدید در آنها به کار گرفته می‌شوند. در فصل بعدی ما این کاوش را قدری به پیش می‌بریم و آراء و آثار دنیل پل و مانوئل کستلر، دو نظریه‌پرداز اجتماعی، را بررسی می‌کنیم که مبانی بحث درباره جامعه اطلاعاتی را درنداختند.

فصل ۲

نظریه‌های جامعه اطلاعاتی

هیو مک‌کی

۱. درآمد

بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی به مطالعه و بررسی جامعه اطلاعاتی پرداخته‌اند یا تحلیل‌هایی درباره دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی معاصر به دست داده‌اند. نظریه‌پردازان این دگرگونی‌ها را می‌توان به شیوه‌های مختلف دسته‌بندی کرد. نخستین دسته آنان‌اند که فن‌آوری جدید را اصل گرفته‌اند، یعنی کسانی که پیشرفت‌های فن‌آورانه را همچون عامل تسریع‌کننده تغییر اجتماعی پذیرفته‌اند، و در سوی دیگر، کسانی هستند که بیشتر بر وجوه و عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا فرهنگی به منزله عوامل پیش‌برنده تاریخ تمرکز کرده‌اند. بسیاری از این گروه دوم برای مشخص کردن ویژگی‌های جهان امروز و دگرگونی‌های آن بیش از آنکه به جامعه اطلاعاتی اشاره کنند، از اصطلاحاتی همچون مدرنیته متأخر، پسا صنعتی‌گرایی، پسامدرنیست یا جهانی شدن استفاده کرده‌اند. برخی از این نویسندگان بر معیارهای کمی تغییر تمرکز داشته‌اند، حال آنکه دیگران استدلال‌هایشان را بر داده‌های عمدتاً کیفی مبتنی ساخته‌اند. فرانک وبستر گفته است که گروه نخست شاید بتواند حجم فزاینده اطلاعات و بزرگ‌تر شدن بخش اطلاعات و میزان و نحوه انتشار و گسترش فن‌آوری‌های

اطلاعاتی و ارتباطی را تشخیص دهند اما توجه کمتری به معنا یا اهمیت این دگرگونی‌ها مبذول می‌دارند (Webster, 1995). دسته‌بندی دیگر میان آرمان‌گرایان یا خوش‌باوران است و کسانی که بدبین‌تر و منفی‌نگرتراند؛ منشأ اختلاف مباحث و مجادلات این دو گروه نیز همین خوش‌بینی یا بدبینی‌شان است. برای گروهی، جامعه‌اطلاعاتی عصر آزادی و خرسندی بیشتر از بهبود و افزایش توان ما در دسترسی به اطلاعات بیشتر و مشخصه برخورداری افزون‌تر ما از آزادی است. حال آنکه گروه دیگر نگران تداوم نابرابری‌های دیرپا یا تشدید این وضع با نظام‌های جدید استثمار، نظارت و سلطه‌اند.

می‌توان گفت که دو تن از شناخته‌شده‌ترین نظریه‌پردازان جامعه‌اطلاعاتی جامعه‌شناس امریکایی دنیل بل و نظریه‌پرداز شهری مانوئل کستلزاند. بی‌گمان سهم این دو اندیشمند در بنیاد نهادن و شکل دادن به مطالب و مباحث اصلی مربوط به جامعه‌اطلاعاتی بیش از دیگران بوده است، بنابراین، ما با تفصیل بیشتری به شرح آراء و اندیشه‌های این دو خواهیم پرداخت.

۲. جامعه‌پسا صنعتی دنیل بل

«... از هر نظر که بنگریم بهترین توصیفی که از "جامعه‌اطلاعاتی" (Webster, 1995, p. 30) به دست داده شده توصیفی است که دنیل بل، جامعه‌شناس امریکایی، کرده است. بل در ابتدا در مورد جامعه "پسا صنعتی" نوشت و نه درباره "جامعه‌اطلاعاتی"، اما در آثار بعدی‌اش اغلب به "جامعه‌اطلاعاتی" اشاره کرد که مرادش از آن همان "جامعه‌پسا صنعتی" بود - پس می‌توان گفت که تمایز این دو برایش چندان نبود.

تحلیل بل از جامعه امروز رویکردهای رایج مارکسیستی را که در توضیح تغییرات اجتماعی بر طبقه و نظام بهره‌کشی سرمایه‌دارانه تأکید و تمرکز داشتند رد می‌کند. بل، برعکس، بر آن بود که اقتصاد غربی صنعت‌زدایی شده است، زیرا تعداد نیروی کاری که در بخش صنعتی اشتغال داشت رو به کاهش گذاشته و به عوض آن در بخش خدمات مشغول به کار شده است. جدول ۱.۲ به روشنی دگرگونی‌هایی را که در بطن نظریه بل جای داشتند نشان می‌دهد.

بل کتاب‌اش را در ۱۹۷۴ نوشت که در آن به انقلاب در حال وقوعی اشاره کرد که رایانه نقش اصلی را در آن برعهده داشت. او مسیری را توصیف می‌کند که از دوره پیشا صنعتی آغاز می‌شود و به دوره صنعتی و سپس جامعه‌پسا صنعتی می‌رسد که در هر مرحله شیوه‌های مسلط به کارگیری نیروی کار تغییر می‌یابد تا آنجا که ما امروز در جامعه‌ای مبتنی بر خدمات

جدول ۱.۲ چهار بخش تشکیل‌دهنده نیروی کار در ایالات متحد آمریکا
نیروی کار ماهر غیرنظامی

سال	بخش اطلاعات	بخش کشاورزی	بخش صنعت	بخش خدمات	کل
۱۸۶۰	۴۸۰,۶۰۴	۳,۳۶۴,۲۳۰	۳,۰۶۵,۰۲۴	۱,۳۷۵,۵۲۵	۸,۲۸۶,۲۸۳
۱۸۷۰	۶۰۱,۰۱۸	۵,۸۸۴,۹۷۱	۴,۰۰۶,۷۸۹	۲,۰۲۸,۴۳۸	۱۲,۵۲۱,۲۱۶
۱۸۸۰	۱,۱۳۱,۴۱۵	۷,۶۰۶,۵۹۰	۴,۳۸۶,۴۰۹	۴,۲۸۱,۹۷۰	۱۷,۴۰۶,۳۸۴
۱۸۹۰	۲,۸۲۱,۵۰۰	۸,۴۶۴,۵۰۰	۶,۲۹۳,۸۸۳	۵,۰۷۴,۱۴۹	۲۲,۷۵۴,۰۳۲
۱۹۰۰	۳,۷۳۳,۳۷۱	۱۰,۲۹۳,۱۷۹	۷,۸۱۴,۶۵۲	۷,۳۱۸,۹۴۷	۲۹,۱۵۹,۱۴۹
۱۹۱۰	۵,۹۳۰,۱۹۳	۱۲,۳۷۷,۷۸۵	۱۴,۴۴۷,۳۸۲	۷,۰۴۴,۵۹۲	۳۹,۷۹۹,۹۵۲
۱۹۲۰	۸,۰۱۶,۰۵۴	۱۴,۷۱۸,۷۴۲	۱۴,۴۹۲,۳۰۰	۸,۰۶۱,۳۴۲	۴۵,۲۸۸,۴۳۸
۱۹۳۰	۱۲,۵۰۸,۹۵۹	۱۰,۴۱۵,۶۲۳	۱۸,۰۲۳,۱۱۳	۱۰,۱۰۹,۲۸۴	۵۱,۰۵۶,۹۷۹
۱۹۴۰	۱۳,۲۳۷,۹۵۸	۸,۲۳۳,۶۲۴	۱۹,۹۲۸,۴۲۲	۱۲,۰۸۲,۲۷۶	۵۳,۵۸۲,۳۸۰
۱۹۵۰	۱۷,۸۱۵,۹۷۸	۶,۸۸۳,۴۴۶	۲۲,۱۵۴,۲۸۵	۱۰,۹۹۰,۳۷۸	۵۷,۸۴۴,۰۸۷
۱۹۶۰	۲۸,۴۷۸,۳۱۷	۴,۰۶۸,۵۱۱	۲۳,۵۹۷,۳۶۴	۱۱,۶۶۱,۳۳۶	۶۷,۸۰۵,۵۱۸
۱۹۷۰	۳۷,۱۶۷,۵۱۳	۲,۴۶۶,۸۸۳	۲۲,۹۲۵,۰۹۵	۱۷,۵۱۱,۶۳۹	۸۰,۰۷۱,۱۳۰
۱۹۸۰*	۴۴,۶۵۰,۷۲۱	۲,۰۱۲,۱۵۷	۲۱,۵۵۸,۸۲۴	۲۷,۵۹۵,۲۹۷	۹۵,۸۱۶,۹۹۹
درصد					
۱۸۶۰	۵/۸	۴۰/۶	۲۷/۰	۱۶/۶	۱۰۰
۱۸۷۰	۴/۸	۴۷/۰	۳۳/۰	۱۶/۲	۱۰۰
۱۸۸۰	۶/۵	۴۳/۷	۲۵/۲	۲۴/۶	۱۰۰
۱۸۹۰	۱۲/۴	۳۷/۲	۲۸/۱	۲۲/۳	۱۰۰
۱۹۰۰	۱۲/۸	۳۵/۳	۲۶/۸	۲۵/۱	۱۰۰
۱۹۱۰	۱۴/۹	۳۱/۱	۳۶/۳	۱۷/۷	۱۰۰
۱۹۲۰	۱۷/۷	۳۲/۵	۳۳/۰	۱۷/۸	۱۰۰
۱۹۳۰	۲۴/۵	۲۰/۴	۳۵/۳	۱۹/۸	۱۰۰
۱۹۴۰	۲۴/۹	۱۵/۴	۳۷/۲	۲۲/۵	۱۰۰
۱۹۵۰	۳۰/۸	۱۱/۹	۳۸/۳	۱۹/۰	۱۰۰
۱۹۶۰	۴۲/۰	۶/۰	۳۴/۸	۱۷/۲	۱۰۰
۱۹۷۰	۴۶/۴	۳/۱	۲۸/۶	۲۱/۹	۱۰۰
۱۹۸۰	۴۶/۶	۲/۱	۲۲/۵	۲۸/۸	۱۰۰

* دفتر آمار نیروی کار

منبع: Bell, 1980, p. 522

زندگی می‌کنیم. این گفته وقتی روشن‌تر می‌شود که از بین رفتن مشاغلی نظیر کار در معادن زغال‌سنگ (صنعتی استخراجی و اولیه) و کشتی‌سازی (صنعتی کارخانه‌ای، سنگین و ثانوی) و رشد مشاغلی نظیر کار در شرکت‌های بیمه و فروشگاه‌های مواد غذایی مک‌دونالد را در نظر آوریم. پل ویژگی جامعه پیشاصنعتی را اتکایش به نیروی عضلانی برای غلبه بر طبیعت می‌داند و مشخصه عصر صنعتی را غلبه ماشین‌آلات، و خصیصه جامعه پساصنعتی را مبتنی بودن اش بر خدمات، یعنی زمانی که «آنچه اهمیت می‌یابد نه صرف نیروی عضله، یا سوخت، که «اطلاعات» است» (Bell, 1974, p. 127). در ۱۹۷۰، ۵ درصد از نیروی کار در ایالات متحد در بخش خدمات اشتغال داشتند، و کمتر از ۵ درصد در بخش کشاورزی، و این به‌روشنی حاکی از تبدیل شدن امریکا به جامعه‌ای مبتنی بر خدمات بود. البته پل می‌پذیرد که در همیشه ایام یک بخش خدمات چشمگیر در جامعه حضور داشته است – مثلاً خدمتکاران در قرن نوزدهم و بانکداران و دست‌اندرکاران حمل و نقل – اما آنچه جامعه پساصنعتی را از پیش از آن متمایز می‌کند این است که سرشت خدمات کاملاً تفاوت یافته است. در جامعه پساصنعتی خدمات نه تنها شامل امور مربوط به آموزش و بهداشت و خدمات اجتماعی است بلکه تحلیل و طراحی سیستم‌ها و تحلیل و پردازش اطلاعات نیز به آنها اضافه می‌شود. و البته این دو مقوله اخیر رشد فوق‌العاده‌ای داشته‌اند. گسترش این‌گونه مشاغل حاکی از شکوفا شدن جامعه پساصنعتی یا (آن طور که در آثار اخیرش می‌گوید) جامعه اطلاعاتی است. البته عالمان علوم اجتماعی کمی با احتیاط با این ادعا روبه‌رو می‌شوند.

درباره این گفته که ما در شرایط صنعت‌زدایی و رشد کارهای خدماتی و اطلاعاتی به سر می‌بریم خوب و دقیق فکر کنید – گفته‌ای که به نظر می‌رسد مبانی استدلالی استواری هم دارد. آیا این استدلال، استدلالی پذیرفتنی و جامع است؟ کدام شواهد و قرائن تجربی – عملی نظریه پل را ثابت یا رد می‌کند؟ آیا همین شواهد و قرائن را می‌توان در اثبات یا رد سایر توضیحات درباره جامعه به کار گرفت؟

بحثی در این نیست که کارهای مرتبط با فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطات دوربرد به گونه‌ای چشمگیر افزایش یافته است. اینها حوزه‌هایی از اقتصاد و اشتغال هستند که تا همین دهه‌های اخیر چندان چیزی درباره‌شان گفته یا شنیده نمی‌شد اما اکنون در مرکز توجه‌اند. اما تنها به این دلیل که این مشاغل تا به این اندازه رشد کرده و اهمیت یافته‌اند نمی‌شود گفت که استدلال پل تنها استدلالی است که از این شواهد و قرائن منتج می‌شود. آیا همان‌طور که

بخش صنعت بر کشاورزی و سایر مشاغل دوره پیشاصنعتی غلبه کرد، بخش خدمات و اطلاعات نیز کم‌کم در حال غلبه بر بخش صنعت و مشاغل مرتبط با آن است؟

گرشانی و مایلز به چند دلیل، بحث «غلبه یک بخش بر بخش‌های دیگر» و جایگزین شدن آنها را مورد انتقاد قرار دادند (Gershuny & Miles, 1983). از جمله دلایلی که ایشان بدان اشاره کرده‌اند رشد بخش صنعت در اقتصادهای به اصطلاح مبتنی بر خدمات در عصر اطلاعات است. توصیف بهتری که از داده‌های موجود می‌توان به دست داد تغییر و جابه‌جا شدن مشاغل بخش خدمات با بخش کشاورزی است و نه تبدیل مشاغل بخش تولید صنعتی، یا به اصطلاح کارخانه‌ای، به مشاغل خدماتی است. بین سال‌های ۱۸۴۰ و ۱۹۸۰ نسبت نیروی کار شاغل در بخش صنعت در بریتانیا حول و حوش ۴۵ تا ۵۰ درصد باقی مانده است؛ کاسته شدن از میزان مشاغل در بخش صنعت در دهه ۱۹۸۰ پیامد رکود جهانی اقتصاد و سیاست‌های اقتصاد پولی بوده است و نه عوامل دیگری که موجب رشد بخش خدمات شده است. همان‌طور که فرانک وبستر خاطرنشان کرده است، «بجز بریتانیا، اکثریت مردم هیچ کشوری، در هیچ زمانی در بخش صنعت شاغل نبوده‌اند» (Webster, 1995, p. 41). و این گفته‌ها سبب می‌شود با پیوندهایی که بل در استدلال‌هایش برقرار می‌کند با احتیاط بیشتری برخورد کنیم.

البته بحث بل صرفاً درباره گذار به اقتصاد مبتنی بر خدمات نیست. بل خصیصه اصلی جامعه پساصنعتی را محوریت دانش و بینش علمی می‌داند و دانش و بینش علمی را عامل تغییر اجتماعی. بل می‌پذیرد که ظاهراً همه جوامع تاکنون از دانش و بینش علمی استفاده کرده‌اند، اما او بر آن است که هیچ‌گاه پیش از این علم پیش‌برنده تاریخ و عامل تغییر اجتماعی نبوده است. او می‌نویسد، مخترعان سده نوزدهمی مثل گراهام بل (تلفن) و تامس ادیسون (برق) درواقع و اساساً متفکرانی بودند که کارشان را پیش و بیش از آنکه بر مبنای معادله‌های علمی پیش‌برند بر مبنای آزمون و خطا، و البته توأم با بصیرت شهودی درخشان، پیش می‌بردند.

شغل یا صنعتی را که با آن آشنا هستید در نظر بگیرید. آیا فکر می‌کنید دانش و بینش علمی در این مورد خاص امروزه بیش از گذشته اهمیت یافته؟ آیا برای تغییرات صورت گرفته در این زمینه می‌شود توضیح دیگری یافت؟ کلی‌تر بگوییم، کدام داده‌ها یا شواهد و قرائن را می‌توان له یا علیه استدلال بل درباره دانش و بینش علمی مطرح ساخت؟

خودِ بل داده‌های تجربی‌ای که مؤید بحث‌اش باشد را به کار نمی‌برد اما از آثار عده‌ای از اقتصاددانان – که مشخصاً می‌توان از فریتس مکلاپ و مارک پورات نام برد – استفاده می‌کنند، آثاری که آلیستر داف، نظریه‌پرداز اطلاعات، که خود هوادار نظریه‌های پل است، اتفاقاً آنها را “سرشار از ابهام و خطا” می‌خواند (Duff, 1998, p. 382). مکلاپ دریافت که بین سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۵۸ نرخ رشد مجموع صنایع مبتنی بر دانش سالانه ۱۰/۶ درصد بوده است. بل می‌پذیرد که تعریف مکلاپ از دانش تا حدی “غیرقابل پذیرش و بد” است، زیرا به عوض آنکه مبتنی بر معیارهای عینی از آنچه باید شغل تلقی شود باشد مبتنی بر برداشت‌های ذهنی است.

شما چه دشواری‌هایی در اندازه‌گیری تولید، توزیع، و پردازش دانش در اقتصاد می‌بینید؟ اساساً فکر می‌کنید چگونه باید این کار را انجام داد؟ رهیافت شما چه محدودیت‌هایی دارد؟

پرسش‌های فوق پرسش‌هایی کلان و پیچیده‌اند. نخست، باید تعریفی از هر یک از این سه نوع کار بر روی دانش [تولید، توزیع، پردازش] و نیز خود “دانش” به دست داد. مکلاپ ۳۰ صنعت را در پنج دسته دخیل در تولید، توزیع، و پردازش دانش گروه‌بندی می‌کند: آموزش؛ تحقیق و توسعه؛ ارتباطات رسانه‌ای؛ دستگاه‌های اطلاعات؛ و خدمات اطلاعات. در بعضی از موارد این طبقه‌بندی به نظر روشن می‌رسد: کار معلمان مبتنی است بر دانش‌شان یا موضوع و روش تدریس و آموزش‌شان. آیا اینکه جوامعی هستند که مثلاً پزشکان بیشتری (یک اشتغال اطلاعاتی) دارند را می‌شود این گونه تعبیر کرد که ما در یک جامعه اطلاعاتی زندگی می‌کنیم. یا فقط بدین معنی است که چنین جامعه‌ای امکانات بهداشتی بیشتری دارند؟ یا جوامعی که در آنها کار مهندسی حرارت مرکزی همراه با دانش علمی یا مدون بیش از لوله‌کشان تجربی معمولی است؟ پرسش‌هایی این چنین بسیار پیچیده‌اند و سرشاراند از مشکلات – یعنی اینکه مؤلفه “دانش” را از هر شغلی جدا می‌کنند و این جداسازی را به گونه‌ای طولی (یعنی در طول زمان) انجام می‌دهند. البته یک معیار “دانش” می‌تواند “طول زمان آموزش” باشد. اما این رویکرد زمینه و پیشینه دانش را نادیده می‌گذارد (مثل آموزش ریاضیات در نظام متوسطه) و ناتوان از جداکردن مهارت (کار عملی) از دانش است. با توجه به فقدان هرگونه روش پذیرفته شده برای چنین اندازه‌گیری و معیارگذاری و مقوله‌بندی، تنها

باید به در دسترس بودن داده‌های به درخور اکتفا کرد و این خود یک کار تحقیقی درخور توجه است.

بل برخی از این مشکلات را می‌پذیرفت. او می‌گفت برای مشخص کردن دامنه اقتصاد اطلاعات باید دست به گونه‌ای مقوله‌بندی زد که شامل دانش (مثل پزشکان و وکلای دادگستری)، سرگرمی (مثل تلویزیون یا صنعت موسیقی)، نقل و انتقال‌های اقتصادی (مثل بانکداری یا بیمه) و خدمات زیرساختی (مثل ارتباطات دوربرد) باشد. از آنجا که بل خود داده‌های لازم برای این مقوله‌بندی را در دست نداشت، به کار مارک پورات که سهم و نسبت فعالیت‌های اقتصادی‌ای را که می‌شود آنها را فعالیت‌های اطلاعاتی هم به شمار آورد بررسی کرده بود ارجاع می‌دهد. پورات داده‌های مربوط به تولید ناخالص ملی (GNP) و درآمد را استخراج و شناسایی کرد و یک بخش اولیه را که کارش فروش خدمات اطلاعاتی به مشتریان بود (مثل بانکداری یا تبلیغات و آگهی‌های تجاری) و یک بخش ثانوی را که در کار طراحی فعالیت‌های اطلاعاتی درگیر است، تعریف و تبیین کرد. نتیجه آن تحقیق بی آنکه بخواهیم به جزئیاتش بپردازیم، این بود که نزدیک به ۵۰ درصد از تولید ناخالص ملی و بیش از ۵۰ درصد از مزد و حقوق‌ها در ایالات متحد آمریکا در ۱۹۶۷ حاصل از تولید، پردازش، و توزیع کالاها و خدمات اطلاعاتی بود (که در شکل ۱.۲ نشان داده شده است).

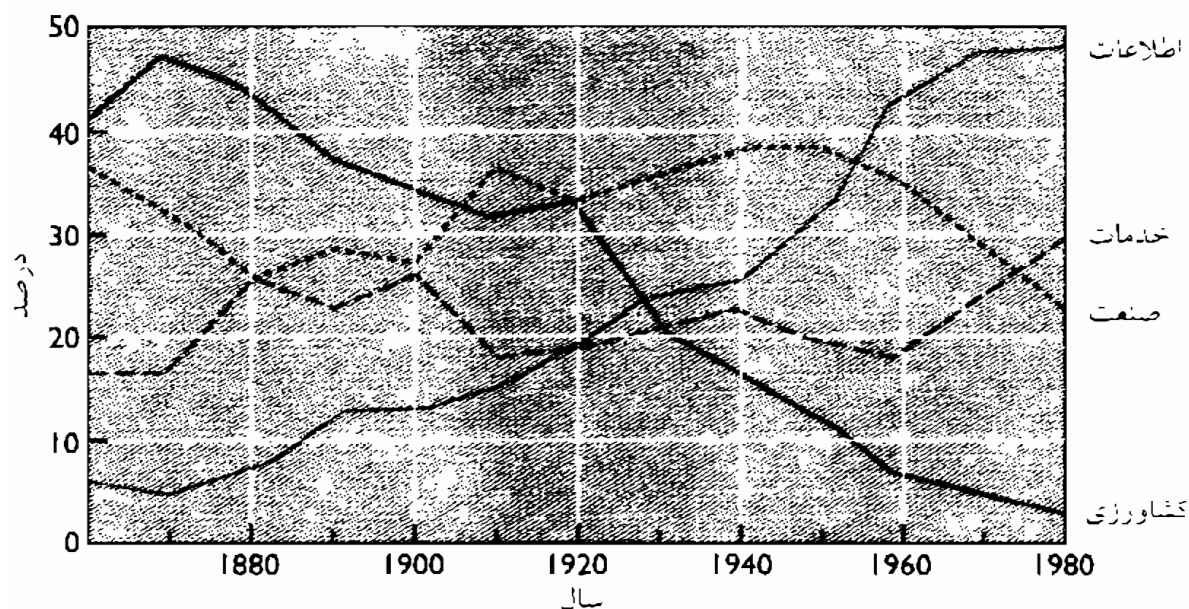
اینکه ما شاهد برآمدن بخش‌ها و مشاغل مختلف و متنوع و از بین رفتن بخش‌ها و مشاغل دیگر در طی سده بیستم میلادی بوده‌ایم با فهم متعارف هم جور در می‌آید. اما آنچه در پژوهش پورات و بل حائز اهمیت بسیار است دو مفهوم "اطلاعات" و "دانش" است. همان‌طور که گفتیم، بل از "غلبه یک بخش بر بخش‌های دیگر" و اضمحلال کارهای معدنی و کشاورزی سخن می‌گوید، برآمدن مشاغل تولیدی یا کارهای کارخانه‌ای و اکنون افول و اضمحلال آن در فرایندی که به صنعت‌زدایی و بالمآل برآمدن بخش خدمات انجامیده است. بل نیز، همچون پورات، به این "بخش خدمات" یک "بخش اطلاعات" را هم می‌افزاید. دانش و اطلاعات برای بل "متغیرهای اساسی" اقتصاد پسا صنعتی‌اند. منظور بل از اطلاعات این است که ذخیره، بازیابی و پردازش داده به منابع اصلی جامعه تبدیل شده‌اند.

البته باید گفت اینکه گفته می‌شود بخش اطلاعات رشد داشته است با آنچه درباره رشد غیرقابل انکار بخش خدمات گفته می‌شود اندکی تفاوت دارد. باید پرسید که رابطه و مناسبت بخش خدمات و بخش اطلاعات چیست؟ بل، درواقع تعریف روشنی از آنچه "خدمت"

می‌خواند به دست نمی‌دهد، و تنها "خدمات" را در مقابل "کالاهای" جامعه صنعتی قرار می‌دهد. آیا می‌توانیم یک کار خدماتی را (و نه یک بخش خدمات را) به گونه‌ای که معنی‌دار باشد تمیز دهیم و مشخص کنیم؟ نظافت‌کاری، حمل و نقل و حسابداری، همه را می‌توان در ذیل "خدمات" طبقه‌بندی کرد (و باید هم چنین کرد، به‌خصوص اگر این خدمات را شرکت‌های نظافت‌کار، یا حمل و نقل و یا حسابداری انجام دهند). البته اگر چنین خدماتی در داخل سازمان‌ها و کارخانجات و توسط کارکنان خدماتی صورت گیرد، باید آنها را از جمله مشاغل تولیدی محسوب داشت. مثلاً، یک راننده وانت در یک کارخانه فولاد را باید در زمره کارگران "بخش تولید" به‌شمار آورد، اما اگر آن کارخانه فولاد امور حمل و نقل‌اش را به یک شرکت حمل و نقل بیرونی سپرده باشد، آن کار در زمره بخش خدمات (بخش سوم) محسوب داشته می‌شود. همچنین یک نجار که برای مک‌دونالد کار می‌کند کارگر بخش خدمات است. به بیان دیگر، تفکیک و تقسیم کارها به تولیدی و خدماتی، اگر بی‌معنی نباشد، چندان پذیرفتنی هم نیست. جان کلام را از گفته و بستر می‌خوانیم که گفته «مقادیر معتناهی از کارهای خدماتی، نه در مصرف ثروت تولید شده توسط صنایع، بلکه در کمک به تولید دخیل‌اند.» (Webster, 1995, p. 43). اغلب کارهای خدماتی، مثلاً حمل و نقل، امور مالی و بیمه‌ای بدون اقتصاد تولیدی به کار نمی‌آیند.

تحلیل‌های پل درباره مشاغل و بخش‌های مختلف هر چه باشد و هر مشکلی که داشته باشد نوشته‌های او نمایانگر نگرشی گسترده است که آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به‌ویژه با توجه به زمان نگارش نظراتش. او ضمن ربط دادن "انفجار اطلاعات" با دانش و بینش علمی و نیز فن‌آوری‌های جدید از تقاضای فزاینده برای اخبار و سرگرمی می‌نویسد:

انفجار اطلاعات مجموعه‌ای است از روابط دوسویه میان گسترش دانش، و گره خوردن و وابستگی این دانش به فن‌آوری‌های جدید، و تقاضای فزاینده برای اخبار، سرگرمی و دانش ابزاری در بستر افزایش سریع جمعیت، جمعیتی که باسوادتر و تحصیل‌کرده‌تراند و در جهانی گسترده‌تر و بزرگ‌تر زندگی می‌کنند و اکنون، تقریباً به طور همزمان، به واسطه کابل، تلفن یا ماهواره‌های بین‌المللی با یکدیگر ارتباط دارند؛ جهانی که ساکنان‌اش به واسطه تصاویر زنده تلویزیونی از یکدیگر باخبر می‌شوند، جهانی که ذخایر داده‌ای بزرگی از اطلاعات رایانه‌ای شده را در اختیار دارد.



شکل ۱.۲ انباشت چهار بخش در نیروی کار ایالات متحد آمریکا ۱۸۶۰-۱۹۸۰

منبع: دفتر آماری نیروی کار، به نقل از Bell, 1980, p. 521

به این ترتیب، بل نقش حساس تلویزیون را می‌پذیرد، گرچه از این حد فراتر نمی‌رود و به اهمیت آتی آن نمی‌پردازد - او هیچ‌جا نموداری از وضعیت رسانه‌های گروهی به دست نمی‌دهد و به کمیت آنها یا به جریان‌های رسانه‌ای نمی‌پردازد و نیز درباره اهمیت فرهنگی رسانه‌ها بحث نمی‌کند.

تا اینجا به مشکلات برداشت پل از تغییر در بخش‌های فعالیت اقتصادی و بدل شدن اقتصاد به اقتصاد مبتنی بر دانش پرداختیم. اما ما تعریف او از دانش و نحوه به کارگرفتن این مفهوم توسط او را چگونه ارزیابی می‌کنیم؟ منظور بل از "دانش" مجموعه‌ای است منظم و سازمان‌یافته از گزاره‌های تبیین‌کننده واقعیت‌ها یا اندیشه‌ها، که مبتنی بر قضاوتی تحقیق‌شده یا یک نتیجه تجربی باشد و به گونه‌ای روشمند و سامان‌یافته به دیگران انتقال داده شود. این تعریف به نظر تعریفی کافی و وافی و غیر قابل رد کردن می‌رسد؛ یعنی اینکه ما شاهد رشد فوق‌العاده چنین دانش مدون و منظمی هستیم و نیز اینکه تولید و سازمان‌یابی و بیشتر به این دانش وابستگی یافته‌اند - از برخی جهات تحلیل پل دنباله کارهای ماکس وبر درباره عقلانیت است. در نظر بل، در صورتی که دانش به گونه‌ای روشمند و سامان‌یافته در دگرگون کردن و تغییر شکل دادن به منابع دخیل باشد، آن گاه این دانش است که منبع و منشأ ارزش

است و نه کار. دانش به منزله منبع تولید ارزش اضافی در تولید ملی جانشین کار شده است، درست همان‌گونه که در جامعه صنعتی سرمایه و کار متغیرهای اصلی تولید ملی بودند. بنابراین «اطلاعات و دانش متغیرهای اصلی و مهم جامعه پسا صنعتی‌اند» (Bell, 1980, p. 506).

این استدلال‌ها از برخی جهات پذیرفتنی به نظر می‌رسند: هر چه زمان می‌گذرد، بنگاه‌های اقتصادی مهارت‌های نیروی کارشان را به منزله دارایی اصلی‌شان قلمداد می‌کنند، و بسیاری از سیاستمداران می‌گویند آنچه ما بدان نیاز داریم کار است و اقتصادی که مبتنی بر ارزش اضافه بالا به جای کار ارزان و غیر ماهرانه است. با این حال، استدلال بل در اینجا تا حدی با مشکل روبه‌رو می‌شود: وابستگی بیشتر تولید به دانش به معنای کاسته شدن از اهمیت کار نیست. «دستگاه‌های هوشمند» کماکان باید مورد بهره‌برداری قرار گیرند، تعمیر و نگاه‌داری شوند، ارتقاء یابند، و راه‌اندازی شوند. این دستگاه‌ها البته بسیاری از کارها را به عهده گرفته‌اند و از اهمیت برخوردار از مهارت در سایر کارها کاسته‌اند، اما همچنین بر ارزش و اهمیت راهبردی باقی‌مانده نیروی کار و کارگرانی که در راه‌اندازی و بهره‌برداری از آنها دخیل‌اند افزوده‌اند. به سخن دیگر، رابطه دانش و تغییر اجتماعی پیچیده‌تر از آن است که بل در نظر دارد و رشد آن، به احتمال زیاد، تأثیر دگرگون‌کننده کمتری از آنچه بل معتقد است بر مناسبات اجتماعی دارد. به این ترتیب می‌توانیم بگوییم که استدلال او چندان هم که به نظر می‌رسد منسجم نیست.

نکته دیگری که می‌توانیم بر سر آن راه‌مان را به آسانی از راه بل جدا کنیم آنجاست که ارزش‌های آشکارتر می‌شود، آنجا که او دیدگاه‌هایش را درباره آینده مطرح می‌کند. کار دانشمندان علوم اجتماعی، در مجموع، متوجه تشریح و توصیف امر اجتماعی و بسط نظریه‌ها و مفاهیمی است که ما را در درک کردن کنش‌های متقابل و دگرگونی‌های اجتماعی یاری می‌کنند. به ندرت ممکن است دانشمندان علوم اجتماعی ادعاهایی را مطرح سازند که به مرتبه یک قانون اجتماعی برسد. و نیز به ندرت ممکن است دانشمندان علوم اجتماعی در نقش یک پیشگوی آینده ظاهر شوند، گرچه ممکن است در کارها و آثارشان، به درجات مختلف، حدی از برآورد و تخمین و گمانه‌زنی‌های معمول راه یابد. البته بل از این نظر تا حدی یک استثناست، زیرا او در کارهایش توجه نسبتاً زیادی به آینده و بیان نظراتش درباره آینده دارد. او از داده‌ها و تحلیل‌ها درمی‌گذرد و به پیش‌بینی و حتی تجویز و رهنمود و چه باید کرده‌ها می‌رسد و دولت‌ها و سیاست‌گذاران و اقتصاددانان را طرف خطاب تحلیل‌های خود می‌داند.

گذشته از این، بل بر آن است که تغییرات پیش‌رو خیراند؛ این نیز نامعمول است که دانشمندان علوم اجتماعی چنین بی‌پروا و این‌گونه مستقیم ترجیحات ارزشی خویش را بیان کنند. او اشاره می‌کند به «لبریز شدن همه سنت‌ها و روایت‌های هنری، موسیقایی و ادبی و سرریز کردن‌شان به یک ظرف نوی جهان‌شمول که در دسترس همگان است و برخورداری از آن بر همگان الزامی است» (Bell, 1974, p. 188). او می‌گوید پیدایش کار تخصصی هم به معنی گردش بیشتر اطلاعات است و هم به معنی تغییر اجتماعی ژرف و کیفی. متخصصان وابسته مشتریان‌شان‌اند، و این چنین جامعه به جامعه‌ای انسانی بدل می‌شود: در جامعه پسا صنعتی مردم دیگر مهره‌های چرخ سرمایه‌داری صنعتی نیستند، اما از فواید دیدگاه شخص محور متخصصان برخوردار می‌شوند که به یک «آگاهی نوین» و «جامعه‌ای اشتراکی» رهنمون می‌گردد (Bell, 1974, p. 220).

به گفته بل در جامعه پسا صنعتی مفاهیمی چون منافع عمومی، محیط زیست، نگهداری از کهن‌سالان و آموزش و پرورش اهمیت بیشتری از دغدغه محدودتر به حداکثر رساندن بازگشت سرمایه یافته‌اند. او حتی این بحث را پیش می‌کشد که کشورهای فقیرتر می‌توانند از روی عصر صنعتی «بپزند» و اقتصادهایشان را مستقیم از یک اقتصاد ابتدایی به یک اقتصاد مبتنی بر خدمات تبدیل کنند. اگر به زمانی که بل این حرف‌ها را می‌زند توجه کنیم می‌بینیم که همه این سخنان برای نویسندگانی که در دهه ۱۹۷۰ میلادی می‌نوشت بسیار خوش‌بینانه بوده است. شما هم می‌توانید در مورد صحت و سقم گفته‌های بل خودتان داوری کنید.

- دنیل بل یک نظریه پرداز برجسته جامعه اطلاعاتی است. تاکید او به‌ویژه بر برآمدن و پیدایش اقتصاد یا بخش اطلاعات یا خدمات بود.
- مشخصه کار او این است که شواهد و قرائنی که او برای اثبات ادعاهایش از آنها سخن می‌گوید، مؤید ادعاهای او نیستند.
- او ارزش‌هایش را بر تحلیل‌هایش از روندها و نتایجی که از آنها می‌گیرد بار یا تحمیل می‌کند.
- شواهدی که به دست می‌دهد، در برخی موارد، معتبر نیستند.
- استدلال‌هایش در برخی موارد گسسته و متناقض‌اند، به‌ویژه آنجاهایی که ادعاهای مطروحه‌اش تنها، یا بهترین، طریقه توضیح شواهدی که ذکر می‌کند نیستند.

۳. جبرباوری فن‌آورانه

روشن است که اساس کارِ پل بر جبرباوری فن‌آورانه مبتنی است. او فن‌آوری را اساس افزایش توان تولید می‌داند و توان تولید را عامل دگرگون‌کننده اقتصاد. در بحث‌ها و استدلال‌های او فن‌آوری مرکزیت دارد، حال آنکه مقولات معمول در دانش اجتماعی – مثل طبقه، سرمایه، و قدرت – در کارهای او حضور ندارند. همان‌طور که فرانک وبستر می‌گوید، به این معنا، کارهای پل نمونه‌اعلای نوشته‌های مربوط به جامعه‌ اطلاعاتی است:

چنین تفسیری درباره «عصر اطلاعات» از ایستایی ساده‌باورانه و قطعی و مسلم انگاشتنِ باورِ خود برمی‌خیزد؛ «یک «انقلاب فن‌آوری اطلاعاتی»، رخ داده و پیامدهای عمیق اجتماعی داشته است، و این از همان نوع تأثیراتی است که می‌شد انتظارش را داشت و تاکنون شواهد و قرائنی دال بر درستی‌شان به دست آمده است». مایه تأسف است که بگویم چنین آغازی با چنین حسی در مورد درست بودن جهت انتخاب‌شده و به دنبال آن چنین منطق خطی یک‌سویه‌ای – اینکه نتیجه نوآوری‌ها و ابداعات فن‌آورانه تغییر اجتماعی است – برای کسانی که عزم کرده‌اند به سفری روند که ببینند روندهای اطلاعاتی، فن‌آورانه و سایر روندهای مشابه به کجا می‌انجامند نقطه عزیمت نادرستی است. حداقل اینکه پذیرش دخالت دادنِ نظریه اجتماعی ما را از درافتادن به دامانِ جبرباوری فن‌آورانه، که میل به مسلط شدن بر بسیاری از مباحث مطرح در این حوزه دارد، باز می‌دارد.... (Webster, 1995, p. 215)

جبرباوری فن‌آورانه، به احتمال زیاد، پیش پا افتاده‌ترین راهی است که از طریق آن می‌توان رابطه میان فن‌آوری و جامعه را درک کرد، اگر چه انتظار نمی‌رود که یک دانشمند علوم اجتماعی چنین دیدگاهی را اتخاذ کند. منظور از جبرباوری فن‌آورانه این است که آنچه به جامعه شکل می‌بخشد فن‌آوری است، یعنی فن‌آوری عاملی است مستقل و غیروابسته به سایر عوامل، و تا حدی ورای جامعه، و نیز اینکه تغییر فن‌آوری عامل و مسبب تغییر اجتماعی‌اند. مدافعان سرسخت‌تر این نظریه اصرار می‌ورزند که فن‌آوری اصلی‌ترین عاملِ تغییر اجتماعی و نخستین عامل محرک تاریخ است؛ البته مدافعان کمتر متعصبِ جبرباوری فن‌آورانه، فن‌آوری را یکی از عوامل شکل‌دهنده به جامعه می‌دانند. شکل‌های «سخت‌تر» جبرباوری فن‌آورانه می‌گویند که هر فن‌آوری به نتیجه‌ای خاص منجر خواهد شد؛ حال آنکه شکل‌های «نرم‌تر» آن هر فن‌آوری را عامل سازنده یا تسهیل‌کننده امکانات یا فرصت‌ها به‌شمار می‌آورند؛ به گفته لین وایت، فن‌آوری «وسیله‌ای تازه برای گشودن درهاست؛ فن‌آوری کسی را وادار به ورود نمی‌کند» (White, 1978, p. 28). البته هر دو شکل جبرباوری فن‌آورانه در

این دیدگاه با هم مشترک‌اند که توسعه فن‌آورانه نمایانگر قوانین علمی هنوز کشف نشده طبیعت‌اند و به پیشرفت اجتماعی می‌انجامند.

البته، از مطالعه و بررسی علوم و کارها و آثار دانشمندان تصویری دیگرگون به دست می‌آید - یعنی اینکه جامعه‌ای که علم در آن شکل می‌گیرد به علم شکل می‌بخشد. پژوهش‌ها به روشنی نشان می‌دهند که اولویت‌های اجتماعی هستند که جهت و مسیر و نرخ و میزان آثار و کارهای علمی را تعیین می‌کنند و به آن شکل می‌بخشند؛ جهت و مسیر کار و تفسیر و تعبیرهای دانشمندان را الگوها، مفاهیم، استعاره‌ها، و صورت‌های خیالی که در یک جامعه رواج دارند تعیین می‌کنند؛ و حتی اینکه "مستندات" و "واقعیت‌ها" فرایندهایی اجتماعی‌اند (Shapin, 1982; Barnes and Edge, 1982). بنابراین، در قیاس با برخی فعالیت‌های غیراجتماعی یا خنثی، علم به خودی خود عمیقاً امری اجتماعی است.

یک نمونه از باور به جبرباوری فن‌آورانه را در این بحث می‌بینیم که برخی فن‌آوری رایانه‌ای را عامل و مسبب بی‌کاری می‌دانند. واقعیت این است که تأثیرات فن‌آوری ذاتی و درونی آن نیستند، یعنی فن‌آوری امری مقدر و ازپیش‌تعیین‌شده و جبری نیست. بلکه، فن‌آوری‌ها در بسترهای مختلف اجتماعی تأثیرات مختلفی دارند. در برخی از موارد ورود فن‌آوری‌های اطلاعاتی باعث افزایش توان و قابلیت رقابت می‌شوند و به رشد برخی از مشاغل می‌انجامد و نه به بی‌کاری.

جبرباوری فن‌آورانه به دو علت مهم است؛ یکی اینکه متداول است و دیگر اینکه در ما حسی از ناتوانی و انفعال در برابر فن‌آوری می‌پروراند. اگر بپذیریم که تغییر فن‌آورانه در هرحال و خواهی نخواهی رخ می‌دهد، آن‌گاه چندان دلیلی نداریم که نگران باشیم و نیز اینکه پذیرفته‌ایم که چندان کاری از ما ساخته نیست. بنابراین، این باور بسیاری را - و از جمله برخی از دانشمندان علوم اجتماعی را - به تمرکز بر تأثیرات یا آثار فن‌آوری، و یا شاید اندیشیدن به چگونگی و مهار بدترین اثرات واپسین دستاوردهای آن، یا اینکه جامعه چگونه می‌تواند خود را با جریان مداوم فن‌آوری‌های نوین سازگار و منطبق کند، رهنمون شده است.

بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی به گونه‌ای دیگر با این مسئله روبه‌رو می‌شوند. آنچه این دسته مایل به پرداختن بدان هستند این نیست که جوامع چگونه خود را با فن‌آوری‌های نوین تطبیق می‌دهند یا باید بدهند، بلکه این است که چگونه عوامل اجتماعی خاص به فن‌آوری‌های خاص میدان می‌دهند که رشد و نمو پیداکنند. به سخن دیگر، رابطه میان

فن‌آوری با جامعه رابطه‌ای یک‌سویه و صرفاً تأثیر اولی بر دومی نیست؛ خاستگاه فن‌آوری‌ها نیز در اصل و اساس اجتماعی است. بسیار روشن است که فن‌آوری نتیجه و حاصل فرایندهای پیچیده اجتماعی و وابسته اولویت‌های اجتماعی‌اند - و فن‌آوری‌ها اغلب آشکارا برای دست یافتن به اهداف نظامی یا تجاری به کار گرفته می‌شوند - و این‌گونه نیست که برآمده از تحقیق و توسعه‌ای بی‌هدف یا خنثی باشند، هم به کار نیک بیایند و هم به کار بد. لنگدون وینر، پژوهشگر حوزه فن‌آوری و جامعه، به دو راهی اشاره می‌کند که فن‌آوری با وارد شدن به آنها ذاتاً سیاسی می‌شود. نخست اینکه، فن‌آوری‌ها به عمد یا غیرعمد، به گونه‌ای طراحی می‌شوند که به روی برخی از گزینه‌ها باز و به روی برخی دیگر بسته باشند. مثالی که وینر می‌زند درباره رابرت موزس است که در دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ در نیویورک به کار ساختمان‌سازی و راه‌سازی مشغول بود. وینر می‌گوید موزس خیابان‌های منتهی به پارک ساحلی جونزبیچ را به گونه‌ای طراحی کرد که سیاه‌پوستان و فقیران عملاً به این منطقه راه نمی‌یافتند.

هر کسی که از بزرگراه‌های امریکا گذر کرده باشد و به ارتفاع معمولی پل‌های هوایی یا روگذرها عادت کرده باشد، بلوارها یا پارک‌راه‌های لانگ‌آیلند نیویورک در نظرش غریب و ناجور می‌آیند در آنجا بسیاری از روگذرها و پل‌های هوایی به گونه‌ای غیرعادی کوتاه‌اند، و ارتفاع دهانه ورودی‌شان کمتر از ۳ متر است. حتی کسانی که بر حسب اتفاق متوجه غیرعادی و غریب بودن این ساختار می‌شوند نمی‌توانند معنای خاصی به آن ببخشند، زیرا جزئیات شکل‌ها در شیوه مألوف ما در نگرستن به اشیاء و چیزهایی مثل پل یا خیابان چندان غیرعادی و آزاردهنده به نظر نمی‌رسند و به‌ندرت دوباره به آنها فکر می‌کنیم.

واضح است که دویست و اندی روگذر یا پل هوایی کوتاه‌تر از حد معمول که بر روی گذرگاه‌های لانگ‌آیلند ساخته شده‌اند به‌عمد به گونه‌ای طراحی شده‌اند که تأثیر اجتماعی خاصی داشته باشند. رابرت موزس، استاد بناکردن و ساختن راه و جاده و پارک و پل و سایر بناهای عمومی در دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ در نیویورک، روگذرها یا پل‌های هوایی را با این ویژگی ساخت که اتوبوس‌ها نتوانند وارد پارک‌راه‌ها و بلوارهای او شوند. شواهدی که رابرت ای. کارو، نویسنده زندگی‌نامه موزس، فراهم آورده گواه تعصب و جانبداری طبقاتی و نژادی اویند. کارو می‌نویسد که تنها سفیدپوستان صاحب اتومبیل از طبقات "بالا" و "طبقات متوسط بی‌درد" قادر بودند برای آمد و شد روزانه‌شان یا رفتن به محل‌های تفریح و استراحت از این راه‌ها استفاده کنند. فقیران و سیاه‌پوستان، که معمولاً از وسایل نقلیه عمومی استفاده می‌کنند، نمی‌توانستند از این راه‌ها گذر کنند، زیرا که ارتفاع اتوبوس‌ها معمولاً بیش از ۳ متر است و نمی‌توانند از زیر این روگذرها یا پل‌های هوایی بگذرند. یکی از نتایج این طراحی این بود که دسترسی اقلیت‌های نژادی و گروه‌های کم‌درآمد را به پارکی که موزس ساخته بود محدود

می‌ساخت، پارک عمومی‌ای که موزس برای ساختن آن مورد تحسین بسیار قرار گرفته بود. موزس با رد کشیدن یک شاخه از خط آهن شهری لانگ‌آیلند به جونزیچ مهر تأییدی بر این گمانه‌ها زد.

زندگی موزس که داستانی است از داستان‌های تاریخ سیاسی امریکا بسیار جذاب است. روابط و رفتارهای او با شهرداران، فرماندهان، رؤسای جمهور و دخالت‌های حساب‌شده او در امور قانون‌گذاری، بانک‌ها، اتحادیه‌های کارگری، مطبوعات و افکار عمومی همه و همه موضوعاتی هستند که عالمان علم سیاست می‌توانند سال‌های دراز به مطالعه آنها بپردازند. اما مهم‌ترین و دیرپاترین حاصل کار او فن‌آوری‌هایی است که در طرح‌های بزرگ مهندسی‌اش به کار بسته که بخش اعظم نیویورک کنونی را شکل داده‌اند. اکنون سالیان سال از درگذشت موزس و در هم شکسته شدن روابط و اتحادیهایی که او با اتکای به آنها کارهایش را پیش می‌برد می‌گذرد، اما کارهای عمومی او، به‌ویژه بزرگراه‌ها و پل‌هایی که به گونه‌ای ساخته بودندشان که در خدمت اتوموبیل‌های شخصی قرار گیرند و مانع گسترش محدوده شبکه حمل و نقل عمومی شوند همچنان برپا و برجایند و بر شکل شهر نیویورک تأثیر گذاشته‌اند. بسیاری از بناهای بتونی یا فلزی عظیم و ماندگاری که او ساخته در بردارنده نابرابری اجتماعی حساب‌شده‌ای هستند؛ شیوه‌ای از ارتباط مهندسی با انسان‌ها که با گذشت زمان تنها به جزئی عادی از منظره بدل شده است. لی کاپلمن طراح و شهرساز دربارهٔ روگذرهای کوتاه بزرگراه وانتا به کارو گفته بود: «پیرمرد لعنتی کاری کرده بود تا مطمئن شود که اتوبوس‌ها هرگز نخواهند توانست از بزرگراه‌های کوفتی‌اش گذر کنند».

(MacKenzie and Wajcman, 1995, pp. 28-9)

دومین نکته‌ای که وینر می‌گوید این است که برخی از فن‌آوری‌ها نیازمند روابط خاص اجتماعی‌اند یا با برخی از روابط اجتماعی سازگارتراند. در مورد اول او نیروگاه‌های هسته‌ای را مثال می‌زند که نیازمند مجتمع‌های بزرگ فنی - علمی - نظامی - صنعتی‌اند، که بی آنها وجود نخواهند داشت؛ او همچنین می‌گوید، و این در حالی است که نیروی خورشیدی با تأسیسات غیرمتمرکز سازگارتر است. به این ترتیب وینر مترصد یافتن راهی برمی‌آید - راهی که او خود آن را راهی سیاسی می‌خواند - که در آن یا از طریق آن فن‌آوری‌ها شکل می‌گیرند. مثال مشخص‌تری که در مورد شکل‌گیری اجتماعی می‌توان زد، البته در مورد یک فن‌آوری خانگی و نه یک فن‌آوری اطلاعاتی، طرح پژوهشی جالبی است که روت شوارتز کووان، جامعه‌شناس فن‌آوری، آن را گزارش کرده است (Cowan, 1995). او به چرایی تبدیل شدن یخچال‌های برقی به شکل غالب یخچال‌های خانگی می‌اندیشید، حال آنکه یخچال‌های گازی، که پیش از یخچال‌های برقی رواج داشتند، موتور نداشتند و بنابراین هم استهلاک و فرسودگی‌شان کمتر بود و هم سروصدا و وزوزشان. توجه کووان به دلایل

اجتماعی این تحول معطوف بود و نه به دلایل فن‌آورانه آن. او دریافت برای درک چرایی اینکه همه میل به داشتن یخچال‌های پر سروصداتر یافتند باید بیش از ویژگی‌های فنی به شرایط اجتماعی‌ای توجه شود که تداول استفاده از این نوع یخچال‌ها در آن رخ می‌داد. در دهه ۱۹۲۰، با توجه به تعداد خانوارهایی که به نظر می‌رسید احتمال استقبال (و نیز توان خرید)شان از فن‌آوری جدید یخچال‌سازی بالا باشد، بسیاری از تولیدکنندگان به تولید یخچال روی آورند زیرا دست یافتن به سود خوب در این زمینه را پیش‌بینی می‌کردند. کارخانجات جنرال الکتریک دست به تبلیغات گسترده، غیرمعمول تا آن زمان، و بسیار مهمی زد و روابط عمومی‌اش را بسیار گسترش داد. از سوی دیگر، تولیدکنندگان یخچال‌های گازی فاقد سرمایه لازم برای گسترش و بازاریابی محصولاتشان بودند. کووان چنین نتیجه گرفت که: «از دور خارج شدن یخچال‌های گازی به علت نقص یا ناکارآمدی ذاتی‌شان نبود... یخچال‌های برقی به دلایل عمدتاً اجتماعی و اقتصادی جای یخچال‌های گازی را گرفتند و نه به دلایل فن‌آورانه؛ عامل اصلی گسترش استفاده از این یخچال‌ها توانایی چند شرکت بزرگ تولیدکننده یخچال برقی بود که منابع مالی و فن‌آورانه وسیعی در اختیار داشتند» (Cowan, 1995, pp. 213-14).

جامعه‌شناسان فن‌آوری، برخلاف پل، و نیز برخلاف یک جانبه‌نگری طرفداران جبرباوری فن‌آورانه که توسعه فن‌آورانه را امری غیرپیچیده، غیر اجتماعی، و تعیین شده بر اثر ترتیبات اجتماعی می‌دانند، درصدد درک و دریافت راه‌هایی بوده‌اند که نیروهای اجتماعی از طریق آنها به فن‌آوری‌های مورد استفاده ما شکل می‌بخشند. پذیرش اینکه فن‌آوری امری است که اجتماع بدان شکل می‌بخشد قطعاً به این معنی نیست که فن‌آوری هیچ تأثیری ندارد. انتساب حدی از تعیین‌کنندگی به فن‌آوری خالی از فایده نیست: بدون در نظر گرفتن قابلیت‌ها و محدودیت‌های فن‌آوری‌های رایج، ما چگونه می‌توانیم درکی از دوره معاصر به دست آوریم؟ آیا کسی هست که تأثیر اینترنت را بر رسانه‌های متداول قدیمی‌تر و یا اقتصاد انکار کند؟

پل، در ۱۹۷۴ می‌نویسد که رایانه‌ها تأثیر به نسبت اندکی بر زندگی افراد گذارده‌اند، حتی تلفن، آسانسور، و تلویزیون موجب بروز تغییرات اجتماعی بزرگ‌تری شده‌اند تا فن‌آوری‌های عمده ۲۵ سال گذشته (Bell, 1974, p. 318). به این ترتیب، جالب است که می‌بینیم اگر چه او کار با رایانه را عامل ایجاد تغییر اجتماعی و توانایی دست یافتن به جامعه توده‌وار دارای نظم می‌داند، آنچه در مد نظر اوست همانا نسل قدیمی رایانه‌های بزرگ (main frame) است.

این جبرباوری فن‌آورانه است، اما سخن از فن‌آوری‌ای در میان است که امروز دیگر حتی ذکر آن نمی‌شود. و البته نکته مهم این است که او قادر به تشخیص یا بررسی نقش فن‌آوری‌ای در شکل دادن به اجتماع نیست. به هر حال او فن‌آوری را عاملی عمیقاً تعیین‌کننده می‌داند، حتی اگر فن‌آوری‌ای را در مد نظر داشته باشد که امروزه روز دیگر اهمیت چندانی ندارد.

جبرباوری فن‌آورانه:

- رایج‌ترین شیوه درک رابطه فن‌آوری - جامعه است.
- موافق اولویت و برتری فن‌آوری است.
- شکل‌های گوناگون (نرم و سخت) دارد.
- به توجه به اثرات و تبعات فن‌آوری و انفعال در برابر فن‌آوری می‌انجامد.
- دانشمندان علوم اجتماعی، که برعکس متوجه شیوه‌هایی هستند که اجتماع از طریق آنها به فن‌آوری شکل می‌بخشد، آن را رد می‌کنند.

۴. جامعه "شبکه‌ای" گسترز

مانوئل گسترز مدرس رشته جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، و نظریه‌پرداز اصلی جامعه شبکه‌ای است. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس این کار گسترز را این گونه توصیف می‌کند: «شاید مهم‌ترین و برجسته‌ترین تلاشی که تاکنون کسی کرده تا دگرگونی‌های خارق‌العاده‌ای را که اکنون در جهان اجتماعی جاری است درک کند و توضیح دهد» (پشت جلد، Castells, 1996). گسترز نویسنده مجموعه‌ای سه جلدی است با عنوان عصر اطلاعات که بر روی هم بالغ بر ۱۲۰۰ صفحه می‌شود (Castells, 1996, 1997, 1998). * پس از آن او در برنامه اخبار شب (Newsnight) تلویزیون بی‌بی‌سی حاضر شد و به این ترتیب به جامعه‌شناس نام‌آشنای جامعه اطلاعاتی تبدیل شد و به "نخستین فلسفه‌پرداز بزرگ فضای سایبر" ملقب شد. در این قسمت ما لب بحث‌ها و استدلال‌های او را نسبتاً به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

* این مجموعه در سه جلد با مشخصات زیر به فارسی برگردانده شده است: مانوئل گسترز. عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ج ۱: ظهور جامعه شبکه‌ای؛ ج ۲: قدرت هویت؛ ج ۳: پایان هزاره. مترجمان: احد علیقلیان، افشین خاکباز، حسن چاووشیان؛ ویراستار ارشد: علی پایا. تهران، طرح نو، ۱۳۸۰. م.

تحلیل‌های کستلز مبتنی است بر آنچه از ترکیب نوآوری‌های فن‌آورانه، تجدیدساختار سرمایه‌داری، و جست‌وجوی هویت برآمده. روابط این نیروها با هم و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر، جامعه، و به‌ویژه شهرها و مناطق، را دگرگون کرده و موجب تغییر شکل‌شان شده است. کستلز برای پیش بردن بحث‌ها و استدلال‌هایش به بررسی اقتصاد جهانی، سرشت و ماهیت سازمان‌ها در اقتصاد مبتنی بر اطلاعات، تغییر شکل و دگرگون‌شدن کار، هویت‌های ملی و قومی، جنبش‌های اجتماعی، فمینیسم، خانواده و جنسیت، دولت، مردم‌سالاری، و سیاست، فروپاشی حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، طرد یا رانده‌شدگی اجتماعی، اقتصاد تبهکاری جهانی، تجدید اتحاد اروپا، و برآمدن کشورهای منطقه اقیانوس آرام می‌پردازد. این کتاب مجموعه‌ای است عظیم و خیره‌کننده و گسترده و پردامنه. کار او عمدتاً متکی است بر داده‌های کمی، پژوهش‌های دیگران و آمارها و ارقام رسمی. البته خلاصه کردن و درک هسته اصلی بحث و استدلال او چندان دشوار نیست. مسائلی که او مطرح می‌کند ریشه در مباحثی دارد که امروزه در علوم اجتماعی کاملاً بازگفته شده است؛ موضوعاتی همچون قطب‌بندی‌های اجتماعی، نظارت و مراقبت، توجه فزاینده به سبک زندگی، مصرف و هویت‌ها؛ شکستن الگوهای قدیمی و از هم گسیختن پیوندها؛ و تجدید ساختار کار. تازگی و اصالت کار کستلز در ترکیب و تلفیق و درهم‌آمیزی این همه موضوعات متنوع و مختلف، نگاه جهانی و توجه او به سراسر جهان، و مفاهیم اصلی‌ای است که پرورانده و آنها را مطرح کرده و بسط و گسترش داده است.

بحث کستلز – به خلاف برخی دیگر از نظریه‌پردازان جامعه اطلاعاتی – این نیست که ما از دوران سرمایه‌داری گذر کرده‌ایم. بلکه او بر آن است که “جامعه شبکه‌ای” نمایانگر گونه‌ای جدید از سرمایه‌داری و اساس و شالوده‌بازسازی و تجدید قوای آن از پس بحران‌های دهه ۱۹۷۰ است. آنچه کستلز می‌بیند، برخلاف بل، رشد نابرابری، طرد و رانده‌شدگی و قطب‌بندی است، همراه با از بین رفتن صنایع نیازمند به کارگران زیاد و جایگزین شدن‌شان با صنایعی که در تولید محصول انعطاف بیشتری دارند.

کستلز بین “شیوه توسعه” و “شیوه تولید” تمایز قائل می‌شود. شیوه تولید مفهوم مارکسیستی جاقفاده‌ای است در پیوند با سازمان تولید اقتصادی؛ به این معنا که در شیوه تولید سرمایه‌دارانه، سازمان تولید به منظور سودرسانی به صاحب سرمایه شکل می‌گیرد، و کارگران فقط و فقط می‌توانند نیروی کارشان را به فروش برسانند. کستلز می‌گوید که با

برآمدن شیوه توسعه مبتنی بر اطلاعات، ما شاهد پیدایش یک سرمشق یا الگوی نوین اجتماعی-اقتصادی هستیم، سرمشقی که پردازش اطلاعات هسته مرکزی آن است. او همچنین بر آن است که جوامع مختلف، شیوه‌های توسعه مختلف دارند. شیوه‌های توسعه بنابر منطق خاص خودشان شکل می‌گیرند و بسط و توسعه می‌یابند؛ می‌توان آنها را همچون راه فنی رسیدن به ترتیبات اجتماعی خاص یا یک شیوه خاص تولید قلمداد کرد. کستلز به روشنی از سرمشقی "انقلاب فن‌آوری اطلاعات" که در دهه ۱۹۷۰ رواج داشت فاصله می‌گیرد، و بر آن است که این انقلاب فن‌آورانه جامعه شبکه‌ای را ایجاد نکرد، اگرچه برای دست یافتن به آن ضرورت داشت. با همه اینها مشخصه جامعه شبکه‌ای مرکزیت داشتن اطلاعات و فن‌آوری اطلاعات بود. او همچنین میان آنچه جامعه مبتنی بر اطلاعات می‌نامد و جامعه اطلاعاتی تمایز قائل می‌شود؛ در مفهوم جامعه اطلاعاتی بر نقش اطلاعات در جامعه تأکید می‌شود، حال آنکه، کستلز می‌گوید که اطلاعات همواره نقشی حساس و مهم و حیاتی در جامعه برعهده داشته است. آنچه از مفهوم "مبتنی بر اطلاعات" مستفاد می‌شود، برخلاف مفهوم "اطلاعات"، "شکل خاصی از سازمان اجتماعی" است که به دلیل شرایط فن‌آورانه، تولید و پردازش و انتقال اطلاعات به اساس و بنیان توان تولید و قدرت تبدیل می‌شود (Castells, 1996, p. 21). او می‌گوید که این تمایز را می‌شود با تمایز میان صنعت و صنعتی قابل مقایسه دانست - جامعه صنعتی جامعه‌ای نیست که تنها صاحب صنعت باشد، بلکه جامعه‌ای است که سازمان صنعتی در سراسر آن فراگیر و نافذ باشد.

در اقتصاد، مبتنی بر اطلاعات کارکردها و فرایندهای غالب به گونه‌ای فزاینده در پیرامون شبکه‌ها، که ریخت‌شناسی اجتماعی تازه‌ای را می‌سازند، سازمان می‌یابند. سازمان‌ها از دیوان‌سالاری‌ها به مؤسسات و شرکت‌های شبکه‌ای تبدیل می‌شوند که کار اصلی‌شان مدیریت و واکنش به جریان‌های اطلاعات است. هر سازمانی که قابلیت تطبیق و انعطاف بیشتری داشته باشد موفق‌تر خواهد بود.

... مؤسسات یا شرکت‌های شبکه‌ای مجموعه‌های خاصی از پیوندها میان بنگاه‌ها یا بخش‌های مختلف اقتصادی هستند که به طور موقت برای انجام یک طرح خاص سازمان یافته‌اند، و پس از آنکه آن طرح به اتمام رسید نیز یا منحل می‌شوند و یا تغییر ساختار می‌یابند؛ از جمله این گونه شرکت‌ها می‌توان از آبی.بی.ام، زیمنس، و توشیبا نام برد. این واحدها دوام، یعنی طرح، که شبکه‌ای از شرکا و همکاران حول آن شکل می‌گیرد، واحدی است که عملاً اقتصاد ما را راه می‌برد، واحدی که سود یا زیان می‌آورد، واحدی که بازدهی دارد یا ورشکسته می‌شود، و واحدی است که از طریق سازمان‌های عضو استخدام و اخراج می‌کند. (Castells, 1999. 401)

فضا و مکان فعالیت اقتصادی پراکنده می‌شود، اما اقتصاد در سطح جهان هماهنگ و یکپارچه می‌شود، به شیوه‌ای که در مجموع از اهمیت جا و مکان انجام فعالیت اقتصادی کاسته می‌شود، اما در عین حال نقش راهبردی شهرهای اصلی افزایش می‌یابد. کستلز این فرضیه را پیش می‌نهد که جامعه شبکه‌ای، یعنی ساختار اجتماعی غالب و مسلط در عصر اطلاعات، «حول شکل‌های نوین زمان و فضا سازمان می‌یابد: زمان بی‌زمان و فضای جریان‌ها و گردش اطلاعات» (Castells, 1999, p. 405). منظور کستلز از «زمان بی‌زمان»، استفاده و به کارگرفتن بی‌وقفه و مداوم فن‌آوری اطلاعاتی/ارتباطی نوین برای از میان برداشتن زمان، برای فشردن سال‌ها و تبدیل آنها به دقیقه‌ها، و فشردن دقیقه‌ها به آن و لحظه است (Castells, 1999, p. 405). بنابراین، این کار تشدید و تسریع یک جریان طولانی مدت است. او خیلی واضح می‌گوید که بسیاری از مردم جهان کماکان براساس ساعت زیست‌شناختی و زمان قراردادی کار و زندگی می‌کنند، اما کارکردهای غالب و گروه‌های اجتماعی در زمان بی‌زمان کار می‌کنند.

مکان‌ها کماکان کانون زندگی روزمره و نظارت سیاسی و اجتماعی‌اند و منشأ فرهنگ و عامل انتقال تاریخ‌اند. اما این جریان‌ها هستند که مکان‌ها را در بر گرفته و بر آنها مسلط شده‌اند؛ کستلز می‌گوید، اگرچه در برابر این سلطه مقاومت می‌شود، «قدرت جریان‌ها در شبکه‌ها بر جریان‌های قدرت فائق می‌آیند» (Castells, 1999, p. 405). او به وابستگی سرمایه‌داران به جریان‌های مالی و پولی «غیرقابل نظارت» اشاره می‌کند، یادآور چیزی شبیه به جهان نامنظم و گسیخته‌ای است که نظریه پردازان پسا مدرنیته از آن سخن می‌گویند (مثلاً Jameson, 1991). تحلیل‌های او، آنجا که به گسست هویت‌های مشترک جمعی، که ذیل طبقه، ملت و مذهب تعریف می‌شد، و برآمدن جنبش‌های جدید اجتماعی، که در پیرامون هویت سازمان می‌یابند، اشاره می‌کند، در انطباق با چیزی است که جامعه‌شناسان اجتماعی معاصر تحت عنوان «گرایش فرهنگی» از آن یاد می‌کنند؛ او خاطرنشان می‌کند که قدرت سیاسی از دولت - ملت و نظام‌های دموکراتیک به رسانه‌ها و سایر تولیدات فرهنگی انتقال یافته. تحلیل‌های او سیال بودن و تغییرپذیری را برجسته می‌کند: در جامعه شبکه‌ای منافع و علایق اجتماعی خاص قادر به شکل بخشیدن به توسعه اجتماعی نیستند بلکه برآمده از ارتباط درونی و همبستگی منافع و علایق مختلف در شبکه‌هایند.

کستلز شبکه‌ها را مرکب و متشکل از گره‌های همبسته می‌داند - یعنی نقاطی که

اطلاعات صرفاً جریان ندارند بلکه با هم مطابقت داده می‌شوند، تحلیل می‌شوند و بر روی‌شان کار می‌شود. شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ جهانی که مقرشان در نیویورک، توکیو، لندن، و پاریس است و یک طبقه اداره‌کننده آنها [مدیران] با سبک زندگی‌ای جهان وطن، مشخصه اعضای این طبقه برخورداری از ارتباط‌ها و تماس‌های گسترده در سرتاسر جهان، سفرهای هوایی بسیار، رستوران‌های گران‌قیمت، و درآمدهای بالاست که بخشی از آن صرف خرید خدمات طبقات پایین‌دستی می‌شود که برخلاف ایشان، به‌ندرت از محل زندگی‌شان خارج می‌شوند. به خلاف ترتیبات و نظم‌های زمانی-فضایی پیشین میان گره‌های جریان‌های یک شبکه واحد فاصله‌ای وجود ندارد. به عبارت دیگر، فاصله جغرافیایی تأثیری بر ارتباط و تماس ندارد. سرشت و ماهیت گره‌ها به نوع شبکه بستگی دارد، اما کستلز مثال‌هایی می‌آورد که دال بر ماهیت جهانی تحلیل‌های اویند، از جمله: بازارهای سهام در شبکه جریان‌های مالی و پولی؛ شوراهای ملی وزیران و اعضای عالی‌رتبه هیئت‌های اروپایی در شبکه‌ای که بر اتحادیه اروپا حکمرانی می‌کند؛ مزارع کوکائین، آزمایشگاه‌های مخفی و خطوط هوایی و فرودگاه‌های مخفی در شبکه توزیع و حمل و نقل مواد مخدر، سامانه‌های تلویزیونی، استودیوهای تولیدات سرگرمی، محیط‌های گرافیک رایانه‌ای، گروه‌های خبری و ابزارآلات تلفن‌های همراه در شبکه فرهنگ جهانی. این شبکه‌ها به اساس و بنیان نظم‌دهی به زمان - فضا بدل شده‌اند. شبکه جریان‌ها برای تسلط بر جامعه و تغییر آن بسیار مهم و حیاتی شده‌اند: شبکه‌های همبسته، جهانی، و سرمایه‌دارانه با استفاده از و به کار گرفتن فن‌آوری و اطلاعات به فعالیت اقتصادی سامان و سازمان می‌دهند، و منبع اصلی قدرت در جامعه‌اند.

کستلز، در ابتدا منتقد جبرباوری فن‌آورانه است: «برهان دو حذی جبرباوری فن‌آورانه احتمالاً مشکلی کاذب است زیرا فن‌آوری خود جامعه است، و جامعه را نمی‌توان بدون ابزار فن‌آورانه‌اش درک کرد یا نشان داد» (Castells, 1996 p.5). در عین حال، او نیز، همچون بل در تحلیل‌اش فن‌آوری را نیرویی راننده و پیش‌برنده قلمداد می‌کند.

به نظر کستلز، نوآوری‌ها و ابداعات فن‌آورانه معاصر نمایانگر بروز تغییری بنیادین در نحوه نگرش ما به جهان و رابطه‌مان با جهان پیرامون مان است. او تأثیر تاریخی ابداع الفبا را بررسی و تأکید می‌کند که:

دگرگونی فن‌آورانه‌ای با ابعاد تاریخی مشابه ۲۷۰۰ سال بعد رخ داد. و آن تلفیق و ادغام شیوه‌های

گوناگون ارتباط در یک شبکه ارتباط متقابل بود. یا، به بیان دیگر، شکل گرفتن یک "آبرتن" و "فرازبان" که برای نخستین بار در تاریخ در یک مقام واحد نگارشی، شفاهی و وجه‌های شنیداری - دیداری ارتباط انسانی ادغام و تلفیق شد. ابعاد مختلف روح انسان در ارتباط متقابلی تازه میان دو سوی مغزش با ماشین و با زمینه اجتماعی به وحدت مجدد رسید. (Castells, 1996, p. 328)

شبکه اینترنت و ارتباط به واسطه رایانه امکان تغییر شکل تار و پود فرهنگ را فراهم آورد. کستلز، برخلاف بدبینان، که به توسعه پیش‌رونده و بازدارنده سرمایه‌داری، کالایی‌شدن روزافزون فرهنگ، و نظارت و مراقبت و دخل و تصرف فزاینده اشاره می‌کنند، در وسائط و رسانه‌های جدید ارتباطی امکانات و قابلیت‌هایی نو و دموکراتیک برای ارتباطات و مشارکت می‌بیند. به نظر او این امکانات و قابلیت‌ها، توان و ظرفیت بالقوه ایدئولوژی غالب را برای اعمال سلطه محدود می‌سازد. در عوض افراد قادر خواهند بود که جهان‌های مجازی خود را بسازند که پایه بنای دموکراتیک شدنِ تصورها و باورها را می‌سازد.

کستلز به این ترتیب، بحث و استدلال‌هایش را به جنبش‌های اجتماعی ربط می‌دهد. جهانی شدن موجب شده است دولت‌ها، که فاقد توان و ظرفیت سرکوب یا پاسخ‌گویی به تقاضاهای جنبش‌های جدید اجتماعی هستند، دیگر کانون منازعات سیاسی نباشند. بارزترین ویژگی این جنبش‌ها مقاومت در سطح اجتماعات محلی است و دو جنبش حفاظت از محیط زیست و فمینیسم که پایه‌های گسترده‌ای دارند برجسته‌ترین آنها هستند. یک "نظام تازه قدرت" برآمده است که بارزترین ویژگی‌اش "کثرت منابع اقتدار" است (Castells, 1997, p. 303).

کستلز هم، مانند بل، کارش را با یک نتیجه‌گیری خوش‌بینانه به پایان می‌برد. او در "سخن آخر"ش می‌نویسد:

رؤیای دوران روشنگری، اینکه خرد و دانش مشکلات بشر را برطرف خواهند ساخت، به تحقق رسیده است. البته هنوز شکاف بسیار بزرگی میان توسعه‌یافتگی فن‌آورانه و توسعه‌نیافتگی اجتماعی وجود دارد. اقتصاد، اجتماع، و فرهنگ ما بر پایه منافع، ارزش‌ها، نهادها و نظام‌های نمایندگی استوار شده‌اند که روی هم رفته خلاقیت جمعی را محدود می‌کنند، محصول فن‌آوری اطلاعاتی را به نفع خود مصادره می‌کنند، نیروی ما را صرف رویارویی‌های خود ویران‌گر می‌کنند و هدر می‌دهند. اگر مردم سراسر جهان مطلع، فعال، و مرتبط باشند؛ اگر صاحبان کسب و پیشه‌ها بپذیرند که مسئولیت اجتماعی هم دارند؛ اگر رسانه‌ها به جای آنکه هدف پیام باشند به پیام‌آور تبدیل شوند؛ اگر بازیگران صحنه سیاست علیه بدبینی اقدام کنند و باور به مردم‌سالاری را بازسازی کنند؛ اگر فرهنگ براساس تجربه بازسازی شود؛ اگر بشر همبستگی همه نوع بشر در سراسر جهان را حس کند، اگر ما با در پیش

گرفتن زندگی‌ای هماهنگ با طبیعت بر همبستگی بین نسلی تأکید گذاریم؛ اگر ما از کندوکاو نفس خودمان دست برداریم و در درون خودمان به صلح و آرامش برسیم؛ اگر تا وقتی باقی است و فرصتی مانده، همه این‌ها را با تصمیم‌های مشترک، آگاهانه و از روی علم و اطلاع همه ما تحقق یابند، آن‌گاه شاید، دست‌کم، بتوانیم زندگی کنیم و بگذاریم دیگران زندگی کنند، دوست داشته باشیم و بگذاریم دیگران دوست‌مان داشته باشند. (Castells, 1998, pp. 359-60)

برای ارزیابی آثار و کارهای کستلز، نخست نیاز داریم که چیزهایی دربارهٔ روش او بدانیم. کستلز اذعان می‌دارد (1996, p. 25) که «این کتاب شرحی بر کتاب‌های دیگر نیست» و می‌نویسد که دغدغهٔ او پرداختن به نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی، پسا صنعتی یا پسامدرنیست نیست. و در ادامه جزئیات منابع داده‌هایش را شرح می‌دهد:

من ضمن استفاده از و به کارگرفتن مقادیر معتابه‌ای از منابع آماری و مطالعات تجربی کوشیده‌ام که تا حد امکان کمتر داده‌ها را پردازش کنم تا خواندن کتابی را که به قدر کافی سخت و دشوار است، آسان‌تر سازم. بنابراین، برآن شدم که از منابع داده‌هایی استفاده کنم که اغلب دانشمندان علوم اجتماعی بر سر روایی استفاده از آن اتفاق نظر دارند (مثلاً از آمارها و داده‌های سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD)، سازمان ملل متحد، بانک جهانی، آمارهای رسمی دولت‌ها، تکیه‌های پژوهشی معتبر، و یا منابع تجاری یا دانشگاهی که عموماً در کل مورد اعتماداند)، مگر مواردی که چنین منابعی به نظر مغلو و پراشتباه می‌رسیدند (مثل آمارهای مربوط به تولید ناخالص ملی شوروی یا گزارش بانک جهانی دربارهٔ سیاست‌های تعدیل ساختاری در آفریقا). من از محدودیت‌های اتکا و اعتماد به اطلاعاتی که ممکن است چندان دقیق نباشند آگاه‌ام، اما خواننده متوجه خواهد شد که تدابیر و احتیاط‌های لازم را در متن به کار گرفته‌ام؛ مثلاً، بر طبق روش‌شناسی سه‌وجهی (مثلث‌بندی)، که در میان مورخان، کارآگاهان پلیس و خبرنگاران جست‌وجوگر روشی است شناخته شده و جاافتاده و موفق، معمولاً براساس روندهای همگرا و نزدیک به هم در منابع مختلف نتیجه‌گیری کرده‌ام. گذشته از این، داده‌ها، مشاهدات، و ارجاعاتی که در این کتاب آمده واقعاً و عملاً در صدد اثبات چیزی نیست، بلکه در صدد پیش‌نهادن برخی فرضیه‌هاست، و اگرچه محدود به اندیشه‌ها و تفکراتی است که طی چارچوب‌بندی پیکره‌ای از مشاهدات‌ام به آنها رسیده‌ام و قطعاً براساس پرسش‌هایی گزینش شده‌اند که طی پژوهش‌هایم برایم مطرح شده است، اما به یقین حول پاسخ‌های از پیش آماده شده سازمان نیافته‌اند. روشی که در این کتاب به آن تاسی بسته‌ام، و دلالت‌های خاص آن جداگانه در هر فصل مورد بحث قرار می‌گیرد، روشی است در خدمت فراگیر بودن هدف نهایی این تلاش فکری؛ یعنی پیش‌نهادن عناصری از یک نظریهٔ مقدماتی و میان‌فرهنگی در باب اقتصاد و جامعه در عصر اطلاعات، زیرا که این نظریه مشخصاً راجع است به پدایش یک ساختار نوین اجتماعی. فراگیر بودن موضوعی که باید در سراسر قلمروهای اجتماعی و شکل‌های

مختلف بیان فرهنگی‌اش تحلیل‌اش کنیم (اطلاعات‌گرایی) گسترده بودن دامنه تحلیل‌هایم را ایجاب می‌کند. (Castells, 1996, pp. 26-7)

او در حاشیه، هر از گاهی به مشاهدات و تجربه‌های خود نیز اشاره می‌کند. البته مشاهدات او در ماهیت چپ‌گرایانه است و غیرجانبدار نیست، و تجربه‌هایی که در جاهای مختلف ذکر می‌کند برگرفته از تظاهرات کارگران و دانشجویان پارisi در مه ۱۹۶۸ است. او عباراتی نظیر «در نتیجه نگاهی که به جهان انداخته‌ام» (Castells, 1998, p. 352) را زیاد به کار می‌برد. او به صراحت از دل‌بستگی‌هایش و اهمیت آنها در کار پژوهشی‌اش سخن می‌گوید:

من از زمانه و سنت چپ سیاسی عصر صنعتی برآمده‌ام که دل‌مشغولی‌اش همان بود که بر سنگ مزار مارکس در گورستان‌های گیت حک شده است، یعنی نهاده (تز) یا زده‌ام او (و انگلس) در نهاده‌هایی درباره فریبراخ^۱. کنش دگرگون‌کننده هدف غایی تلاش فکری حقیقتاً معنی‌دار بود. من حقیقتاً امیدوارم که این کتاب از طریق طرح برخی پرسش‌ها و فراهم آوردن عناصر نظری و تجربی ذهنی لازم برای پاسخ گفتن به آنها، کنش اجتماعی آگاهانه که هدف‌اش تغییر و دگرگونی اجتماعی است، سهمی و نقشی برعهده گیرد. در این مورد من یک تماشاچی بی‌طرف و خنثای صحنه نمایش بشری نیستم و نمی‌خواهم باشم. البته از آنجا که شاهد بسیاری از فداکاری‌ها بوده‌ام که به بی‌راهه رفته‌اند، و بن‌بست‌هایی را درک کرده‌ام که ایدئولوژی مسببشان بوده، و وحشت‌زارهای برآمده از بهشت‌های دروغین سیاست‌های جزم‌اندیش را نیز دیده‌ام، می‌خواهم واکنشی عبرت‌آموز علیه تلاش برای قرار دادن عمل سیاسی در چارچوب منطبق بر نظریه اجتماعی یا، به همین اعتبار، ایدئولوژی در پیش گیرم نظریه و پژوهش... باید به مثابه ابزار درک جهان ما در نظر گرفته شوند، و تنها معیار قضاوت درباره آنها باید دقت، انسجام و ربطشان به واقعیت باشد. اینکه چگونه و به چه منظوری، می‌توان این ابزار را به کار گرفت باید منحصرأ به خودکنش‌گران اجتماعی واگذاشته شود که با توجه و بنا بر زمینه اجتماعی خاص خودشان و به نفع ارزش‌ها و منافع و علائق خودشان آنها را به کار گیرند... اساسی‌ترین قید سیاسی که مردم باید خود را از آن رها کنند آزاد کردن خودشان از پذیرش بی‌قید و شرط چارچوب‌های مقرر شده نظری یا ایدئولوژیک و بنا نهادن مبنای عمل‌شان بر پایه تجربه خودشان است، و البته، در همین حال باید از هر اطلاع و تحلیلی که در منابع مختلف در اختیارشان هست سود برند و بهره گیرند. (Castells, 1998, pp. 358-9)

هنگامی که به پیوندهای برقرار شده میان داده‌ها، نظریه و ارزش‌هایی که در توضیحات کستلز هست توجه می‌کنیم درمی‌یابیم که بخش‌های مهمی از کار او، که هم سرشار از ارزش‌داوری

۱. فیلسوفان، فقط جهان را به راه‌های گوناگون تأویل [تفسیر] کرده‌اند. مسئله بر سر دگرگون کردن آن است. (برگرفته از: بابک احمدی، مارکس و سیاست مدرن، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹، ص ۷۷۸ و ۷۸۱). - م.

است و هم از لحاظ نظری بسیار غنی است، ریشه در مارکسیسم ساختارگرای فرانسوی لویی آلتوسر دارد (به‌ویژه در جاهایی که بر این بحث متمرکز می‌شود که چگونه طبقه بورژوازی و دولت سرمایه‌داری وابسته به آن از طریق دستگاه‌های ایدئولوژی‌ساز دولتی، مثل مذهب، خانواده، رسانه‌ها و نظام آموزشی اعمال قدرت می‌کند). به نظر می‌رسد که کار کستلز، به‌رغم توضیح مقدماتی‌اش (که در بالا ذکرش رفت) در موارد متعدد سخت تحت تأثیر نظریه‌اش باشد. از آنجا که او از امکان بالقوه‌ای برای رهایی و آزاد شدن به واسطه بهره گرفتن از قدرت هویت سخن می‌گوید، اما مدام داده‌هایی کمی را برای نشان دادن قدرت سرمایه جهانی و، در پس آن، قدرت فن‌آوری اطلاعاتی ردیف می‌کند نگرانی جالب توجهی دیده می‌شود. با این همه، تحلیل‌های او اندیشیده و حاکی از تأمل است و در مورد اینکه خاستگاه و دل‌بستگی‌هایش چه بوده صراحت دارد.

کار عملی ۱۰۲

سعی کنید به پرسش‌های زیر درباره کار کستلز پاسخ دهید.

- کستلز درباره روش‌هایش چه می‌گوید؟ (ما همه آنچه را که او درباره روش‌اش گفته نقل کرده‌ایم).
- ارزش‌های او چه تأثیری در علم اجتماعی‌اش داشته‌اند؟

نقد و نظر

ذکر این نکته در ابتدا اهمیت دارد که براساس معیارهای علوم اجتماعی گزارش کستلز درباره روش کارش گزارشی مغرورانه و محدود است. او به داده‌های دیگران اتکا می‌کند، آن هم داده‌هایی که «عموماً و در کل مورد اعتماداند»، به استثنای مواردی که منابع «به نظر مغلوط و پر اشتباه» می‌رسیدند. او توضیح نمی‌دهد که چگونه اعتبار یا بی‌اعتباری منبع را تشخیص می‌دهد. کستلز می‌نویسد، اینکه احتمال دارد برخی از منابع نادرست باشند چندان اهمیتی ندارد. زیرا او روش «سه‌وجهی» را به کار گرفته (روشی که به گفته او، از جمله، کارآگاهان پلیس آن را به کار می‌برند)، که در آن داده‌های متناظر و قابل قیاس از منابع دیگر با داده‌های منبع اول مطابقت داده می‌شوند. او می‌گوید به هر حال منظور از ارائه داده‌ها «اثبات» نیست بلکه «پیشنهاد کردن برخی فرضیه‌هاست». جالب اینکه این گفته حاکی از آن است که میان داده و

توصیف آن ربط و پیوند برقرار است و درواقع می‌گوید توصیف از داده برمی‌آید. او می‌گوید، روش‌شناسی‌اش به گونه‌ای طراحی شده است که در خدمت تلاش فکری گسترده، فراگیر، و میان فرهنگی‌اش – یعنی نظریه‌ای در باب اقتصاد و جامعه – قرار داده شود.

ارزیابی کار کستلز را چگونه و از کجا آغاز می‌کنید؟

در فصل سوم نحوه ارزیابی کارهای دانشمندان علوم اجتماعی را با جزئیات بیشتر بررسی خواهیم کرد. در اینجا تنها چند نظر کلی ابراز می‌کنیم. نخست اینکه، بسیاری از داده‌هایی که کستلز ارائه می‌کند برای جا انداختن این گزاره است که اقتصاد جهانی‌شده و مبتنی است بر داد و ستد اطلاعات در بازارهای پولی و مالی. اما معنی این گفته ضرورتاً این نیست که اقتصاد مبتنی بر اطلاعات بر دیگر شکل‌های فعالیت اقتصادی برتری یافته است. اهمیت داشتن اطلاعات در عملیات بازارهای مالی جهانی امری است واضح، اما این گونه اطلاعات از بسیاری جهات و در بسیاری مواقع نتیجه عملکرد فعالیت‌های تولیدی و خدماتی در اقتصاد است: آیا رشد اطلاعات بدین معنی است که ما صاحب یک اقتصاد مبتنی بر اطلاعات شده‌ایم؟ این پرسش پرسشی است در باب اعتبار.

نکته دوم اینکه داده‌های کستلز که عمدتاً متکی به آمارهای رسمی است – با در نظر گرفتن شک و تردیدهایی که می‌شود درباره آمار رسمی روا داشت – تا حد زیادی مورد اطمینان و قابل پذیرش و روا به نظر می‌رسند. داده‌های بعدی، در مجموع، داده‌هایی را که او به کار گرفته است، تأیید می‌کنند.

و سوم اینکه، ادعاهای کستلز آن‌قدر گسترده و دامنه‌دار است که می‌توان آنها را به همه بحث‌هایی که به آنها اشاره می‌کند تسری داد. در واکنش به بحث او مبنی بر افول دولت – ملت‌ها، می‌توان گفت که در جهان امروز به‌رغم جهانی شدن، هم دولت – ملت‌ها پایدار مانده‌اند و هم هویت‌های ملی. رسانه‌های جدید می‌توانند به جای ارسال پیام‌هایی مبنی بر فرارسیدن دوره فرهنگ‌ها و مجموعه ارزش‌های مختلف، مذاهب سنت‌گرا را تبلیغ و ترویج کنند، چنان‌که در مورد تلویزیون پیروان مذهب پروتستان انجیلی در ایالات متحد آمریکا می‌بینیم. بحث‌های او در این مورد قابلیت انطباق بیشتری با مسائل شهرهای بزرگی چون

نیویورک و توکیو و لندن و پاریس دارد تا جاهای دیگر. و این پرسش جامعیت را پیش می‌کشد.

هسته مرکزی بحث و استدلال کستلز یا نهاده او این است که ما به سوی جامعه شبکه‌ای روانیم، که وجه بارز و مشخصه‌اش جریان‌ها و اطلاعات در شبکه‌ها و در میان گره‌های شبکه تارنمای جهان‌گستر است. او مثال‌هایی هم از شبکه‌ها، جریان‌ها، و گره‌ها به دست می‌دهد، اما آمار یا شکل کمیّتی شده یا توصیف جامعی از آنها به دست نمی‌دهد. به عبارت دیگر، داده‌های جزئی‌ای که می‌آورد، اگر چه جالب‌اند، ربط اندکی با بحث اصلی او دارند. کار او را از این نظر می‌توان به دلیل فقدان انسجام مورد انتقاد قرار داد. خطوط استنباط و استنتاجی که در میان داده‌ها و مفاهیم ترسیم شده — و به اعتبار سازه‌ای موسوم است — ضعیف است. کاری نمی‌شود کرد اما سوّالی که پیش می‌آید این است که آیا نظریه مقدم بر داده بوده است یا، به صورت کمتر بدبینانه، اینکه آیا ربط دقیق و وثیقی میان داده‌ها و تحلیل‌های او وجود دارد؟ کستلز فرض را بر این می‌گذارد که داده به خودی خود حاوی شرح و توضیح است، اما روشن نبودن این ارتباط موجب بروز اختلاف میان نظریه و شواهد ارائه شده می‌شود. گمان می‌رود که نظریه، به اندازه به نسبت زیادی بر بحث و استدلال‌های او سایه افکنده باشد.

فقدان انسجام و پیوستگی را به طرق دیگری نیز می‌توان نشان داد. برخی از این طرق مربوط می‌شود به صحت و دقت فرضیه‌های پوشیده‌تر او، که یک جنبه از انسجام است. مثلاً (با تأسی از یک الگوی مارکسیستی) بحث از اینکه جامعه شبکه‌ای یک شکل از جامعه سرمایه‌داری است که عامل تعیین‌کننده در آن (مطابق مارکسیسم کلاسیک) اختلاف و تنش میان نیروها و شیوه‌های تولید (یعنی میان طبقات و چگونگی سازمان‌یابی اقتصاد) نیست، بلکه "شیوه توسعه مبتنی بر اطلاعات" است، تا چه حد قابل قبول و پذیرفتنی است؟ بر چه اساسی می‌توانیم بگوییم که ویژگی یک جامعه، در هر مقطعی از زمان، براساس شیوه خاصی از توسعه تعیین می‌شود؟ اگر شیوه توسعه مطابق منطق خودش تحول می‌یابد، پس چه عاملی نیروی راننده و پیش‌برنده تاریخ است؟ آیا این نیز (همچون مورد پل) نوعی از جبرباوری فن‌آورانه نیست؟ علاوه بر این، آیا کستلز، همه چیز را به شبکه فرو نمی‌کاهد و آن‌گاه قدرت تعیین‌کننده فوق‌العاده‌ای به این شبکه‌ها نمی‌بخشد؛ قدرت چگونه می‌تواند بدون اتکا به پایه‌های دیگر اقتصادی یا مادی در شبکه باقی بماند؟

سرانجام اینکه در مورد انسجام انصاف باید داد که دیدگاه کستلز، در مجموع منسجم‌تر و مدبرانه‌تر از دیدگاه بل به نظر می‌رسد.

هر یک از این نکات درباره اعتبار و روایی، و جامعیت و انسجام، به رغم پذیرفتنی و قابل قبول بودن تحلیل‌های کستلز، حاکی از محدودیت‌هایش هم هست.

کستلز می‌گوید:

- دگرگونی‌های گسترده اجتماعی معاصر در نتایج حاصل از نوآوری‌ها و ابداعات فن‌آورانه، بازسازی ساختار سرمایه‌داری و جست و جوی هویت ریشه دارند.
- جامعه شبکه‌ای گونه‌ای جدید از سرمایه‌داری است.
- اطلاعات هسته اصلی جامعه شبکه‌ای است، بنابراین مشخصه بارز دوره‌ای که ما در آن به سر می‌بریم شیوه توسعه مبتنی بر اطلاعات است.
- دیوان‌سالاری‌ها دگرگون شده‌اند، به گونه‌ای که با بنگاه‌های شبکه‌ای قابلیت انطباق و انعطاف بیابند.
- در جامعه شبکه‌ای، گروه‌ها، و نقش‌های اجتماعی در زمان بی‌زمان عمل می‌کنند، و فن‌آوری‌های ارتباطی فضا را در یک شبکه مفروض حذف کرده‌اند.
- جریان‌ها بر مکان‌ها تسلط یافته‌اند و به منبع غالب قدرت بدل شده‌اند.
- جنبش‌های نوین اجتماعی، از جمله مقاومت‌های اجتماعات محلی، محیط‌زیست‌گرایی، و فمینیسم به جای دولت به قانون منازعات سیاسی بدل شده‌اند.

۵. نتیجه‌گیری

بل و کستلز، از طرق مختلف، به برخی از دگرگونی‌های ژرف اجتماعی در جامعه معاصر اشاره کرده‌اند و هر دو فن‌آوری‌های نوین را در مرکز این فرایند قرار داده‌اند. کار بل بر اقتصاد دگرگون‌شونده و بخش‌های خدمات و اطلاعات در این اقتصاد متمرکز است، حال آنکه کستلز عمدتاً به شرح دگرگونی‌های زمان و فضا می‌پردازد.

مشکل بتوان با این احساس نویسندگانی که آثارشان را بررسی کردیم همدل نبود که

دگرگونی‌های اجتماعی عمیقی در شرف وقوع است. اما اینکه آیا این دگرگونی‌ها – آن‌گونه که بل و کستلز مطرح می‌کنند – شکل جدیدی از جامعه را نیز پدید آورده‌اند قدری بغرنج و مسئله‌آفرین به نظر می‌رسد. تنها چند پدیده از پدیده‌هایی که آنها درباره‌شان سخن می‌گویند کاملاً تازه است. بیشتر آنهایی هم که ما درباره‌شان سخن گفتیم در جهت‌گیری درازمدت‌شان رو به وخامت‌های اغلب شدید دارند. و این دقیقاً همان چیزی است که بل و کستلز از آن سخن می‌گویند، یعنی افزایش‌های کمی در پدیده‌های مختلف بر روی هم تغییر کیفی را می‌سازند، و اینکه مجموع این دگرگونی‌ها به این معنی است که ما در جامعه‌ای که شکل‌اش اساساً تفاوت دارد زندگی می‌کنیم. بنابراین، یک شیوه مهم به پرسش کشیدن فایده مفهوم “جامعه اطلاعاتی” این است که پرسیم: در چه مرحله‌ای انباشت (اغلب چشمگیر) تغییرات کمی، تغییرات کیفی را می‌سازند یا پدید می‌آورند؟

ما در بحث از کارها و آثار این دو اندیشمند برخی ملاحظات روش‌شناختی را مطرح کردیم و دریافتیم که درک و فهم ما از جامعه اطلاعاتی به واسطه ترکیبی از نظریه و شواهد و قرائن تجربی حاصل می‌گردد. واقعیت‌ها به خودی خود چیزی به ما نمی‌گویند، و تنها هنگامی که در بستر یک چارچوب مشخص، معمولاً یک نظریه، قرار گیرند معنا می‌یابند. اینکه چه داده‌هایی و چگونه گردآوری شوند تصمیمی است که پژوهشگران می‌گیرند، که تا حد زیادی هم مبتنی است بر دغدغه‌ها و توجهات و ترجیحات نظری و ارزش‌های‌شان. اینها موضوع‌هایی روش‌شناختی‌اند که در فصل چهارم به آنها پرداخته شده است. پیش از آن در فصل سوم، ما به این مسئله خواهیم پرداخت که دانشمندان علوم اجتماعی چگونه دست به پژوهش می‌زنند و نقش ارزش‌ها، نظریه و داده‌ها در تولید دانش و فهم علوم اجتماعی چیست. ما همچنین به بررسی این نکته می‌پردازیم که چگونه می‌توانیم کار دانشمندان علوم اجتماعی را ارزیابی کنیم.

فصل ۳

علوم اجتماعی و جامعه‌اطلاعاتی

هیو مک‌کی و پال رینولدز

۱. درک معنای جامعه‌اطلاعاتی

راه‌های گوناگونی برای درک معنای تغییرات اجتماعی وجود دارد. می‌توان به طالع‌بینان یا احضارکنندگان روح یا رهبران مذهبی و یا دانشمندان، حقوق‌دانان، متخصصان انواع مختلف علوم یا هنرها و از این قبیل افراد مراجعه کرد. هر یک از این افراد از شاخه‌های مختلف دانش یا روایت‌هایی از آنها کمک می‌گیرند تا درک و دریافتی از جامعه به دست آورند و به زندگی اجتماعی معنایی ببخشند.

در کتاب حاضر ما رهیافت دیگری را در پیش گرفته‌ایم – رهیافت علوم اجتماعی. دانشمندان علوم اجتماعی درصدد درک جامعه از طریق به کار بستن رهیافتی دقیق‌تر و همه‌جانبه‌تراند، اگرچه این نکته را هم می‌پذیرند که نگرستن به جهان اجتماعی از طریق و با ابزار علمی قدری مسئله‌آفرین خواهد بود. دانشمندان علوم اجتماعی می‌گویند که همه بخش‌های دانش، و از آن جمله علوم اجتماعی، نسبی و ناکامل‌اند. البته آنان همچنین بر آن‌اند که علوم اجتماعی نسبت به دیگر شکل‌های درک امر اجتماعی، پایه‌های روایت‌هایی نیرومندتر و قانع‌کننده‌تر را برای درک مسائل اجتماعی فراهم می‌سازند.

دیوید گولدپلِت در جانبداری از دست‌اندرکاران علوم اجتماعی می‌گوید که علم اجتماعی به منزله یک شیوه توضیح و توصیف و تحلیل جوامع، رقیب و بدیل چندان سرآمدی ندارد (Goldblatt, 2000).

دانشمندان علوم اجتماعی در پژوهش‌هایشان به تولید دانش درباره جامعه و ارزیابی نقادانه آن می‌پردازند. آنچه در این فصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت این است که دانشمندان علوم اجتماعی چگونه دانش و درک علم اجتماعی را تولید می‌کنند. شما احتمالاً آثار علوم اجتماعی را خوانده‌اید یا بعدها خواهید خواند، اما منظور اصلی ما در اینجا فراتر از این است؛ ما در اینجا می‌خواهیم به شما کمک کنیم که بفهمید دانشمندان علوم اجتماعی چگونه درباره اجتماع تحقیق می‌کنند، چگونه به داده‌هایشان معنا می‌بخشند یا آنها را معنا می‌کنند، چگونه کارهایشان را ارزیابی می‌کنند، و چگونه داده‌هایشان را به نظریه‌شان ربط می‌دهند.

همه ما به مسائل اجتماعی و تغییرات اجتماعی فکر می‌کنیم، درباره آنها بحث می‌کنیم و به آنها معنی می‌بخشیم. برای برآوردن این منظور، ما نیز همچون دانشمندان علوم اجتماعی، از شواهد کمک می‌گیریم و بحث و استدلال‌هایی را پیش می‌کشیم. مشخصه اندیشیدن متعارف استدلال منطقی و به کار گرفتن شواهد است. بنابراین، همه ما هم‌اکنون هم به شیوه‌های گونه‌گون از روش و رویکرد علوم اجتماعی بهره می‌گیریم. اما اندیشیدن به شیوه متعارف درباره جامعه با اندیشیدن به روش علوم اجتماعی سه تفاوت دارد: اندیشیدن به شیوه متعارف معطوف به هدف خاص یا هدف‌محور است؛ مبتنی است بر عقیده‌ای ساخته شده از پیش؛ و مترصد رسیدن به حقیقت است. اکنون به ترتیب هر یک از این ویژگی‌ها را بررسی می‌کنیم. نخست اینکه، اندیشیدن به شیوه متعارف معمولاً معطوف به یک هدف خاص یا هدف‌محور است؛ در این شیوه اندیشیدن مسائل و مشکلات برای حل کردن مطرح می‌شوند و نه برای صرف تفکر و تأمل کردن. به عنوان نمونه می‌توان از بحث درباره اینکه آیا انجام امور بانکی از طریق اینترنت امن است یا نه، یاد کرد. با این شیوه اندیشیدن ممکن است یا به این نتیجه برسیم که باید از اینترنت برای انجام امور بانکی استفاده کنیم و یا به این نتیجه که بهتر است از بانک‌ها بخواهیم جوانب امنیتی را در انجام امور بانکی رعایت کنند. در این مورد بحث عمدتاً بر روی نتیجه متمرکز است: بانکداری اینترنتی امن‌تر یا تأکید بر امن نبودن آن به اندازه کافی.

دوم اینکه اندیشیدن متعارف مبتنی بر عقیده یا باوری از پیش ساخته شده است؛ یعنی

اینکه آدم‌ها در بحث از مسائل اجتماعی ارزش‌هایشان را بیان می‌کنند. باور برخی از مردم این است که داشتن کارت شناسایی ملی که به کمک فن‌آوری رایانه‌ای ثبت شود در برقراری نظم و قانون و شناسایی کردن خلاف‌کاران بسیار مؤثر است. برخی دیگر بر این باوراند که احراز این کارت‌ها هر سودی هم که داشته باشد چنین سامانه‌ای با مسائل و موضوعات مربوط و مطروح در آزادی‌های مدنی مغایرت دارد و محدودیتی غیر قابل قبول برای آزادی‌های فردی ایجاد می‌کند. هر یک از این دو دیدگاه مبتنی بر مسئله گسترده‌تر نحوه نگرش به آزادی و نظم و قانون است که، به نوبه خود، بر پایه ارزش‌های هر کس، نظیر احترام‌گذاشتن یا مورد انتقاد قرار دادن نحوه عملکرد قانون، شکل گرفته‌اند. ارزش‌ها، قضاوت‌های علوم اجتماعی را شکل می‌دهند، اما — همان گونه که بعداً خواهیم دید — به شیوه‌هایی به جز آنچه در شیوه اندیشیدن متعارف رواج دارند.

و سرانجام اینکه در اندیشیدن متعارف فرض این است که یک حقیقت — یا یک پاسخ — وجود دارد که باید، احتمالاً با دخالت برخی متخصصان، یا به بحث گذاشتن عقاید و باورها، به آن دست یافت. در پس این فرض این فکر نهفته است که اصول، قوانین و اندیشه‌ها یا دیدگاه‌هایی هست که فطرتاً درست‌اند یا حقیقت دارند. هدف از بحث و گفت‌وگو درک کردن و دریافتن حقیقت است و این درک و دریافت تنها از طریق بحث کردن حاصل می‌شود. برای بسیاری در جهان غرب حقیقت این است که فن‌آوری سلامت ما را تأمین می‌کند و شیوه زندگی‌مان را بهتر می‌سازد. اما بسیاری از ما هنوز چندان با روش‌های پیشگیری و درمان جدید آشنا نیستیم که مؤکداً باور دارند که سبک و شیوه زندگی امروز، و از آن جمله استفاده بیش از بیش‌مان از وسایل برقی و الکترونیک، همچون اجاق‌های مایکروویو، رایانه‌ها و حتی تلویزیون عامل بیماری‌اند. بسیاری هم هستند که این گونه سخن‌ها را تا آنجا می‌پذیرند که حقیقت پیشرفت فن‌آورانه از بُن متزلزل و مخدوش نشود.

در مورد شیوه اندیشیدن متعارف بر سر یک موضوع اجتماعی مثلاً قانون‌گذاری برای مواد مخدر، یا ممنوعیت کشیدن سیگار در محل کار، یا مسئله تصادفات و خسارات ناشی از آن فکر کنید. در موضوعی که انتخاب می‌کنید سه ویژگی شیوه اندیشیدن متعارف را تشخیص دهید؛ یعنی اینکه معطوف به هدف خاص است (برای رسیدن به یک راه‌حل)، مبتنی بر عقیده از پیش ساخته شده است، و متضمن فرضیه‌ای در باب حقیقت است.

در کل، شیوه اندیشیدن متعارف، از سه جنبه با روش اندیشیدن در علم اجتماعی تفاوت دارد. نخست، همان‌طور که توضیح داده شد، در شیوه اندیشیدن متعارف بر یک مسئله و حل آن تمرکز می‌شود. حال آنکه دانشمندان علوم اجتماعی مسائل اجتماعی را در فرایندی از جست‌وجو و تحقیق بررسی می‌کنند؛ دانشمندان علوم اجتماعی پرسش‌های تحقیق را تبیین و تدوین می‌کنند، مفاهیم را می‌سازند و آنها را تعریف می‌کنند، نظرات و گفته‌های سایر دانشمندان علوم اجتماعی را در مورد موضوع‌های مورد سؤال و مفاد آنها گردآوری و ارزیابی می‌کنند، و داده‌های مرتبط با موضوع را جمع‌آوری و تحلیل می‌کنند و به نتایجی دست می‌یابند. پژوهش بیشتر به منظور طرح و پیش‌کشیدن پرسش‌های تازه صورت می‌گیرد که به نوبه خود راه پژوهش‌ها و جست‌وجوهای تازه‌تر را هموار می‌کند.

دیگر اینکه چون شیوه اندیشیدن متعارف مبتنی بر عقیده‌ای از پیش ساخته شده است، به اشاعه و ترویج و اقناع گرایش دارد. در این شیوه، بحث و گفت‌وگو به منظور بیان عقیده و باور و اطلاعات صورت می‌گیرد و به نسبت بسیار کمتری به توضیح چگونگی به وجود آمدن موضوع مورد بحث گرایش دارد. حال آنکه، دانشمندان علوم اجتماعی، برعکس، خود را تولیدکنندگان (یا به وجود آورندگان) دانش می‌دانند که به مواضع نظری‌ای توجه و علاقه دارند که استدلال‌ها و مدافعات‌شان بر سر منابع داده‌های در دسترس و نحوه مرتب کردن و استفاده از داده‌ها و ارزیابی مفاهیم متناظر و استدلال‌ها و تحلیل‌ها ناشی از آن‌اند. دانشمندان علوم اجتماعی در حالی که پرسش‌هایی را درباره مسائل و موضوعات اجتماعی پیش می‌کشند تا دانشی سودمند تولید کنند به چگونگی تولید آن دانش نیز همان‌قدر توجه و علاقه دارند که به نقش‌اش در پیش بردن یک بحث.

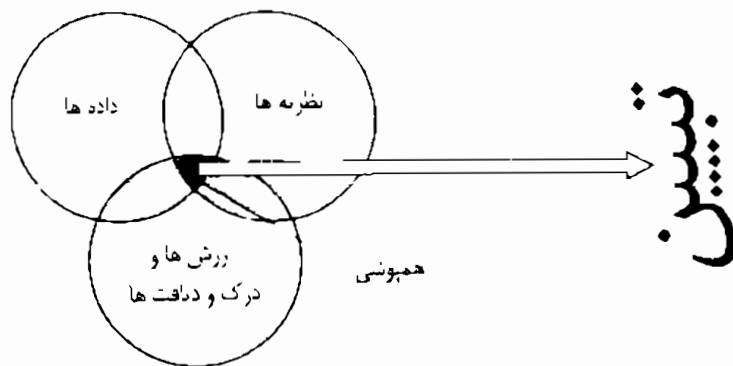
و سرانجام اینکه، در شیوه اندیشیدن متعارف، اغلب فرض بر این قرار می‌گیرد که یافتن حقایق ثابت و نامتغیر درباره یک مشکل امری امکان‌پذیر است. حقایق این‌چنینی عقاید را مشروع می‌گردانند و اطمینان‌خاطری برای کسانی که داعیه حقیقت دارند فراهم می‌آورد که "حق" با آنهاست و "درست" می‌گویند. باور به دانستن حقیقت و برحق بودن از مذهب، کشف و شهود و الهام، و استنتاج از برخی قوانین علمی، یا برخی دیگر از اشکال دانش یا شناخت، که داعیه بر حق بودن دارند، نشئت می‌گیرد. امروزه دانشمندان علوم اجتماعی نسبت به هر تصور یا فکری که در انتظار انکشاف یا آشکارشدن "حقایق" از پیش به وجود آمده باشد تردید روا می‌دارند. آنان همه شناخت‌ها و دانش‌ها را نسبی و ناقص می‌دانند زیرا که اجتماع ساخته

هستند - به این معنی که سرچشمه و منشأشان تحقیق و جست‌وجوی بشری است. پس، به دلیل (اجتماعی بودن) نمی‌توانند خنثی یا بی‌طرف باشند. گذشته از این، همان‌گونه که جامعه‌شناسان علم خاطرنشان کرده‌اند، دانش به واسطه و از طریق فرایندهای اجتماعی - شامل اقتصاد و بازار، مقاصد و اهداف سیاسی، اولویت‌های اجتماعی و فرهنگی، و عملکرد دانشمندان - تولید می‌شود. بنابراین، شایسته است که دانش اجتماع ساخته قلمداد شود و نه به سادگی استنتاج شده از علم.

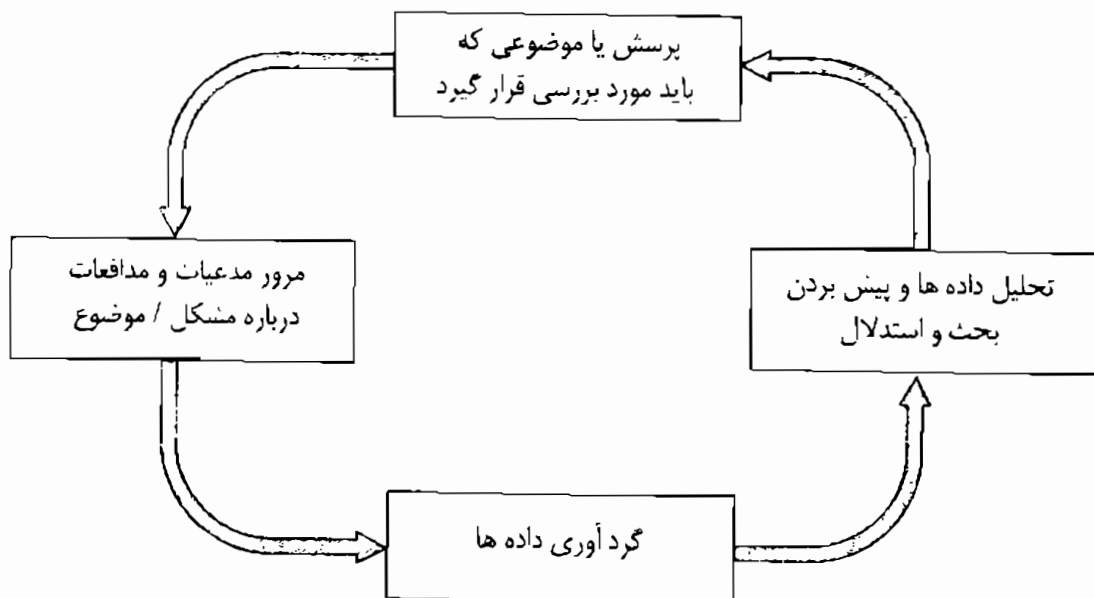
دانشمندان علوم اجتماعی نیک آگاه‌اند که اجتماع ساخته بودن دانش موجب می‌شود که مطالعه علمی جامعه کاری دشوار باشد. دانشمندان علوم اجتماعی خود به جامعه‌ای تعلق دارند که قصد مطالعه‌اش را دارند و این مانع هرگونه بی‌طرفی علمی می‌شود که آنان میل به حفظ یا داعیه آن را دارند. آنان می‌دانند که ارزش‌ها بر توضیحات و توصیفاتی که تولید می‌کنند اثر می‌گذارند. بسیار محتمل است که اندیشه دانشمندان علوم اجتماعی به واسطه ترجیح برخی مواضع نظری شکل بگیرد. همچنین، آنان نیک می‌دانند که شواهد و مدارکی که گرد می‌آورند یا استفاده می‌کنند ممکن است دست‌چین شده، نسبی و ناقص و ناکامل باشند. در علم اجتماعی یک تن هرگز قادر نیست همه منابع داده‌ها را بررسی کند، و هر پژوهشگر تفسیری خاص خود، و متفاوت از دیگر همکاران‌اش، که ارزش‌ها، درک و دریافت، و وابستگی نظری دیگری دارند، به دست می‌دهد. گذشته از این، امروزه بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی، با توجه به پیوندهای میان زبان، بازنمایی و "واقعیت" دیگر این تصور را که یک واقعیت عینی و بیرونی وجود دارد که می‌توان آن را ثبت کرد باور ندارند. از آن مهم‌تر اینکه دانشمندان علوم اجتماعی، اندیشه انتقادی در مورد دانش وارد شیوه اندیشیدن‌شان کرده‌اند. وقتی که یک حقیقت علمی وجود ندارد که دانشمندان علوم اجتماعی در نسبت با آن استدلال‌ها و بحث‌هایشان را بسنجند، عامل تعیین‌کننده کیفیت دانشی که آنان تولیدش می‌کنند چگونگی و نحوه تولید دانش به توسط آنان و انجام روش‌های‌شان خواهد بود. بنابراین، توضیحات علم اجتماعی متشکل خواهد بود از مجموعه‌ای از تفسیر، نظریه، و داده که بر هم تأثیر متقابل دارند. شکل ۱.۳ گویای این رابطه است.

شکل ۱.۳ نشان‌دهنده این واقعیت است که توضیحاتی که ما در مورد پدیده‌های اجتماعی می‌دهیم حاصل از ارزش‌ها و درک و دریافت‌مان، اندیشه‌ها و نظریه‌های سایر دانشمندان علوم اجتماعی و نیز داده‌هایی است که گرد می‌آوریم. این ویژگی علم اجتماعی این امکان را برای

ما فراهم می‌سازد که الگویی از شیوه اندیشیدن با تکیه بر علم اجتماعی ارائه دهیم که درست در برابر و در تضاد با اندیشیدن متعارف است. شکل ۲.۳ این الگو را به نمایش گذاشته است. شکل ۲.۳ فرایند تحقیق را نشان می‌دهد. این شکل برخی از پیوندهای میان نظریه و داده‌ها و میان تحقیق و جامعه را نشان می‌دهد و اینکه چگونه هر تحقیق موضوع‌ها و حوزه‌های دیگر تحقیق را پدید می‌آورد. مشاهدات دیوید گولدبلت حاکی از آن است که: «علوم اجتماعی هم در تحلیل جهان و هم در فراهم آوردن وسایل مداخله در آن، موضوع مطالعه‌شان را به شیوه‌های ناخواسته و ناشناخته تغییر داده و دگرگون می‌کنند» (2000, p. 158 Goldblat).



شکل ۱.۳ اجزای سازنده تبیین در علوم اجتماعی



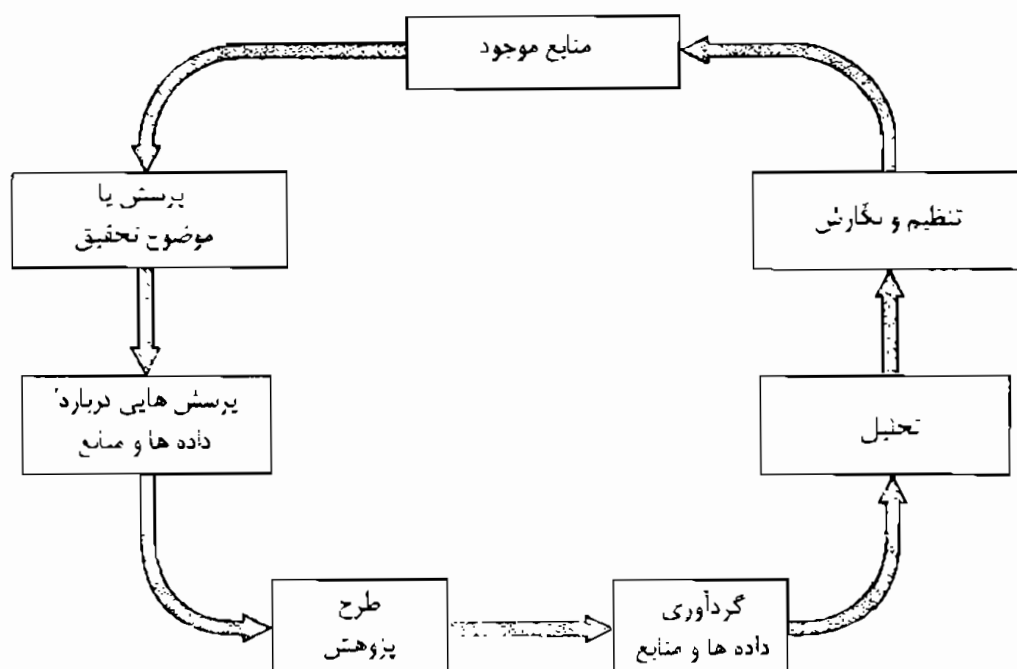
شکل ۲.۳ الگوی اندیشیدن در علم اجتماعی

دانشمندان علوم اجتماعی نیز همچون دیگران دلبستگی‌ها، ترجیحات و تعهداتی خاص خودشان دارند. در عین حال می‌کوشند در کارشان حدی از فاصله را با جامعه‌ای که مطالعه‌اش می‌کنند حفظ کنند تا به چگونگی کارکرد آن پی ببرند. زیگموند باومن، جامعه‌شناس نامدار، می‌گوید که علوم اجتماعی مستلزم آن است که پژوهشگران خویشتن خویش را کنار بگذارند و از خود "آشنایی زدایی" کنند تا با ذهنی بازتر و نگاهی فراخ‌تر به پدیده‌های اجتماعی بنگرند که گاه زیادی به آن نزدیک‌اند (Bauman, 1990). این آشنایی‌زدایی کردن ممکن است کم و بیش افراطی باشد، اما خود مفهوم آشنایی‌زدایی این نکته را در یاد دانشمندان علوم اجتماعی زنده نگاه می‌دارد که با موضوع تحقیق‌شان با آگاهی از "تجهیزات"‌شان، که شامل دریافت‌ها و تجربه‌ها و ارزش‌های خودشان است، روبه‌رو شوند.

مشغله دانشمندان علوم اجتماعی مطالعه دقیق و سنجش‌گرانه جامعه است از طریق اتخاذ رویکردهایی شفاف در باب اینکه چگونه توضیحات‌شان را سامان دهند، چگونه از داده‌ها و نظریه‌ها استفاده کنند و چگونه آنها را به کار ببندند؛ آنان همچنین از تأثیر ارزش‌هایشان بر کارشان و بر تفکرشان آگاه‌اند. آنان حد و حدود دانشی را که تولید می‌کنند می‌دانند، درک و دانش علوم اجتماعی در عمل به روش‌هایی بستگی می‌یابد که در پیش می‌گیرد.

دانشمندان علوم اجتماعی:

- علاقه‌منداند بفهمند که شناخت و دانش درباره جامعه چگونه تولید می‌شود و نیز اینکه چه دانشی تولید می‌شود.
- در فرایند پژوهش و تحقیق - که شامل تشخیص و تعیین یک پرسش یا موضوع، ارزیابی اینکه چگونه می‌توان و باید به این پرسش پاسخ گفت یا درباره آن موضوع به تحقیق پرداخت، و گردآوری و تحلیل داده‌های مرتبط به موضوع پژوهش یا پرسش تحقیق است - دانش تولید می‌کنند.
- با کمک گرفتن از چارچوب‌های نظری و داده‌های تجربی (که دیگران یا خود پژوهشگران آنها را گردآوری کرده‌اند) و مرتبط با موضوع تحقیق یا پرسش پژوهش توضیحاتی فراهم می‌آورند.
- ارزش‌هایی دارند که، به طرق مختلف، بر درک و دریافت و برداشت و توضیحات‌شان تأثیر می‌گذارد.
- می‌دانند که هر ادعایی دال بر علمی بودن یافته‌هایشان محدود و وابسته است به دقت و انسجام و روشن بودن پژوهش‌شان.
- آگاه‌اند که دانش اجتماع ساخته یا ساخته اجتماع است.



شکل ۳.۳ چرخه فرایند پژوهش

۲. پژوهش‌های علوم اجتماعی شامل چه عناصری است؟

گفتیم که کیفیت و قانع‌کننده بودن اندیشیدن به شیوه علوم اجتماعی به انسجام و روش‌های پژوهشی که دانشمندان علوم اجتماعی در پیش می‌گیرند وابسته است. حال این پرسش پیش می‌آید که پژوهش علوم اجتماعی شامل چه عناصری است؟ بر حسب الگوی اندیشیدن به شیوه علوم اجتماعی، کار دانشمندان علوم اجتماعی را می‌توان دایر بر چرخه پژوهشی همچون آنچه در شکل ۳.۳ نشان داده شده است دانست.

چرخه پژوهش با یک فکر درباره چیزی که باید مطالعه و بررسی شود آغاز می‌شود، یعنی با یک فرضیه یا پرسش تحقیق. سپس پژوهشگر به منظور تدوین و تبیین مراحل پژوهش، به تحلیل و ارزیابی توضیحات سایر دانشمندان علوم اجتماعی درباره فکری که در سر دارد یا مسائل و موضوع‌های مرتبط با آن و نیز اینکه آنان چگونه داده‌هایشان را گردآوری و ارزیابی کرده‌اند می‌پردازد. هر یک از پرسش‌ها، یا موضوع‌های پژوهش، با توجه به توضیحات موجود، در زمینه‌ای که متعلق به آن است قرار داده می‌شود. آن‌گاه پژوهشگر باید درباره روش‌های گردآوری داده‌ها تصمیم بگیرد تا بتواند راهبرد پژوهش‌اش را طراحی کند و تعیین کند که کدام داده‌ها و از چه منابعی باید گردآوری شود. پس از گردآوری داده‌ها نوبت به تحلیل

یا تفسیر داده‌ها می‌رسد، و سرانجام تنظیم و نگارش نتایج با توجه به پرسش یا موضوع تحقیق. خوب است به یاد داشته باشیم که هر مرحله از این فرایند در چارچوب نظری‌ای شکل می‌گیرد که پژوهشگر در درون آن کارش را انجام می‌دهد. اینکه میل و علاقه نظری ما تحلیل‌هایمان را تحت تأثیر قرار می‌دهد ممکن است واضح به نظر آید، اما آنچه کمتر واضح است این است که همین میل و علاقه نظری‌مان است که گزینش روش تحقیق‌مان را نیز شکل می‌بخشد.

تصمیم‌گیری درباره روش‌هایی که باید به کار گرفته شود در عین حالی که تحت تأثیر یک موقعیت نظری خاص قرار دارد، دانشمندان علوم اجتماعی را با این مسئله نیز درگیر می‌کند که تعیین کنند در مورد چه کسی یا چه چیزی و کجا و چه وقت می‌خواهند تحقیق کنند و چه نوع داده‌هایی را می‌خواهند گردآوری کنند. داده‌ها شکل‌های مختلف دارند، از منابع گوناگون به دست می‌آیند و شیوه‌های بسیار متنوعی برای گردآوری و تحلیل‌شان وجود دارد.

همواره ترکیبی از دیدگاه نظری و پرسش یا موضوع تحقیق چگونگی شکل‌گیری این تصمیم‌ها را تعیین می‌کنند. مثلاً برای درک الگوهای استفاده از تلفن‌های همراه، مصاحبه وقت تلف کردن است. حال آنکه پرسش‌نامه ابزاری مفید و به نسبت سریع خواهد بود برای گردآوری داده‌هایی یک‌دست از تعداد زیادی از پاسخ‌دهندگان. در مطالعه تأثیر صنعت تلفن همراه بر صنعت ارتباطات، هم می‌توان از منابع آماری درباره سهم هر یک در بازار، سود و حجم گردش پول و سرمایه بهره گرفت و هم می‌توان با افراد شاخص در صنعت ارتباطات مصاحبه کرد. بهترین روش برای فهمیدن اینکه چه درک و دریافتی از چگونگی تأثیر تلفن‌های همراه بر رفتارهای ارتباطی وجود دارد، احتمالاً روش مصاحبه نیمه ساخت یافته است که امکان بحث متقابل با کاربران تلفن‌های همراه را فراهم می‌کند و در خلال مصاحبه می‌شود از آنها پرسید که چرا و چگونه از تلفن‌های همراه استفاده می‌کنند. در هر حال، گرفتن تصمیم درباره منابع داده‌ها مستلزم فکر کردن و برآورد نمودن این است که به چه داده‌هایی نیاز است.

داده‌ها به شکل‌های مختلف وجود دارند؛ یا اولیه‌اند یا ثانویه:

- داده‌های اولیه را پژوهشگر خود گردآوری می‌کند.
- داده‌های ثانویه داده‌هایی‌اند که پژوهشگران دیگر آنها را گردآوری کرده‌اند و اینک موجوداند.

داده‌ها ممکن است کمی باشند یا کیفی:

- داده‌های کمی به شکل عدد و رقم ارائه می‌شوند، و برای اندازه‌گیری حجم، تعداد یا فراوانی‌اند. مانند تعداد افراد شاغل در یک صنعت، حجم کالا یا پول تولید شده، یا فراوانی قطع شدن اتصال به اینترنت. از داده‌های کمی در تحلیل‌های آماری استفاده می‌شود.
- داده‌های کیفی در بررسی برداشت‌ها، احساس‌ها یا درک و فهم به کار گرفته می‌شوند. مانند اینکه کنش‌گران اجتماعی چه درک و دریافت یا برداشتی از موقعیت‌ها و رفتارهای خاص دارند. پژوهش‌های کیفی به فهم مفاهیم و مقولاتی گرایش دارند که کسانی که پژوهش در موردشان انجام می‌شود به کار می‌برند و نه (آن‌طور که در پژوهش با پرسش‌نامه معمول است) مقولات و دسته‌بندی‌های پژوهشگران را به موضوع تحمیل کنند.

کار عملی ۱۰۳

یک بار دیگر به راه‌های ممکن پژوهش درباره‌ی کاربرد و کاربران تلفن‌های همراه که در بالا به آن اشاره کردیم برگردید. گونه‌های مختلف داده‌ها (کمی و کیفی) را که ممکن است با اتخاذ هر یک از رهیافت‌های پژوهشی که نام بردیم گردآوری کرد نام ببرید.

نقد و نظر

اگر میزان و حجم استفاده از تلفن‌های همراه را اندازه‌گیری کنید، داده‌های کمی را گردآوری کرده‌اید. و اگر از مردم بپرسید که توضیح دهند چگونه از تلفن همراه استفاده می‌کنند و اینکه فکر می‌کنند استفاده از تلفن‌های همراه چه تغییراتی در ارتباطات پدید می‌آورد، داده‌های کیفی گردآورده‌اید. شکل داده‌هایی که گردآوری می‌کنید به نوع پرسش‌ها یا موضوعی که می‌خواهید درباره‌اش پژوهش کنید بستگی دارد.

می‌توان گفت که داده‌ها همچون اطلاعات‌اند. وقتی که داده‌ها مرتب شوند، از آنها، در زمینه‌ی یک پرسش تحقیق، می‌توان همچون مدارکی برای اثبات یا رد یک بحث و استدلال سود جست. برخی از اوقات داده‌ها به منزله‌ی واقعیت گرفته می‌شوند، که البته دانشمندان علوم اجتماعی نگران چنین تلقی‌هایی هستند، زیرا معنی این کار آن است که واقعیت‌ها خود گویا هستند و نیاز به تفسیر و توضیح ندارند.

پژوهشگران اجتماعی هم داده‌های کمی را گردآوری می‌کنند و هم داده‌های کیفی را و یا ترکیبی از هر دو را. منابع آماری حاوی و فراهم‌کننده داده‌های کمی‌اند، پژوهش‌های قوم‌نگارانه و مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته معمولاً داده‌های کیفی تولید می‌کنند. پیمایش‌ها یا پرسش‌نامه‌ها داده‌های کمی را یا در قالب پرسش‌های چندگزینه‌ای که پرسش‌شونده در مربع کوچک کنارشان یک "تیک" می‌زند، تولید می‌کنند و یا به شکل پرسش‌های بسته، و داده‌های کیفی در قالب پرسش‌های باز که دست پرسش‌شونده را در نوشتن و تشریح نظرات‌اش بازمی‌گذارند.

داده‌ها مدارک یا شواهدی هستند که هم ممکن است یک بحث یا استدلال را تقویت کنند و هم ممکن است با آن در تعارض و تخالف باشند، اما رابطه میان نظریه و داده رابطه‌ای است بیچیده. یک پژوهشگر ممکن است در تعیین اینکه چه داده‌هایی باید گردآوری شوند تابع نظریه باشد؛ یا پژوهشگری دیگر ممکن است بکوشد کشاکش میان نظریه و داده را به طریقی حل و فصل کند که هم به تقویت مبانی نظری کارش منجر شود و هم داده‌ها را به شیوه‌ای معنادار بیان کند.

در ارزیابی کیفیت پژوهش‌های علوم اجتماعی چهار معیار سنجش یا ارزیابی را می‌توان به کار گرفت: اعتبار، روایی، جامعیت، و انسجام. معمولاً دو معیار نخست مربوط به داده‌هايند و دو معیار دیگر مرتبط با نظریه یا نحوه استدلال. خواهیم دید که هر یک از این معیارهای چهارگانه، کم یا بیش، بسته به دیدگاه نظری پژوهش قابلیت کاربرد می‌یابند.

● اعتبار مبتنی بر درجه‌ای [از دقت] است که داده‌ها می‌توانند تا آن درجه [از دقت] آنچه را که ادعای سنجش‌اش را دارند بسنجند. برای مثال، در آزمون این فرضیه که تلفن‌های همراه، نامه‌های الکترونیک (ایمیل) و سایر فن‌آوری‌های نوین ارتباطاتی وسایلی‌اند که تماس‌های ما را با دوستان و افراد خانواده‌مان بیشتر و ما را به آنها نزدیک‌تر کرده‌اند، ما باید میان استفاده و کاربرد فن‌آوری‌های نوین و تماس‌های بیشتر و یا نزدیک‌تر شدن به دوستان و افراد خانواده ربط مستقیم برقرار کنیم. نمی‌توان فقط ادعا کرد که تغییری در فن‌آوری‌های ارتباطاتی رخ داده و افزایش حجم استفاده و کاربرد آنها را نشان داد و آن‌گاه این فرض را پیشنهاد که این به معنای آن است که تماس و ارتباط ما با دوستان و افراد خانواده‌مان بیشتر شده؛ زیرا، برای مثال، ما باید نه تنها با دوستان و افراد خانواده که با کسانی که چندان هم نمی‌شناسیم‌شان در تماس باشیم. روند و جریان کاربرد هر چه باشد،

پژوهشگر باید در صدد اثبات یا نفی فرضیه‌اش از طریق بررسی داده‌هایی در این باره باشد که چه کسانی با چه کسانی و به چه منظوری در ارتباط قرار گرفته‌اند. اعتبار در این باره است که آیا ما آنچه را که ادعای سنجش را داشته‌ایم سنجیده‌ایم یا نه. وضوح یا روشن بودن مفاهیم یکی از جنبه‌های مهم اعتبار است.

● **روایی درباره حدی است که بر مبنای آن سنجش‌ها و اندازه‌گیری‌های مکرر با استفاده از ابزار پژوهشی یکسان در موقعیت‌های یکسان به نتایج یکسان منجر شود.** آزمون روایی تکرار است. روایی این ادعا که استفاده‌کنندگان از تلفن‌های همراه وقتی که در خانه نیستند بیش از کسانی که از آن استفاده نمی‌کنند با والدین‌شان تماس می‌گیرند، تنها در صورتی اثبات می‌شود که بتوانیم یافته‌های مشابه را در مورد نمونه‌ای مشابه اما متفاوت از پاسخ‌دهندگان و در موقعیت‌های مختلف تولید می‌کنیم. ادعاهایی روایی دارند که بتوان مکرر بودن‌شان را نشان داد، البته ذکر این نکته نیز لازم است که تکرار پژوهش مشابه در علوم اجتماعی امری بسیار دشوار است زیرا زمینه‌ها، موقعیت‌ها و کنش‌گران عرصه اجتماع پویا و در تغییر دائم‌اند.

● **جامعیت مبتنی بر حدی است که بر مبنای آن یک کار پژوهشی در همه موارد و زمینه‌های مختلف که ادعای کاربرد در آنها را دارد قابلیت به کار بسته شدن داشته باشد.** اگر پژوهشگری که درباره استفاده از تلفن‌های همراه پژوهش می‌کند ادعا کند که استفاده‌کنندگان از تلفن‌های همراه وقتی که بیرون از خانه هستند بیش از کسانی که از تلفن همراه استفاده نمی‌کنند با والدین‌شان تماس می‌گیرند، باید بتوانند ثابت کنند که این گفته در مورد همه انواع استفاده‌کنندگان مصداق دارد. آیا این گفته هم در مورد زنان مصداق دارد و هم در مورد مردان؟ آیا این گفته هم در مورد جوانان مصداق دارد و هم در مورد بزرگ‌ترها؟ آیا این گفته در مورد مردمی از قومیت‌های مختلف، یا با جنسیت‌های متفاوت، معلولان، مشاغل، فرهنگ‌ها یا کشورهای مختلف مصداق دارد یا نه؟ یک ادعا در مورد مسائل اجتماعی هر قدر بیشتر عمومیت داشته باشد شمول و جامعیت بیشتری خواهد داشت.

• و سرانجام، انسجام مبتنی بر حدّی است که بر مبنای آن یک کار پژوهشی منطقی، و در مسیر استدلالی‌اش و استفاده‌اش از مفاهیم و نظریه‌ها منسجم و یک‌دست است. آزمون انسجام بررسی منطق استدلال است. برای مثال، ممکن است در اندیشیدن درباره فن‌آوری‌های نوین ارتباطی این دیدگاه را بپذیریم که پیدایش و گسترش فن‌آوری‌های نوین به طور اساسی مناسبات و روابط اجتماعی را دگرگون کرده‌اند. این دیدگاه مبتنی بر برداشتی است که باور دارد این فن‌آوری‌ها به مناسبات اجتماعی شکل می‌بخشد (مطلبی که در فصل دوم مورد بررسی قرار دادیم). اما اگر ما همچنین از این دیدگاه دفاع کنیم که گروه‌های اجتماعی خاص در به کار گرفتن یا جلوگیری کردن از استفاده از این فن‌آوری‌ها منفعت می‌برند و از سایر گروه‌های منفعتی تأثیر و نفوذ بیشتری در استفاده کردن یا نکردن از این فن‌آوری دارند، آن‌گاه می‌شود گفت نشانه‌هایی از عدم انسجام منطقی در این استدلال وجود دارد. آیا فن‌آوری نقشی تعیین‌کننده در فرایندهای اجتماعی دارد یا منافع اجتماعی در چگونگی به کار گرفته شدن فن‌آوری‌ها دخیل و تعیین‌کننده‌اند؟ در صورتی که به نقش علی فن‌آوری یا فرایندهای اجتماعی باور داریم، و به‌ویژه اگر الگوی پیچیده‌تری از علیت دوسویه را مد نظر داشته باشیم باید استدلال‌مان بیش از اینها انسجام داشته باشد. گول‌دبلیت یک راه سودمند برای نگاه کردن به انسجام، آنجا که سه آزمون اصلی در باب گزارش‌های اجتماعی را نام می‌برد: نشان می‌دهد روشن و واضح بودن ادعاها و مفاهیم اصلی، منطق زنجیره استدلال‌ها، قابلیت پذیرش و باور و دقت فرضیه‌های ناگفته که در پس ادعاها و استدلال‌ها نهفته است (Goldblat, 2000).

اعتبار، روایی، جامعیت و انسجام چهار معیار اصلی‌اند که ما به واسطه آنها یک پژوهش را ارزیابی می‌کنیم. در سنت‌ها و رشته‌های مختلف علوم اجتماعی این معیارها، در درون عوامل گسترده‌ای که برشمردیم معناها و وزن‌های متفاوتی دارند. این معیارها به اتفاق و در کنار هم ما را قادر می‌سازند که به امکان‌پذیر بودن پژوهش در علوم اجتماعی بیندیشیم. در فصل چهارم به این معیارها باز خواهیم گشت.

• پژوهش اجتماعی به یک موضوع یا پرسش یا فرضیه می‌پردازد و در این راه فن‌های پژوهش برای گردآوری داده را به کار می‌گیرد.

- برای یک پژوهش اجتماعی دو تصمیم مهم باید گرفته شود: منابع داده‌ها و روش‌های گردآوری داده‌ها.
- در کلی‌ترین شکل دو نوع داده وجود دارد - کمی و کیفی؛ و طیفی از روش‌های علوم اجتماعی برای گردآوری هر یک از این داده‌ها.
- علوم اجتماعی چهار معیار را برای سنجش و ارزیابی هر پژوهش به کار می‌گیرند: اعتبار و روایی داده‌ها، و جامعیت و انسجام استدلال‌ها.

۳. علوم اجتماعی، پژوهش، و بازاندیشانه بودن

این فصل را با پرداختن به دو موضوع دربارهٔ رابطهٔ پژوهش اجتماعی و جامعه به پایان می‌بریم. نخست اینکه، علم اجتماعی با کنش پیوند دارد، و از این نظر کردارشناسانه است. کار پژوهشگری خود یک شکل از کنش اجتماعی است، اما فراتر از این دانش و آگاهی‌ای که بر اثر پژوهش پدید می‌آید عموماً وارد بحث‌ها و فرایندهای کنش و تغییر می‌شود. علوم اجتماعی علمی انتزاعی نیستند و سخت در کالبد اجتماع تنیده و حک شده است. علوم اجتماعی عموماً برانگیزانندهٔ کنش‌اند و پژوهشگر را از لحاظ ذهنی فعال‌تر و نسبت به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند حساس‌تر می‌گرداند.

دوم اینکه بیشتر علوم اجتماعی بازاندیشانه‌اند. بازاندیشانه بودن رهیافتی در علوم اجتماعی است که آنها را از رهیافت‌های اثبات‌گرایانه دور می‌سازد و می‌پذیرد که پژوهشگر خود جزئی از پژوهشی است که انجام می‌دهد. در یک سطح این گفته بدان معناست که کسانی که پژوهش انجام می‌دهند باید از فرایندهای اجتماعی نهفته در زیر سطح بازنمایی‌ها و دربارهٔ چگونگی کارکرد جامعه آگاه باشند. بازاندیشانه بودن، صرفاً شکلی پیچیده از درک و دریافت نیست، بلکه به معنی فاصله گرفتن از موضوع پژوهش و آگاه بودن از این نکته است که یک ناظر خود را فقط یک ناظر و جزئی از فرایند اجتماعی مورد پژوهش بداند. بازاندیشی بصیرتی در باب رابطهٔ میان پژوهشگر، موضوع پژوهش، و یافته‌های پژوهش به ما می‌دهد.

تیم می، پژوهشگر در حوزهٔ سیاست‌های اجتماعی، دو شکل از بازاندیشی را برمی‌شمرد که هر یک دیگری را در اجتناب از الگوی خطی اندیشیدن در علوم اجتماعی کامل می‌کند (May and Williams, 1998). بازاندیشی درون‌زاد که به معنای تشخیص این نکته است که در هر بافت اجتماعی، هر یک از کنش‌گران اجتماعی، تصویر و تصویری از محیط اجتماعی‌ای که در آن ساکن‌اند در ذهن دارند و این تصویر و تصور در کنش‌های ایشان و تغییرات اجتماعی

دخیل و مؤثراند. این نوع بازاندیشی به ما یادآور می‌شود که ما به‌راحتی نمی‌توانیم برای تغییر و تحول اجتماعی علت یا دلیلی بترائیم، زیرا آنچه از دانش و شناخت حاصل می‌شود خود عنصری علی‌المعلول عناصر دیگر است. بازاندیشی ارجاعی که بر رابطه متقابل و تأثیر و تأثر پژوهشگر و موضوع پژوهش متمرکز است؛ یعنی آنجا که دانش و شناخت محصول کار و عمل پژوهش و به هم پیوستن شکل‌های مختلف دانش و تولید دانش است – یعنی به هم پیوستن پژوهش و تجربه زیسته پژوهشگر، یا (با یادآوری مفهوم باومن) «آشنایی زدایی» و آشنایی بی‌واسطه او با زندگی اجتماعی. این نوع بازاندیشی پژوهشگر را هوشیار می‌سازد که به پژوهش‌اش همچون یک مداخله بنگرد، جایگاه خود را در فرایند پژوهش همچون یک متغیر در نظر بگیرد، و به تولید دانش اجتماعی همچون عنصری درهم‌تنیده با تولید دانش و تغییر اجتماعی بنگرد. به گفته‌ی الوین گولدنر جامعه‌شناس:

بنابراین، در جامعه‌شناسی بازاندیشانه، اینکه چه چیزی مورد مطالعه قرار می‌گیرد در درجه نخست اهمیت قرار ندارد. وجه تمایز آن نه اشخاص یا مسائل مورد مطالعه است و نه فن‌ها و ابزاری که در مطالعه آنها به کار می‌گیرد. وجه بارز و مشخصه‌های این نوع جامعه‌شناسی رابطه‌ای است که میان جامعه‌شناس بودن و یک شخص عادی بودن برقرار می‌شود؛ ارتباط میان نقش و کسی که آن نقش را بر عهده می‌گیرد. در جامعه‌شناسی بازاندیشانه، انتقادی نسبت به مفهوم مرسوم نقش‌های مجزای عالمانه وجود دارد و دیدگاهی است بدیل و تازه. هدف اینجامعه‌شناسی ایجاد تغییر و دگرگونی در رابطه جامعه‌شناس با کارش است. (Gouldner, 1971, p. 495)

گولدنر در دهه ۱۹۶۰ درباره آنچه او بحران در جامعه‌شناسی می‌دانست می‌نوشت. او می‌گوید که جامعه‌شناسی در خدمت برنامه‌های شرکت‌ها و کسب و کارها و دولت‌ها و دانشگاه‌ها قرار گرفته و نگرش‌اش را در مورد نیاز به فهم و نقد جامعه، به‌منظور بهبود بخشیدن به آن، کم‌کم از دست می‌دهد. از آن موقع مفهوم بازاندیشی بسط و گسترش یافته و دانشمندان علوم اجتماعی توجه بیشتری به آن می‌کنند. بازاندیشی لزوماً همه چهار دیدگاهی که ما مطرح کردیم تعلق ندارد، بلکه به ویژگی و مشخصه گذر از اثبات‌گرایی بدل شده است.

در این فصل ما گوهر چگونگی انجام پژوهش توسط پژوهشگر را بازگو کردیم. این روش‌ها اصول و موضوعات عام و کلی‌اند – یعنی از قابلیت کاربست در همه حوزه‌های علوم اجتماعی برخوردارند. در عین حال این رویکرد را مطرح کردیم که دانش ساخته اجتماع است و با این مقدمه در باب پژوهش در علوم اجتماعی اساس توجه به چگونگی رابطه نظریه و داده را، که موضوع محوری فصل بعدی است، بی‌ریختیم.

فصل ۴

پژوهش دربارهٔ جامعهٔ اطلاعاتی : روش‌ها و روش‌شناسی‌ها

هیو مک‌کی و پال رینولدز

۱. پژوهش و شالوده‌های روش‌شناختی آن

در فصل‌های یکم و دوم شرحی کلی از عناصر و عوامل بحث دربارهٔ جامعهٔ اطلاعاتی به دست دادیم و، به گونه‌ای مقدماتی، معیارهای علوم اجتماعی را برای ارزیابی این ادعا که ما در جامعه‌ای اطلاعاتی زندگی می‌کنیم به کار بستیم. در فصل سوم مقدمات رویکرد علوم اجتماعی را به مطالعه، فهم و تبیین جامعه و تغییرات اجتماعی مطرح کردیم. در این فصل بحث‌مان را با بررسی شالوده‌های فلسفی روش‌های پژوهش علوم اجتماعی پیش می‌بریم و به شرح کلیات این بحث می‌پردازیم که انواع اصلی روش‌های پژوهش چگونه کار می‌کنند و دانشمندان علوم اجتماعی چگونه روش‌های پژوهش را در تولید دانش و فهم اجتماعی به کار می‌گیرند، این‌گونه روشن می‌شود که دانشمندان علوم اجتماعی در ساختن توضیحات و استدلال‌هایشان با استفاده از روش‌های پژوهش چه کار می‌کنند. این روش‌ها را می‌توان همچون ابزارهایی برای گردآوری داده‌ها دربارهٔ جامعه دانست؛ ابزاری که دانشمندان علوم اجتماعی کارشان را با آنها انجام می‌دهند. برای آنکه بفهمیم دانشمندان علوم اجتماعی چگونه ابزارها را برای استفاده انتخاب می‌کنند، باید بفهمیم آنها فکر می‌کنند برای جامعه چه

کار می‌توانند بکنند. بنابراین، در این فصل دربارهٔ روش‌شناسی‌های پژوهش بحث می‌کنیم، منظورمان از روش‌شناسی هم اصولی است که در پس طرح تحقیق نهفته است. روش‌شناسی رویکرد یا رهیافتی است که تصور ما را از آنچه می‌توانیم دربارهٔ جامعه بدانیم می‌سازد. روش‌شناسی در ارتباط است با اینکه ما با به کار گرفتن روش‌های پژوهش، چگونه و چه چیزهایی را می‌توانیم دربارهٔ جامعه دریابیم و داده‌های تولیدشده در یک پژوهش تا چه حد می‌توانند نکات معنی‌داری دربارهٔ جامعه به ما بگویند. ما به بررسی چهار روش‌شناسی در پژوهش اجتماعی خواهیم پرداخت: اثبات‌گرایانه، تفسیرگرایانه، انتقادی، و فرهنگی. در ضمن بررسی این چهار رویکرد، دسته‌ای از روش‌ها یا ابزار را معرفی خواهیم کرد که در پژوهش‌های اجتماعی در دسترس‌اند و نقاط قوت و ضعف هر یک را خواهیم شمرد. این کار را با ارجاع به سندی خواهیم کرد که در آن دربارهٔ جامعه‌اطلاعاتی خط‌مشی‌گذاری شده؛ این سند از بسیاری جهات نمونهٔ بسیار مناسبی از گفتمان رایج در باب جامعه‌اطلاعاتی به دست می‌دهد؛ این سند "گزارش جامعه‌اطلاعاتی ویلز" است - گزارشی از خط‌مشی‌گذاری که "طرح جامعه‌اطلاعاتی ویلز" برای جامعه‌اطلاعاتی ویلز در سال ۱۹۹۷ با حمایت مالی "بنگاه توسعه ویلز" و اتحادیهٔ اروپا آن را تهیه کرده است.

۲. روش‌ها و روش‌شناسی‌ها

این فصل را با یک تمایز میان روش‌ها و روش‌شناسی‌ها آغاز می‌کنیم. روش تحقیق شیوه گردآوری داده‌هاست، همچون یک پیمایش (برای مثال، سرشماری‌ها و آمارگیری‌های دولتی یا پیمایش در مورد رفتار مصرف‌کنندگان کالاها یا خدمات). روش‌ها ابزار کار پژوهشگران‌اند. اما روش‌شناسی پژوهش شالوده یا بنیان انتخاب پژوهشگر و به کار بردن روش‌های خاص در یک طرح تحقیق است. روش‌شناسی تحقیق دربردارندهٔ درک و دریافت پژوهشگر از سرشت یا ماهیت دانشی است که پژوهش اجتماعی قادر به تولید آن است. روش‌شناسی طراحی یک طرح تحقیق را ممکن می‌سازد، و افزون بر این، دامنه‌ها و محدودیت‌های تولید دانش با استفاده از یک روش را تعیین می‌کند.

آن دیدگاهی از علم اجتماعی که ما در فصل سوم بدان پرداختیم میل بدان دارد که مطالعه و بررسی جامعه را وابسته به کاربرد دقیق و انتقادی روش‌های پژوهش بداند. جامعه‌قوانین ثابت و لایتغیر ندارد و هیچ "حقیقت" پنهانی نیست که باید آشکار شود. زیرا دانش اجتماعی

دانشی است ساخته شده توسط خود اجتماع – یعنی پژوهشگرانی آن را تولید می‌کنند که خود موجوداتی اجتماعی‌اند. ارزش‌های آن پژوهشگران، از راه‌های بسیار گوناگون، به تحلیل‌هایشان شکل می‌بخشد، بنابراین، دانش علوم اجتماعی منوط و وابسته است به دیدگاه‌ها و درک و دریافت‌های پژوهشگر. در نتیجه ما تنها با ارزیابی روش‌های به کار گرفته شده توسط پژوهشگر قادر به ارزیابی پژوهش علوم اجتماعی هستیم.

گزارش “جامعهٔ اطلاعاتی ویلز” [که ما از این پس آن را به اختصار “گزارش ویلز” می‌خوانیم]، گزارشی است برای سیاست‌گذاری یا خط‌مشی‌گذاری، که به منظور تأثیرگذارن بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی تهیه شده است. این گزارش گزارشی محلی است دربارهٔ یکی از مناطق اصلی اتحادیه اروپا و سیاست توسعهٔ اقتصادی. چون ما در جاهای بسیاری در این فصل به این سند اشاره می‌کنیم، شایسته است که در اینجا به اجمال خلاصه‌ای از آن به دست دهیم.

این گزارش دو زبانه (به انگلیسی و ولش)، و نویسنده‌اش جان آزموند، مدیر “مؤسسهٔ مسائل ویلز” است: این گزارش به سفارش “طرح جامعهٔ اطلاعاتی ویلز” در “بنگاه توسعهٔ ویلز” و با حمایت مالی اتحادیهٔ اروپا تهیه شده است. منظور از تهیهٔ این گزارش مشخص ساختن تأثیر جامعهٔ اطلاعاتی بر ویلز و دریافتن این نکته بوده است که ویلز چگونه می‌تواند از آن بهره‌مند شود و چگونه می‌تواند با انقلاب اطلاعات مواجه شود. در این گزارش اینکه جامعهٔ اطلاعاتی پدید آمده است یا در حال پدید آمدن و ظهور است بی‌بربرگرد پذیرفته شده است. این گزارش برای پیش‌بردن بحث از اسناد و گزارش‌هایی استفاده کرده است که عمدتاً گزارش‌های رسمی و منتشرشدهٔ اتحادیهٔ اروپا یا دولت انگلستان بوده‌اند. این گزارش، به‌منزلهٔ خط‌مشی اتحادیهٔ اروپا در این منطقه، بر این تصور استوار است که بزرگراه اطلاعاتی و فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی سودمندی‌ها و منافع قابل توجهی در زمینهٔ رشد اقتصادی، فرصت‌های تازهٔ شغلی و ارتباطات دارند و فرصت‌های بیشتر و بهتری برای جامعه‌ای باسوادتر که مردم در آن آموزش می‌بینند و مهارت کسب می‌کنند، و امکانات بیشتری برای برخورداری از فرهنگ و سرگرمی دارند به ارمغان می‌آورد. این گزارش مبنایی منطقی برای “طرح جامعهٔ اطلاعاتی ویلز” فراهم می‌آورد و صاحبان مشاغل و جماعت‌ها و خانواده‌ها و افراد مختلف را برمی‌انگیزد تا با آغوش باز به استقبال فن‌آوری‌های نوین بروند و از این فرصت برای بنای جامعه‌ای از لحاظ اقتصادی موفق‌تر و از لحاظ اجتماعی پیشرفته‌تر کمال

استفاده را ببرند. گزارش مزبور تا حد زیادی تبلیغی بود برای "طرح جامعه‌اطلاعاتی ویلز" اما حتی برای تبلیغ هم ضرورت داشت که در این گزارش ادعاهایی مطرح شود، داده‌هایی به کار گرفته شود، و بحث و استدلال‌هایی درباره‌ی جامعه‌اطلاعاتی صورت پذیرد. ما ضمن معرفی هر یک از چهار روش‌شناسی علوم اجتماعی، گاه به نحوه‌ی طرح ادعاها و ارائه‌ی داده‌ها و پیش بردن بحث و استدلال در این گزارش اشاره خواهیم کرد. بحث را با معرفی روش‌شناسی اثبات‌گرایانه دنبال می‌کنیم.

۳. دیدگاه اثبات‌گرا

بنیان‌گذاران علوم اجتماعی در سده‌ی نوزدهم میلادی با رهیافتی که ما در فصل سوم در باب شیوه‌ی اندیشیدن و پژوهش در علوم اجتماعی مطرح کردیم آشنایی نداشتند. دیدگاه آنان در تولید دانش اجتماعی دیدگاهی اثبات‌گرایانه (پوزیتیویستی) بود. اوگوست کنت، که فیزیک اجتماعی او مبنای جامعه‌شناسی شد، علوم اجتماعی را قابل قیاس با علوم طبیعی می‌دانست. مطابق این دیدگاه علم اجتماعی سعی می‌کند که قوانین ثابت و لایتغیر جامعه را از طریق استنتاج از واقعیت‌های اجتماعی کشف کند. امیل دورکهایم، یکی دیگر از پایه‌گذاران جامعه‌شناسی، در قواعد روش جامعه‌شناسی (۱۸۹۵) می‌گوید، «روش ما عینی است. آنچه کاملاً بر این روش احاطه دارد این اندیشه است که واقعیت‌های اجتماعی شیء هستند و باید با آنها مانند یک شیء رفتار شود» (Durkheim, 1966, p. 143).

پژوهشگران اثبات‌گرا به مشاهده‌ی کنش‌های متقابل اجتماعی می‌پردازند و داده‌های کمی را در قالب آمارها ضبط و تحلیل می‌کنند. آنها می‌گویند که دانش اجتماعی تنها در صورتی علمی - معتبر و قابل پذیرش - است که با روشی علمی تولید شده باشد، و منظورشان از روش علمی مشاهده‌ی تجربی یا اثبات‌پذیر است. تجربه یا آزمایش، آزمون فرضیه‌ای است که در شرایط نظارت‌شده صورت پذیرد و در آن پژوهشگر مترصد مطالعه و بررسی واکنش یا پاسخ محرک‌های خاص برای دست یافتن به نتیجه باشد. مشاهده‌ی اثبات‌پذیر، ثبت و ضبط وقوع یک رویداد یا یک پدیده در حال رخ دادن است که می‌توان آن را به شکل کمی نشان داد.

برطبق نظر برخی از اثبات‌گرایان، انگیزه‌ها، تمایلات، ارزش‌ها و قالب‌های ادراکی پژوهشگر دخالتی در کار او ندارد، که نه جزئی از فرایند علمی‌اند و نه از لحاظ علمی قابل

اثبات. اینها داستان‌های خیالی اجتماعی‌اند، حال آنکه پژوهش اجتماعی با واقعیت‌های اجتماعی سروکار دارد که در داده‌های کمی متجلی می‌شود و به روش‌های کمی همچون پیمایش و تحلیل‌های آماری گردآوری می‌شود. فرض اثبات‌گرایان این است که علت‌ها و معلول‌های اجتماعی را می‌توان با اتکا به داده‌های کمی مشخص ساخت و پژوهشگر از طریق تحلیل داده‌های کمی قادر است هم جامعه را بشناسد و هم تغییرات اجتماعی را پیش‌بینی کند. اصلی‌ترین روش اثبات‌گرایانه تحلیل آماری است که معمولاً با روش تطبیقی ترکیب می‌شود. به گفتهٔ دورکهایم:

ما برای نشان دادن اینکه یک پدیدهٔ مفروض علتِ پدیدهٔ دیگری است تنها یک راه داریم... مقایسه کردن مواردی که همزمان حاضر یا غایب‌اند، برای آنکه دریابیم متغیرهایی که آن موارد در ترکیب‌های مختلف از شرایط نشان می‌دهند حاکی از وابسته بودن یکی به دیگری است.

(Durkheim, 1966, p. 125)

اگر یک اثبات‌گرا به "گزارش ویلز" نگاه کند نحوهٔ استفاده از آمار را در آن به دقت مورد بررسی قرار می‌دهد تا دگرگونی‌های اجتماعی را که با کمک گرفتن از آمار نشان داده شده مشخص کند. گزارش از منابع آماری بسیاری سود جسته تا افزایش کاربرد فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، رشد مشاغل در صنایع فن‌آوری اطلاعات، و کاربرد فزایندهٔ حجم عظیم‌تری از اطلاعات روی شبکهٔ تارنمای جهانی را توضیح دهد. در این گزارش از داده‌های پیمایشی برای نشان دادن آگاهی‌های همهٔ مردم و صاحبان مشاغل نسبت به سودمندی فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی و گرایش‌ها به کاربرد رایانه‌ها از سوی اعضای طبقات مختلف اقتصادی - اجتماعی استفاده شده است. یک اثبات‌گرا احتمالاً می‌پذیرد که "گزارش ویلز" داده‌هایی مؤید فرض وجود جامعهٔ اطلاعاتی ارائه کرده است. اما احتمالاً آرزو می‌کند که کاش داده‌های بیشتری در تأیید ادعاهایش ارائه می‌نمود. با این همه، آنها همچنین گزارش را نمایانندهٔ برخی از وجوه قوت روش اثبات‌گرایانه خواهند یافت، زیرا که در آن شرحی کمی از روندهای اجتماعی بر پایهٔ شواهد اثبات‌پذیر به دست داده شده است.

پژوهشگران رشته‌های روان‌شناسی بالینی و مطالعات جمعیت‌شناسی و دیگر حوزه‌ها پژوهش‌شان را به طریق اثبات‌گرایانه پیش می‌برند. این گروه از پژوهشگران که داده‌های آماری و روش‌های کمی را به کار می‌گیرند، نسبت به پژوهشگرانی که روش‌های کیفی را به کار می‌برند، میل به دیدن قطعیت بیشتری در یافته‌هایشان دارند. البته با بالیدن علم اجتماعی

و فاصله گرفتن‌اش از علوم طبیعی، خود این علم، به خاطر فرضیه‌هایش دال بر قطعیت داشتن واقعیت‌های اجتماعی، به‌دقت مورد بازبینی قرار گرفت و به این ترتیب بود که روش‌های اثبات‌گرایانه نیز به پرسش کشیده شدند و به روش‌های کیفی گردآوری داده‌ها، به سان روش‌هایی بااهمیت برای درک زندگی اجتماعی و تغییرات اجتماعی توجه‌ای ویژه شد.

کار عملی ۱.۴

نخستین فکری که در مورد دیدگاه اثبات‌گرایانه به ذهن‌تان خطور می‌کند چیست؟ نظراتان را در مورد محدودیت‌های روش‌های پژوهش اثبات‌گرا، یا کمی، بنویسید.

نقد و نظر

بدون تردید روش پژوهش اثبات‌گرا داده‌های سودمند برای درک تغییرات اجتماعی تولید می‌کند، اما سه ضعف در آن می‌توان تشخیص داد. نخست اینکه، از آنجا که اثبات‌گرایان در پی آن‌اند که هرآنچه قابل سنجش و اندازه‌گیری و کمی شدن است را بیابند، درصدد یافتن جنبه‌های کیفی‌تر و ملموس‌تر مسائل اجتماعی، از قبیل انگیزه‌ها، تمایلات و چارچوب‌های فهمیدن، نیستند. برای مثال، “گزارش ویلز” یافته‌های یک پیمایش را در مورد ۱۰۱۸ نفر از افراد بالغ در سراسر ویلز به کار می‌گیرد تا میزان آگاهی و گرایش‌ها و نگرش‌های آنان را به فن‌آوری‌های اطلاعاتی-ارتباطی و جامعه اطلاعاتی تعیین کند. فرض گزارش این است که گرایش بستگی دارد به دسترسی داشتن یا مالک این فن‌آوری‌ها بودن. اما دسترسی داشتن یا مالک بودن الزاماً حاکی از گرایش داشتن نیست. ممکن است علت دسترسی نداشتن یا مالک نبودن برخی از افراد نداشتن پول برای خرید یک رایانه باشد. به سخن دیگر، “واقعیت اجتماعی” مالکیت را به طرق بسیار گوناگون می‌توان تفسیر کرد. اما “گزارش ویلز”، به‌راحتی به این نتیجه رسیده است که جامعه اطلاعاتی باید در ویلز، به‌ویژه در میان گروه‌هایی خاص، تبلیغ شود، اساس مادی علل برکنار ماندن عده‌ای را از نظر دور می‌دارد.

دو دیگر اینکه، فرض اثبات‌گرایان این است که واقعیت‌های اجتماعی در تطبیق کامل با مقولات بدیهی و بی‌نیاز از اثبات‌اند. “گزارش ویلز” برای آنکه ثابت کند که در تغییر و تبدیل یک اقتصاد صنعتی به یک اقتصاد مبتنی بر اطلاعات بیش از آنکه شغل از دست رَوَد شغل ایجاد می‌شود به شواهد و قرائن اروپایی اشاره می‌کند. گزارش، بی‌آنکه در مورد صحت و

درستی مقوله‌بندی اشتغال شک‌روا دارد ایجاد شغل را به گسترش و توسعهٔ صنایع پدیدآورندهٔ فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی مرتبط می‌داند. برای مثال، در این گزارش مشاغل ساعتی، موقت و کوچک از کارهای تمام‌وقت مجزا نشده است. مقوله‌ای که در گزارش به کار رفته «اشتغال» است. اثبات‌گرایان، اگرچه می‌توانند، برای توضیح شکل‌های مختلف اشتغال، مجموعه‌ای تفکیک شده‌تر از مقولات را هم به کار گیرند، اما همواره با مقولاتی کار می‌کنند که برای پژوهشگر معنی مشخص داشته باشد و بتواند داده‌های (کمی) اش را در ذیل آنها سامان بخشد. اما این روش ممکن است منتج به تفسیرهای گمراه‌کننده شود، مثل وقتی که موضوع بحث تجربهٔ کار با اطلاعات است.

و سرانجام اینکه، اثبات‌گرایان، به این فرض نیز قائل‌اند که واقعیت‌های اجتماعی پژوهشگر را قادر به شناسایی و تشخیص رَوَنده‌ها، و بنابراین، پیش‌بینی تغییرات اجتماعی می‌کند. این نظر نمایانگر دیدگاهی بسیار خاص دربارهٔ نقش پژوهشگر در پژوهش اجتماعی است. «گزارش ویلز» متکی بر اسناد رسمی است و به منظور نشان دادن و تبلیغ علائق «طرح جامعهٔ اطلاعاتی ویلز» نوشته شده است. فرض پیشین آن این است که توسعهٔ فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی فرصت‌های تازه‌ای را برای پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ویلز به ارمغان می‌آورد. آمارهایی که نشان‌دهندهٔ افزایش استفاده از فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی در کسب و کارها و منازل‌اند همچون تحولاتی مثبت قلمداد شده‌اند. هیچ بخشی دربارهٔ ارزیابی کیفی این دگرگونی‌ها صورت نگرفته است. پیمایشی که از نتایج آن در گزارش بهره گرفته شده و نقل شده است نشان می‌دهد که ۷۲ درصد از پاسخ‌دهندگان فن‌آوری اطلاعات را عامل دست‌یافتن به کارآمدی بیشتر دانسته‌اند و ۶۱ درصد نیز آن را عامل رواج یافتن اشتغال؛ اما هیچ تعریفی از کارآمدی به دست داده نشده است و یا گفته نشده است که پاسخ‌دهندگان چه تعریفی از این اصطلاح در ذهن داشته‌اند. کارآمدی امری ساده و روشن و مثبت در نظر گرفته شده است. این پیمایش داده‌هایی در باب «کارآمدی» گردآوری کرده، اما هیچ پرسشی دربارهٔ مهارت نداشتن در فن‌آوری اطلاعاتی یا ناتوانی مالی برای خرید رایانه در آن طرح نشده است. در بخشی از گزارش توسعهٔ مراکز تلفن نشانهٔ پیشرفت قلمداد شده است، حال آنکه دیگران ممکن است این پدیده را به نداشتن مهارت در کار یا از بین رفتن اجتماعات محلی (با تعطیلی شعبهٔ بانک‌های محلی) تعبیر کنند. به سخن دیگر، تحلیل‌ها با تفسیری خاص از واقعیت‌های اجتماعی و با استفاده از مقولات پیش‌اندیشیده شکل گرفته‌اند.

۴. دیدگاه تفسیرگر

چنین دیدگاه انتقادی از اثبات‌گرایی به موازات نضج گرفتن یک روش‌شناسی جدید و بدیل در علوم اجتماعی، یعنی تفسیرگرایی، پیدایش و گسترش یافت. سرآغاز تفسیرگرایی اتخاذ این موضوع بود که درک معنای تغییرات اجتماعی مستلزم داشتن درک و فهم از شیوه اندیشیدن، معناها و تمایلات کسانی است که مورد پژوهش قرار می‌گیرند. نگرش کمی به کنش اجتماعی، برای درک معنی آن، نابسنده و محدود است. اثبات‌گرایان سنجش‌های کمی دربارهٔ مثلاً، استفاده از نامه‌نگاری الکترونیک (ایمیل) به دست می‌دهند و به این ترتیب می‌خواهند رشد رسانه‌های ارتباطی را نشان دهند. البته آنها نمی‌توانند چندان چیزی دربارهٔ اهمیت ارتباط با ایمیل به ما بگویند. آنان به احتمال بسیار نمی‌توانند به ما توضیح دهند که آیا ایمیل تفاوتی با دیگر شکل‌های ارتباطی دارد یا همانند آنهاست، یا اینکه چرا اکنون کمابیش همهٔ مردم از ایمیل برای ارتباط بهره می‌گیرند، و یا اینکه ما تفاوت میان ایمیل و مثلاً گفت‌وگوهای تلفنی را چگونه باید بفهمیم. برای یافتن پاسخ چنین پرسش‌هایی و درک ارتباط از طریق ایمیل لازم است تفسیرهایی دربارهٔ کاربران ایمیل به دست دهیم.

دغدغهٔ تفسیرگرایان درک امر اجتماعی از طریق مطالعه و بررسی چگونگی معنا بخشیدن انسان‌ها به تجربه‌های زندگی‌شان است، بنابراین، تمرکز آنها بر معنایی است که انسان‌ها به روابط متقابل اجتماعی‌شان می‌بخشند. این معناها را افرادی می‌سازند که قالب‌های ذهنی‌شان با هم تفاوت دارد. تفسیرگرایان از طریق بررسی تعریف‌ها و تعبیر و تفسیرهای کنش‌گران به مطالعهٔ امر اجتماعی می‌پردازند. آنان، به این منظور، ساختار معنایی را که نزد افراد مختلف مشترک است در بسترها و زمینه‌های محلی بررسی می‌کنند. در این روش، پژوهشگر درصدد فهم تجربه از طریق نزدیک شدن به ساختارهای معنایی مشترک افراد مختلف است و به این منظور هم از مشاهدهٔ دست اول بهره می‌گیرد و هم از مصاحبه‌های نیمه ساخت‌یافته که به پاسخ‌گو یا پرسش‌شونده امکان می‌دهد درک و دریافت‌ها، معناها و انگیزه‌های خود را بیان کند. در این روش ممکن است پرسش‌شونده فعال‌تر باشد (مشاهده مشارکتی) یا منفعل‌تر (مشاهده غیرمشارکتی). واضح است که در چنین روشی گرچه روش‌های پژوهش مهم‌اند، اما همچنین مهارت‌های «روزمره» نیز اهمیت دارند. نتیجهٔ مشاهدهٔ ید پولسکی جامعه‌شناس این بوده است که «موفقیت پژوهش میدانی بستگی دارد به کارآزمودگی پژوهشگر در نگاه کردن به مردم، گوش دادن به آنها، اندیشیدن و حس کردن‌شان» (Polisky, 1971, p. 124).

نقد "گزارش ویلز" از دید یک تفسیرگرا ممکن است این باشد که اغلب داده‌های ارائه‌شده دربارهٔ روند استفاده از فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی در کار و خانه است. تفسیرگرایان مشتاق‌اند بدانند که این فن‌آوری‌ها چه معنایی در بر دارند. آنها ممکن است به پیمایشی که با نمونهٔ ۱۰۱۸ پاسخ‌دهنده انجام یافته از این نظر انتقاد داشته باشند که برای بررسی نگرش‌ها و گرایش‌های مورد استفاده قرار گرفته و ممکن است نگرش‌های پاسخ‌دهندگان را به واسطهٔ پرسش‌ها و مقوله‌بندی‌های از پیش تعیین شده محدود و نابسنده بشمارند. آنان برای بررسی و مطالعهٔ معناها، مقوله‌بندی‌ها و درک و دریافت‌های پاسخ‌دهندگان مصاحبه را به پیمایش ترجیح دهند. مصاحبه هم شکل‌های مختلف دارد؛ از ساخت نیافته (برانگیختن پاسخ‌دهندگان به پیش بردن جلسه) گرفته تا ساخت یافته (تعیین یک ساختار و دستور روشن برای مصاحبه). بیشتر تفسیرگرایان در مصاحبه‌هایشان این دو شکل مصاحبه را با هم ادغام می‌کنند و مصاحبه‌هایشان را به شکل نیمه ساخت یافته انجام می‌دهند، که در آن فهرستی از پیش آماده شده از رئوس مطالبی که باید پرسیده شود آماده می‌کنند، اما می‌گذارند که مصاحبه‌شونده به شکلی که خود می‌خواهد مصاحبه را پیش ببرد و ترتیب، روند، مراحل و ساختار مصاحبه را مصاحبه‌شونده تعیین کند و نه مصاحبه‌کننده. این روش از زمین تا آسمان با روش کاملاً ساخت یافته پیمایش "گزارش ویلز" تفاوت دارد. تفسیرگرایان احتمالاً نسبت به آن بخش از پیمایش که در آن از پاسخ‌دهندگان خواسته می‌شود نظرشان را دربارهٔ جامعهٔ اطلاعاتی بازگو کنند انتقاد خواهند داشت. تنها ۱۱۰ نفر به این پرسش پاسخ گفته‌اند که مثل موارد مشابه خیلی مبهم و نادقیق گزارش شده‌اند. تفسیرگرایان بر محدودیت‌های بررسی چنین موضوعی با استفاده از چنین روشی انگشت خواهند گذاشت. آنان به تفسیری که "گزارش ویلز" از تغییر اجتماعی می‌کند بی‌آنکه شواهد و مدارکی دال بر تنوع تفسیرهایی که از این تغییرات برمی‌آید ارائه کند انتقاد خواهند کرد. بنابراین، از آنجا که تفسیرگرایان داده‌های کیفی را از نمونه‌ای کوچک‌تر به دست می‌آورند و تمرکزشان بر پرسش از معناهاست از بسیاری جهات درست در نقطهٔ مقابل اثبات‌گرایان قرار می‌گیرند.

کار عملی ۲۰۴

باتوجه به خلاصهٔ کوتاهی که از نظرتان گذشت، چه محدودیت‌هایی در تفسیرگرایی مشاهده می‌کنید؟ به بخش ۲ فصل سوم بازگردید و معیارهای ارزیابی اعتبار و روایی را مرور کنید. نشان دهید که پژوهش تفسیرگرایانه از کدام نظر با این معیارها خوانا و از چه نظر ناخواناست.

نقد و نظر

تأکید و تمرکز تفسیرگرایان بر تشخیص درک و دریافت و فهم مشارکت‌کنندگان است. اما، نخست باید پرسید که آیا یافته‌های پژوهش درباره موضوعاتی تا این حد ذهنی یافته‌هایی معتبر یا شامل و جامع خواهند بود؟ تفسیرگرایان ادعایی مبنی بر قابلیت تعمیم داشتن تعداد اندک موقعیت‌هایی که آنان به طور عمیق مطالعه و بررسی‌اش می‌کنند ندارند. از این رو، این رویکرد از لحاظ ژرف‌کاوی غنی و قابل اعتناست، اما باید پرسید یافته‌هایی که تنها در موقعیت‌هایی معتبراند که پژوهشگر برگزیده است به چه کار می‌آید و تا چه حد مفید است؟

نکته دوم اینکه، تفسیرگرایی متوجه مطالعه و بررسی چارچوب‌ها و قالب‌های معنایی روزمره است. اِشکالی که اینجا رخ می‌دهد یا ممکن است رخ دهد این است که خصوصیات فردی افراد یا ویژگی‌های موقعیت‌های مورد مطالعه در مرکز توجه پژوهش قرار گیرد. با این رویکرد ما در قاب و از چشم‌انداز نمونه‌ای بسیار کوچک و شاید نامعمول به جهان می‌نگریم. اگرچه امکان دارد یافته‌هایمان جالب و هیجان‌انگیز باشد. اما درباره اینکه ما این دیدگاه‌ها را چگونه می‌فهمیم و ارزیابی می‌کنیم پرسش‌هایی پیش می‌آید، از جمله اینکه "آشنایی‌زدایی" یا فاصله‌گیری‌ای که برخی از دانشمندان علوم اجتماعی آن را ضروری می‌شمارند چه می‌شود؟ از چنین دیدگاهی، خطری که از تفسیرگرایی برمی‌آید این است که پژوهشگر زیاده از حد به موضوع پژوهش نزدیک شود و فاصله انتقادی‌اش را از دست دهد. می‌توان گفت که روش پژوهش باید ورای دیدگاهی به ظاهر عینی، که امتیازی برای پژوهشگر محسوب می‌شود، و خودکاوی ذهنی، که همه دیدگاه‌های مورد پژوهش در آن به یک اندازه معتبراند، درک اجتماعی را سهل و آسان سازد.

و نکته آخر اینکه، تفسیرگرایان به تردید در مفهوم و تصور اصلی علوم اجتماعی گرایش دارند. یکی از قوت‌های تفسیرگرایی تشخیص این نکته است که پژوهشگران نیز همانند کسانی که پژوهش در موردشان صورت می‌گیرد قالب‌ها و چارچوب‌های معنایی‌ای دارند که به پژوهش شکل می‌بخشد. البته معنی این گفته این نیست که پژوهش اجتماعی عیناً شبیه تجربه، مشاهده یا بحث و گفت‌وگوی روزمره است. تفسیرگرایان معمولاً می‌کوشند معیارهایی برای آزمون اعتبار و درستی و قابلیت پذیرش قائل شوند؛ برای مثال، در مطالعه و بررسی چارچوب‌های معنایی اعضای یک گروه خاص. در این روش به منظور خودداری از تنزل یافتن مصاحبه‌ها و مشاهدات به گزارش‌هایی که تحت تأثیر برداشت و عقیده شخصی پژوهشگر

قرار دارند از یک شکل یا قالب واحد تبعیت می‌شود. تفسیرگرایی توضیحات‌اش را براساس تفسیرهایش از افراد یا گروه‌ها می‌سازد، اما این امر نافی آن نیست که ما می‌توانیم روش‌های دیگر را به گونه‌ای منسجم و دقیق به کار بندیم یا معیارهایی را برای ارزیابی به کار گیریم که به تقویت و استوارتر شدن درک و فهم‌مان از امر اجتماعی منجر می‌شود.

۵. روش‌های سه‌وجهی و چندگانهٔ گردآوری داده‌ها

ما می‌توانیم جنبه‌های مهم بحث‌مان تا اینجای کار را با مقایسه و در مقابل هم قرار دادن داده‌های کمی و کیفی خلاصه کنیم. این کار را در جدول ۱.۴ کرده‌ایم.

جدول ۱.۴. تمایزات روش‌های کمی و کیفی

کمی	کیفی	
اثباتی	تفسیری	روش‌شناسی
"سخت" - آمارها	"نرم" - معناها و تفسیرها	شکل‌های داده‌ها
فارغ از ارزش‌گذاری	ارزش‌گذاری شده	ویژگی مورد نظر داده‌ها
نامنعطف (مثل پیمایش)	منعطف (مثل مورد مصاحبهٔ نیمه ساخت‌یافته)	انعطاف‌پذیری (آیا پاسخ‌دهنده می‌تواند بر به کارگرفتن روش پژوهش تأثیر بگذارد)
پدیده‌های عینی	برداشت‌های ذهنی	تمرکز تحلیل
جمعیت زیاد	موردپژوهی‌ها	نمونه
مبتنی بر مقولات از پیش‌تعیین‌شده توسط خود پژوهشگر	مبتنی بر زمینه‌های اجتماعی و علاقه‌مند به مقوله‌بندی‌های کنش‌گران	زمینهٔ پژوهش
● پیمایش ● تجربه و آزمایش ● مشاهدات ساخت‌یافته و ثبت شده ● سنجش و اندازه‌گیری حجم‌ها و فراوانی‌ها	● مصاحبه ● مشاهدهٔ مشارکتی یا غیرمشارکتی ● تحلیل‌های متنی ● مصاحبه‌های نیمه ساخت‌یافته ● گروه‌های متمرکز ● قوم‌نگاری	روش‌ها

البته در اینجا ما کوشیده‌ایم که روش‌شناسی‌ها را شرح و توضیح دهیم و هر یک از آنها را با روش‌های خاص مرتبط سازیم، در عمل اما پژوهشگران عمدتاً روش‌های گوناگونی را به کار می‌گیرند. برای مثال، در یک پیمایش هم پرسش‌های بسته را به کار می‌برند که می‌توان پاسخ‌هایی را از آنها استخراج کرد که قابلیت تبدیل به جدول را دارند یا می‌شود آنها را به صورت آمار و عدد و رقم نشان داد، و هم پرسش‌های باز را به کار می‌گیرند که در آنها پاسخ‌دهندگان داده‌های کیفی‌تر را به دست می‌دهند. مصاحبه‌های اکتشافی برای طراحی یک پیمایش به کار گرفته می‌شوند، یا مشاهده که پژوهشگر را برای انجام یک مصاحبه آماده می‌کند.

در علوم اجتماعی، برای به کارگیری منابع یا روش‌های چندگانه به قاعده سه‌وجهی ارجاع می‌دهند. قاعده سه‌وجهی یا مثلث‌بندی استفاده از چند روش (بیش از یک روش) برای تولید شکل‌های مختلف داده یا با استفاده از یک روش برای گردآوری داده از منابع مختلف است. در این روش امکان مقایسه داده‌ها وجود دارد و یافته‌های همانند حاصل از روش‌ها یا منابع متفاوت و مختلف در اثبات اعتبار یا جامعیت یک بحث به کار گرفته می‌شوند. منظور از به کار گرفتن قاعده سه‌وجهی اثبات روایی و اعتبار داده‌ها و انسجام و جامعیت بحث و استدلال‌هاست.

چگونه می‌توان با استفاده از قاعده سه‌وجهی سطح پژوهش درباره گرایش‌ها و نگرش‌ها به فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی را در "گزارش ویلز" ارتقا بخشید؟

پژوهشگران برای اطمینان یافتن از اینکه آیا مقوله‌بندی‌هایشان مرتبط با پاسخ‌دهندگان است یا نه باید یک پیمایش انجام دهند. مطالعه آزمایشی یا مقدماتی مطالعه‌ای در مقیاس کوچک است برای آزمون ابزار پژوهش که ممکن است مصاحبه باشد یا پیمایش از طریق پرسش‌نامه، یا یکی از روش‌های مشاهده‌ای. مطالعه آزمایشی پژوهشگران را قادر می‌سازد که پیش از انجام مطالعه اصلی ابزارها و روش کارشان را بسنجند و تنظیم کنند. در مورد فوق پژوهشگر باید با انجام مشاهده مشارکتی در محل کار یا کافه اینترنت داده‌ها را طبق قاعده سه‌وجهی سامان دهد. اگر با به کار بردن این روش‌ها داده‌هایی به دست آید که مؤید یافته‌های پیمایش باشد و مبنی بر اینکه به فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی همچون ابزاری

نگریسته می‌شود که کارآمدی در کارها را بیشتر و سرگرمی‌ها را لذت‌بخش‌تر می‌سازد، آن‌گاه می‌شود گفت که استدلال ما از اعتبار و روایی بیشتری برخوردار است.

برگزیدن یک روش و مقایسهٔ روش‌ها اغلب زیر تأثیر منابع و زمانی است که پژوهشگر در اختیار دارد، اما همچنین عواملی چون گرایش‌های روش‌شناختی یا سرمشق و الگوی کلی پژوهش که پژوهشگران در چارچوب آن کار می‌کنند نیز در برگزیدن روش مؤثراند.

۶. دیدگاه انتقادی

دیدگاه سومی هم در روش‌شناسی پدید آمد که هم برای اثبات‌گرایی و هم برای تفسیرگرایی زنگ خطر را به صدا در آورد. دیدگاه انتقادی؛ شناخته شده‌ترین نمونه‌های این دیدگاه نظریهٔ انتقادی مکتب فرانکفورت و دیدگاه‌های فمینیستی‌اند. مکتب فرانکفورت مکتبی است در زمرهٔ اندیشه‌های مارکسیست و بر آن است که پژوهشگران باید زمینهٔ اجتماعی‌ای را که در آن پژوهش می‌کنند، یعنی مناسبات و روابط قدرت و نابرابری‌های ساختاری سرمایه‌داری را، در مد نظر قرار دهند. دیدگاه فمینیستی جنسیت را اساس تعیین‌کنندهٔ نابرابری و ستم در اجتماع می‌داند. هم پژوهشگران مارکسیست و هم پژوهشگران فمینیست بر زمینه‌ای که پژوهش در آن صورت می‌گیرد – یعنی مناسبات و روابط قدرت و نابرابری‌های ساختاری در جامعه – و نیز به استفاده‌ها و سوءاستفاده‌های احتمالی که از پژوهش‌هایشان ممکن است بشود تمرکز می‌کنند. آنان پژوهش را جزئی جدایی‌ناپذیر و پیوسته به مبارزه علیه سرکوب می‌دانند – نمونه‌ای از شیوهٔ عمل یا کردار که ما در فصل سوم از آن سخن گفتیم. همان‌طور که مارکس و انگلس حاصل مشاهداتشان را در انتهای *ایدئولوژی آلمانی* در قالب این جمله بیان کردند که، «فیلسوفان، فقط جهان را به راه‌های گوناگون تفسیر کرده‌اند، مسئله بر سر دگرگون کردن آن است» (Marx & Engels, 1932/1998, p. 170). دیوید هاروی، جغرافی‌دان فرهنگی، این مفهوم را به شکل زیر گسترش داده است: «این اندیشه در قلب پژوهش اجتماعی انتقادی نهفته است که آنچه به دانش یا شناخت شکل می‌بخشد مناسبات اجتماعی موجود است. هدف روش‌شناسی انتقادی فراهم آوردن دانشی است که با ساختارهای اجتماعی رایج حاکم واردِ منازعه شود. پژوهش‌گر اجتماعی انتقادی این ساختارهای اجتماعی را... ساختارهایی سرکوب‌گر می‌شمارد» (Harvey, 1990, p. 2).

پژوهشگران انتقادی هم همان روش‌هایی را به کار می‌گیرند که اثبات‌گرایان یا

تفسیرگرایان یا دیگران به کار می‌گیرند، اما قصدشان از پژوهش مشارکت در رهاسازی ستم‌دیدگان یا فهم و درک برخی از اشکال استثمار است. راهنمای ایشان در طراحی پرسش‌های تحقیق و دیگر مراحل فرایند پژوهش نظریه و ارزش‌هایشان است.

پژوهشگران انتقادی بر آن‌اند که پژوهشگران تفسیرگرا و اثبات‌گرا سه ضعف دارند. نخست اینکه آنان در انجام پژوهش‌هایشان به زمینه اجتماعی بی‌اعتنا هستند - پژوهشگران تفسیرگرا از آن رو شامل این حکم می‌شوند که بر یک موقعیت محلی تمرکز می‌کند و از این رو ساختارهای بزرگ‌تر، نظیر استثمار سرمایه‌دارانه (از دید مارکسیست‌ها) و ستم پدرسالارانه (از دید فمینیست‌ها) را مطالعه و بررسی نمی‌کنند. برای مثال، مطالعه انتقادی در مورد جامعه اطلاعاتی می‌باید با بررسی فرضیه‌های رایجی که جامعه اطلاعاتی را نمایانگر پیشرفت می‌دانند به تجزیه و تحلیل این نکته پردازد که منظور چه نوع پیشرفت‌هایی و برای چه کسانی است.

دوم اینکه، پژوهشگران انتقادی بیشتر پژوهش‌های اثبات‌گرایانه یا تفسیرگرایانه را از این لحاظ مورد انتقاد قرار می‌دهند که بدون اتکا به یک نظریه منسجم در باب قدرت ساخت یافته به پژوهش می‌پردازند؛ آنان بدون آنکه قشربندی‌های اجتماعی و نابرابری‌ها را در نظر بگیرند با همه موضوع‌های اجتماعی به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی همه دارای قدر و مرتبه‌ای یکسان‌اند. حتی آن دسته از پژوهشگران اثبات‌گرا یا تفسیرگرا که طبقه یا جنسیت را همچون متغیری وابسته در نظر می‌گیرند لزوماً درک درستی از سرشت ساخت یافته طبقه یا نابرابری‌های جنسیتی ندارند. این نکته در ناکامی "گزارش ویلز" در مطالعه پایه‌های طبقاتی، دسترسی داشتن به، و استفاده از، فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی و اینترنت به چشم می‌آید. این گزارش توجه اندکی به این نظر نشان می‌دهد که محروم ماندن اعضای طبقه کارگر از دسترسی به فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی نه از آن روست که آنان از درک و فهم برخی از پیام‌های اطلاعاتی عاجزاند بلکه به واسطه دسترسی نداشتن‌شان به منابع فن‌آوری اطلاعات و مهارت‌های وابسته به آن است.

و نکته آخر اینکه، پژوهشگران انتقادی می‌باید پرسش‌هایی را درباره تأثیر ساختارهای حاکم قدرت بر فرایند پژوهش و یافته‌های آن مطرح سازند. آنها باید به منافع کسانی که داده‌ها و گزارش‌هایی را تولید کرده‌اند که "گزارش ویلز" مبتنی بر آن بوده است توجه کنند. اغلب آن گزارش‌ها را فن‌سالاران یا دانشگاهیان اروپایی تدارک دیده‌اند که به واسطه تهیه و

تولید چنین گزارش‌هایی به رتبه‌ها و مدارج بالاتر دست می‌یابند، و، بنابراین، با توصیفی که از تغییرات به دست می‌دهند به نوعی برای رسیدن خودشان به مراتب و مدارج بالاتر سرمایه‌گذاری می‌کنند. بر چنین زمینه‌ای است که دانش تولیدشده شکل می‌گیرد و نیز به چارچوب‌های درک و فهمی که پژوهشگران از آن استفاده می‌کنند شکل می‌بخشد.

انتقاد معمولِ فمینیستی به اغلب پژوهش‌های اجتماعی این است که این پژوهش‌ها از شناختِ اهمیتِ مناسبات مبتنی بر جنسیت در مانده‌اند. در یک جامعهٔ پدرسالار، نهادهای اجتماعی قدرت در دست مردان است و ارزش‌های مُذکر، تصورات قالبی از روابط و مناسبات جنسیتی، و فرهنگ و زبان غالباً مُذکر در تولید دانش و شناخت اجتماعی دست بالا را دارند و به این ترتیب زنان نادیده گذاشته می‌شوند و تابع و پیرو برنامه‌ها و دستورالعمل‌های مردانه می‌گردند. لیز استنلی و سو وایز جامعه‌شناسانِ فمینیست می‌گویند که فرضیه‌های اثبات‌گرایان و تفسیرگرایان دربارهٔ موضوعات اجتماعی بر پایهٔ تعریف‌های قالبی و ازپیش‌تعیین‌شده از مُذکر بودن و مؤنث بودن ساخته می‌شود (Stanley and Wise, 1993). هم اثبات‌گرایان و هم تفسیرگرایان از توجه به جنسیت همچون متغیری مهم در سراسر فرایند پژوهش ناتوان‌اند و فرض‌شان این است که دانش در قبالِ جنسیت موضعی خنثی دارد.

در «گزارش ویلز» در بحث از فواید جامعهٔ اطلاعاتی هیچ اشارهٔ خاصی به جنسیت، نژاد، معلولیت یا دیگر تقسیم‌بندی‌های اجتماعی نشده است. مانند بسیاری دیگر از این‌گونه گزارش‌ها در این گزارش نیز تصویری که از جامعه ارائه شده تصویری است از دیدگاه و برآمده از ارزش‌های مُذکر. در این گزارش هیچ تحلیل انتقادی از اینکه پدرسالاری چگونه به پژوهش اجتماعی شکل می‌بخشد به چشم نمی‌خورد که گویای سلطهٔ مردانه و تحکیم محرومیت زنان است. در این گزارش هیچ سخنی از سرشت جنسیتی شدهٔ کار در میان نیست، و طرح و نمودارهای به کار رفته در گزارش نیز در بردارندهٔ بازنمایی‌های قالبی‌شده از نقش‌های جنسیتی است.

دیدگاه‌های انتقادی بینش جالب توجهی در مورد چگونگی تولید دانش اجتماعی فراهم می‌آورند و پژوهش را به زمینهٔ ساختاری‌اش پیوند می‌زنند. در عین حال دو مشکل هم پدید می‌آورند. نخست اینکه اگر پژوهش پیرو نظریه باشد این خطر پیش می‌آید که یافته‌های پژوهش صرفاً مؤید آن نظریه بشود. اگر ما طرح تحقیقی را با این فرض شروع کنیم که طبقه اساسی‌ترین ساختار جامعه است بسیار محتمل است که یافته‌های پژوهش‌مان هم گویای

همان مبنا باشد. پژوهش ممکن است قدری فراتر از شرح و توضیح یک بحث نظری زود و به عاملی برای به اثبات رساندن گرایش‌ها و علائق نظری پژوهشگر تبدیل شود. بنابراین، با توجه به موضوع "گزارش ویلز"، مسئله طبقه و پدرسالاری ممکن است به مسئله اصلی‌تر یا محوری این گزارش تبدیل شود و نه انقلاب اطلاعاتی یا دگرگونی‌هایی که آشکارا هیچ مناسبتی با تحلیل‌های مبتنی بر طبقه یا جنیست ندارند. ارتباط میان نظریه و روش با پرسش گسترده‌تری ربط می‌یابد؛ اینکه ما چگونه روش‌شناسی درست و مناسب را برای مطالعه و بررسی یک پدیده خاص اجتماعی انتخاب کنیم؟ مارتین بالمر جامعه‌شناس چهار پاسخ برای این پرسش یافته است (Bulmer, 1984).

۱. پژوهشگر می‌تواند روش‌شناسی‌ای متناسب با مسئله‌ای که آن را تشخیص داده انتخاب کند. برای مثال، برای فهمیدن توسعه اقتصادی می‌باید بر داده‌های آماری درباره سوددهی، سهم بازار و حجم تولید و دیدگاه اثبات‌گرایانه مرتبط با چنین داده‌های کمی تمرکز شود.

۲. روش‌شناسی را می‌توان بر مبنای موضع نظری پژوهشگر برگزید. برای مثال، پژوهشگران فمینیست باید روش‌های تفسیری را همراه با دیدگاهی انتقادی برگزینند.

۳. می‌توان روش‌شناسی را براساس روش‌هایی که پژوهشگر در آنها مهارت بیشتری دارد برگزید. برای مثال، پژوهشگری که در مشاهده‌گری و مصاحبه‌گری تخصص دارد به احتمال زیاد قادر خواهد بود که موضع نظری متناسب با تفسیرگرایی را بهتر به پیش ببرد.

۴. روش‌شناسی را می‌باید براساس موضع روش‌شناختی پژوهشگر برگزید. برای مثال، پژوهشگران اثبات‌گرا معمولاً به روش‌هایی توجه دارند که داده‌های کمی از آنها به دست آید.

این چهار راه ممکن را می‌باید در ارتباط با یک‌دیگر به کار بست. نکته در خور توجه این است که در پژوهش اجتماعی نظریه و انتخاب روش ربط نزدیکی به هم دارند. نظریه صرفاً محصول پژوهش اجتماعی نیست، اما باید به وضوح و با شفافیت به پژوهش اجتماعی شکل دهد و خود در پرتو پژوهش مورد جرح و تعدیل قرار گیرد.

مشکل دومی که با اتخاذ دیدگاه انتقادی پیش می‌آید مربوط به این نظر است که پژوهش امری رهایی‌بخش یا انقلابی است. فرق است میان پرداختن به یک برنامه تندروانه و

بنیادستیزانه از طریق انجام یک پژوهش که به تغییر اجتماعی پیشروانه و مبارزهٔ سیاسی منجر شود، و در عین حال، اعمال آشنایی‌زدایی در تحقیق برای اجتناب از جانبداری. این کار تا حدی با آنچه از پژوهش انتظار می‌رود، یعنی آغاز کردن کار با یک موضوع، که موضعی نظری بدان شکل بخشیده، و مطالعه و بررسی و تجربی کردن آن موضوع، تفاوت دارد. به‌عکس، این‌گونه پژوهش در خدمت هدفی باریک‌اندیشانه‌تر، یعنی ارتقای یک اولویت سیاسی خاص، قرار می‌گیرد. واضح است که این وضع پرسش‌هایی را در باب ارتباط میان شواهد برای استدلال و پیش بردن بحث و ارزیابی انتقادی یافته‌های پژوهش پیش می‌کشد. با همهٔ اینها، دیدگاه‌های انتقادی دو قوت مهم در بر دارند. نخست، تأکید آنها بر اهمیت زمینه‌های اجتماعی و تاریخی پژوهش است که آنها را از رویکردهای اثبات‌گرا و تفسیرگرا فراتر می‌برد. و دوم اینکه، آنها موجب تقویت این نظر می‌شوند که نقش پژوهشگر نقشی با اهمیت و حساس است و بر یافته‌های پژوهش تأثیر دارد، و، بنابراین، مسؤولیت‌هایی برعهده دارد.

۷. دیدگاه فرهنگی

تحولات اخیر در نظریه‌های اجتماعی و فرهنگی منجر به برآمدن رویکرد چهارمی شده است که هم به رهیافت‌های اثبات‌گرا و تفسیرگرا، به واسطهٔ مدعایشان دال بر به دست دادن داده‌های معتبر و قابل اتکا، انتقاد دارد و هم به رویکرد انتقادی به واسطهٔ اینکه داده‌ها را به منظور جای دادن‌شان در بحث و استدلال‌های فرضیه - بنیاد و تقلیل‌گرا به کار می‌گیرند.

در سال‌های اخیر در علوم اجتماعی تحولی رخ داده که گاه به آن زیر عنوان‌هایی همچون «گرایش فرهنگی» یا «گرایش گفتمانی» اشاره می‌شود. علوم اجتماعی سخت زیر تأثیر مطالعات فرهنگی قرار گرفته‌اند، حوزه‌ای که تعریف چندان دقیقی از آن به دست نمی‌توان داد و فقط می‌توان گفت که روایت‌های ادبی پساساختارگرا را به علوم اجتماعی پیوند زد. در این هنگام رشد فوق‌العاده‌ای در توجه و علاقه یافتن دانشگاهیان به فرهنگ، با تعریف‌های بسیار متفاوتی که از آن داشتند، پدیدار شد. در نزد برخی فرهنگ هر چیزی است که در تقابل با امر زیست‌شناختی قرار می‌گیرد؛ با یاری گرفتن از انسان‌شناسی گفته شد آنچه رفتار انسانی را شکل می‌دهد فرهنگ است و نه زن‌ها یا زیست‌شناسی. دیگران فرهنگ را هر آن چیزی قلمداد کردند که در مقابل طبیعت قرار گیرد، و آن را مرادف تمدن گرفتند - و نیز در تضاد با

بربریت، دولت، و کنش متقابل نهادی‌شده، یا جامعه‌توده‌ای. برخی دیگر به فرهنگ به منزله آن چیزی علاقه یافتند که در تقابل با ساختارها قرار می‌گیرد: فرهنگ چارچوب‌هایی را فراهم می‌آورد که پیوندهای جامعه را برقرار می‌سازند. برخی دیگر فرهنگ را چیزی گرفتند که در مقابل مادیت قرار داشته باشد: تا حدی مثل ایدئولوژی، فرهنگ مجموعه باورها و عمل‌کردهای یک جامعه است. و سرانجام، و باز هم با کمک گرفتن از انسان‌شناسی گفته شد که فرهنگ تا حدودی همان شیوه زندگی است – و این گونه بود کارهای پژوهشگران بر زندگی روزمره و فرهنگ عامه تمرکز یافت. هیچ‌یک از این‌گونه توجهات رویکردی خاص و تازه‌یاب نبود، اما همه آنها با هم و در ترکیب با یکی از رویکردها به امر پژوهش، جزئی از دیدگاه جدیدی را در علوم اجتماعی ساختند که پس از این توضیح‌اش خواهیم داد.

در پژوهش در باب فرهنگ طیفی گسترده از روش‌های یراکنده و درهم به کار گرفته می‌شوند. البته، معمولاً، تأکید و تمرکز بر زبان، بازنمایی، و گفتمان است. معناها در و به واسطه زبان و دیگر نظام‌های بازنمایی برساخته می‌شوند. میشل فوکو، فیلسوف و تاریخ‌دان فرانسوی، گفتمان‌ها را – که به یک معنا صرفاً عبارت‌اند از بندهای یک نوشته یا گفتار پیوسته – نظام‌های بازنمایی‌ای می‌دانست که به معناهایی که می‌توانند تولید بشوند یا نشوند سامان می‌بخشند. به سخن دیگر گفتمان، به مفهومی که فوکو در نظر داشت، فراهم آورنده بخشی از انگاره (مدل) تازه‌ای از قدرت بود که با ابزاری به نام گفتمان بر و به واسطه مردم بر خود آنان اعمال می‌شد؛ گفتمان چیزی نیست که در نهادها ریشه داشته باشد، یعنی، یک ساختار مادی، یا "آنچه آنجاست"، نیست. بلکه زبان، به واسطه عبارت‌های پیوسته‌ای که یک شیوه بازنمایی و سامان بخشی به معناها را می‌سازند، در پیوند و ارتباط با عمل است، یعنی حقیقت امری برساخته است و قدرت امری اعمال کردنی. پذیرفته شدن چیزی به منزله حقیقت بستگی به زمینه خاص تاریخی‌اش دارد؛ برای مثال، آنچه به منزله "دیوانگی" قلمداد شده در طی زمان تغییرات بسیار زیادی کرده است – "دیوانگی" هیچ‌گاه بیرون از گفتمانی که آن را برساخته است وجود خارجی نداشته است. بنابراین، دانش در پیوند و رابطه با قدرت است و بازنمایی‌ها را باید در زمینه‌ای درک کرد که معناها در آن تولید شده‌اند.

پژوهش در فرهنگ عموماً بر خوانش متن استوار است – که منظور از آن صرفاً متن‌های ادبی یا نثر نیست، بلکه "متن" ممکن است هر ساخته فرهنگی بشری باشد. منظور از "خوانش" نیز مطالعه و بررسی معناهایی است که از یک متن به ما منتقل می‌شود که شامل

مطالعه و بررسی محل و عمل تولید و مصرف و رمزگذاری و رمزگشایی از متن‌هاست؛ و نیز برقرار ساختن رابطهٔ بینِ متنی، یا بینامتنیت، یعنی طرّقی که معناها به واسطهٔ آنها و از طریق ارجاع به دیگر متن‌ها یا گونه‌ها ساخته می‌شوند.

در فصل پنجم روش‌ها و مفاهیم تحلیل‌های متنی و گفتمانی را با برخی جزئیات آن شرح خواهیم داد، اما، در اینجا باید بگوییم که کارهای اخیر در مطالعهٔ فرهنگ مفاهیم و تصورات و برداشت‌هایی را که از حقیقت، واقعیت و دانش در علوم اجتماعی وجود داشت مسئله‌دار کرده‌اند. رهیافت‌های فرهنگی را از بسیاری جهات می‌توان همچون واکنشی برای درک وضعیت مدرن متأخر یا پسامدرن به شمار آورد. رهیافت‌های فرهنگی به برخی بازاندیشی‌ها دربارهٔ مفاهیمی که در گذشته دقیق، معتبر، واقعی، و حقیقت قلمداد می‌شده‌اند و تحول رهیافت‌های تفسیری و بازاندیشانه منجر شده‌اند.

از چنین رویکرد فرهنگی "گزارش ویلز" و نقدهای علوم اجتماعی را می‌توان همچون تلاش‌هایی برای تحمیل برخی اندیشه‌های خاص و دانش‌ها – در مورد طرفداران پروپاقرص جامعهٔ اطلاعاتی – بر خوانندگان‌شان به شمار آورد. تولیدکنندگان دانش – که دانشمندان علوم اجتماعی هم از زمرهٔ آنان به شمار می‌روند – نقش داستان‌هایشان را در اذهان دیگران حک می‌کنند و صداهایی را که ممکن می‌بود در غیر این صورت به گوش برسند خاموش می‌سازند. با انجام یک تحلیل متنی در مورد "گزارش ویلز" می‌توانیم دربارهٔ فنون معانی و بیان و روایت آن – یعنی زبان به کار گرفته شده در آن و داستانی که سر هم کرده است – شواهدی به دست دهیم. "گزارش" بخشی از یک گونه (گزارش رسمی) است و شکلی به خود گرفته که با انتظارات ما از این گونه منطبق است – یعنی نشان دادن تأثیر متقابل آمارها و واقعیت‌ها و روایت برای توصیف وضعیت موجود و نیز برای بنیان‌گذاری یک برنامهٔ عمل. شکل و گونهٔ این گزارش مردم را به پذیرفتن‌اش ترغیب می‌کند. با خوانش گزارش ما می‌بینیم که:

● با آنکه جامعهٔ اطلاعاتی در کانون بحث‌های گزارش قرار دارد، نه تعریفی از این اصطلاح به دست داده شده و نه با وضوح و صراحت به کار رفته. این اصطلاح دچار اختلاط در تفسیر شده است.

● زبان گزارش در هنگام بحث از جامعهٔ اطلاعاتی – یک تغییر اجتماعی – نشانگر باور به جبرگرایی فن‌آورانه همچون پیامد توسعهٔ فن‌آوری است – و در هنگام بحث دربارهٔ توسعهٔ فن‌آوری‌های خاص آنها را اجتناب‌ناپذیر می‌شمارد.

- زبان به کار رفته زبانی هنجاری (تجویزی و دستوری) و مثبت است و پسندیده و مطلوب بودن جامعه‌اطلاعاتی را القا می‌کند.
- بسیاری از تصاویر و نمودارهای به کار رفته در متن مربوط به فن‌آوری‌های نوین است و تداعی مثبتی از مدرنیته برآمده از فن‌آوری‌های پیشرفته به ذهن متبادر می‌شود.
- اصطلاحات فنی و واژگانی که این اصطلاحات با آنها توضیح داده شده است به گونه‌ای به کار گرفته شده‌اند که باکشاندن خواننده به دام این زبان، جامعه‌اطلاعاتی را تبلیغ می‌کنند.
- استفاده از داده‌ها بسیار نامنظم و ناروشمند است و به دشواری با استدلال‌های گزارش پیوند می‌یابد. البته این داده‌ها ابزاری روایی برای برنهادن بنیادهای واقعی‌اند که درواقع امر احتمال آن به نسبت ضعیف است.
- معانی و بیان (طرز به کارگیری زبان) آن به گونه‌ای است که جامعه‌اطلاعاتی را در هاله‌ای از رمز و راز می‌پیچید و به این ترتیب می‌خواهد روایتی از پیشرفت را القا کند.

ما می‌توانیم دربارهٔ منافع احتمالی کسانی که چنین گزارشی را منتشر کرده‌اند و ادعایشان این بوده است که این کار را در جهت توضیح و مستندسازی تغییر اجتماعی انجام داده‌اند حدس‌هایی بزنیم. به آسانی می‌توان "گزارش ویلز" را بخشی از یک گفتمان به شمار آورد که بر آن است تا در پوشش تغییر اجتماعی عادی و اجتناب‌ناپذیر منافع شخصی عده‌ای را پنهان نگاه دارد.

البته مهم این است که ما نیز در مقام پژوهشگر باید مشتاق تأمل دربارهٔ منافع باشیم که در چنین گزارش‌هایی برایمان وجود دارد. آینده پژوهان هم مشتاق مطلع شدن از تأثیرات احتمالی و بسیار گوناگون امر فرهنگ بر روی کارشان و سرمایه‌گذاری‌شان بر موضوعات خاص و یا شیوه‌های کارکردن‌شان خواهند بود. پژوهش در علوم اجتماعی هم، به این معنا، باید در پرتو‌گرایی فرهنگی مورد بازنگری قرار گیرد.

کار عملی ۲.۴

ممکن است با رهیافت‌های فرهنگی و تحلیل‌های متنی آشنا نبوده باشید، پس بد نیست یک بار دیگر بخش هفتم این فصل را بازخوانی کنید. ضمن این کار، در مورد تأثیر و نقش رهیافت فرهنگی در علوم اجتماعی یادداشت‌برداری کنید.

نقد و نظر

رهیافت‌های فرهنگی از دو راه عمده به درک روش‌های علوم اجتماعی کمک می‌کنند. نخست از راه برقرار کردن ارتباط میان کردارهای بازنمودگرانه (و زبان) و اینکه چگونه جهان را می‌فهمیم و بدان معنا می‌بخشیم. دیگری مفهوم گفتمان است و برقرارکردن پیوند میان دانش و قدرت.

رهیافت‌های فرهنگی، به تدریج، و از طریق تمرکز، بر بازنمایی و قدرت/دانش موضوع‌های مهمی را دربارهٔ سرشت دانش علوم اجتماعی مطرح ساختند. این رویافت‌ها به شیوه‌های مختلف درک و دریافت‌های پیشین از علوم اجتماعی و مفهومی‌ها و برداشت‌هایی را که از اعتبار و به‌ویژه روایی وجود داشت مسئله‌دار کردند. رویافت‌های فرهنگی برنامهٔ عملی برای طرح برخی پرسش‌های مقدماتی در فرایند پژوهش و اندیشهٔ علوم اجتماعی تنظیم می‌کنند.

تا اینجا ما مباحثی را دربارهٔ اینکه چه درک و دریافتی از جامعهٔ اطلاعاتی و تغییرات اجتماعی معاصر وجود دارد و این مباحث چگونه فهمیده می‌شوند مطرح کردیم (فصل‌های یکم و دوم) و برخی موضوعات عمده و اصلی را هم دربارهٔ اینکه دانشمندان علوم اجتماعی چه درک و دریافتی از امر اجتماعی دارند و چگونه دست به پژوهش می‌زنند برشمردیم (فصل سوم و همین فصل). در سه فصل بعد ما به تفصیل سه مضمون یا درون‌مایهٔ اصلی مباحث مربوط به جامعهٔ اطلاعاتی را بررسی خواهیم کرد و اینکه دانشمندان علوم اجتماعی چگونه در این سه حوزه پژوهش می‌کنند را بررسی خواهیم کرد. این سه درون‌مایه عبارت‌اند از: فرهنگ، بازنمایی و هویت‌ها؛ الگوهای جدید کار و نابرابری؛ و تغییر ترکیب‌بندی زمان - فضا. در هر یک از این فصل‌ها پژوهش‌های بااهمیت در مورد هر مضمون را معرفی و به گونه‌ای انتقادی ارزیابی خواهیم کرد.

فصل ۵

فرهنگ، بازنمایی، و هویت‌ها

وندی میبلز

۱. درآمد

نخستین مضمون عمده‌ای که در مباحث مربوط به جامعه اطلاعاتی می‌توانیم مشخص کنیم رشد فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی و ظرفیت و قابلیت این فن‌آوری‌ها در به جریان انداختن و اشاعه و انتشار حجم هر دم عظیم‌ترشونده‌ای از متن‌ها، تصویرهای گرافیکی و تصویرهای زنده و متحرک است. در این فصل ما سه تحقیق را بررسی می‌کنیم که مسئله اصلی‌شان رشد فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی و سرشت دگرگون‌شونده بازنمایی در جامعه اطلاعاتی بوده است. هر یک از این تحقیق‌ها از راه‌های مختلف به پیوندهای میان فرهنگ، بازنمایی و هویت‌ها پرداخته‌اند.

طی سی سال گذشته جهان بیش از هر زمان دیگر از رسانه‌ها اشباع شده است. رسانه‌هایی که برنامه‌های‌شان از طریق امواج پخش می‌شود به طور بی‌سابقه‌ای رشد یافته‌اند. در حال حاضر مجرا (کانال)‌های بسیار متنوعی وجود دارد – محلی، ملی، و جهانی – که از طریق سامانه‌های پخش بسیار متنوعی – زمینی، کابلی، ماهواره‌ای، و اینترنتی – ارسال و دریافت می‌شوند. همزمان با گسترش پخش گسترده برنامه‌ها، فن‌آوری‌های اطلاعاتی و

ارتباطی در خانه‌ها بیش از پیش دوسویه می‌شوند: گسترش این فن‌آوری‌ها و پخش محدود احتمالاً بر رشد یا تسلط رسانه‌های پخش مرسوم و متداول [رادیو و تلویزیون] تأثیری جدی خواهند گذاشت. رسانه‌هایی چایی که قدیمی‌تراند نیز دگرگونی‌های فن‌آورانه چشم‌گیری یافته‌اند که به صورت رشد انفجارآمیز تبلیغات، کتاب و چاپ و نشر مطبوعات ادواری رخ نموده است. همراه با و در کنار اینها استفاده از رایانه‌های خانگی افزایش یافته، برنامه‌های نشر رومیزی و بسته‌های آموزشی گرافیکی سهل‌آموز امکان برپاساختن یک شرکت کوچک نشر را بیش از پیش مهیا ساخته است.

در عین حال، همزمان با رشد فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، تغییرات اجتماعی عظیمی نیز رخ داده است. "تغییر اجتماعی" اغلب به معنی تغییرات سیاسی یا اقتصادی گرفته می‌شود، یعنی تغییر در توزیع قدرت و درآمد، و تغییر در کار و تولید. تردیدی نیست که چنین تغییراتی نیز رخ داده است، اما همچنین تغییرات بسیار چشم‌گیر فرهنگی نیز پدید آمده است. برای نمونه، اگرچه خانه همچنان محلی است که ما می‌توانیم در آن روی مبل لم بدهیم، اما اکنون بیش از گذشته به جایی بدل شده است که ما در آن در مقابل تلویزیون یا رایانه می‌نشینیم. بنابراین، از برخی جهات امور عادی روزمره تغییر یافته‌اند. گذشته از اینها، محدوده‌ها و انواع تجربیات دست‌یافتنی برای ما تغییر پیدا کرده‌اند. ما از رهگذر استفاده از فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی از جمله به مدها و طراحی‌های بیشتری دسترسی یافته‌ایم و جوامع به گونه‌ای فزاینده و بیشتر از هر دوی اینها اشباع می‌شوند: "صورت خیالی" (ایماژ) چنان اهمیتی یافته که هرگز پیش از این از آن برخوردار نبوده است. تلقی و تصور ما از صورت‌های خیالی از طرق بسیار مکرر و متنوعی حاصل می‌شود و در همه اعمال روزمره‌مان بروز می‌یابد؛ از لباسی که انتخاب می‌کنیم و طرز آرایش موهای سرمان گرفته تا شرکت کردن‌مان در رویدادهای مختلف فرهنگی و اجتماعی، یا نحوه تزیین خانه یا باغچه‌های حیاط‌مان، و غیره. معنی این گفته‌ها این است که تغییرات فرهنگی و هویت‌های ما در ارتباط متقابل با هم‌اند. ما اکنون به عوض هویت‌های مرسوم گذشته که با ملیت، جنسیت، و نسل مرتبط بود و همچون عوامل مسلط و تعیین‌کننده فرهنگی عمل می‌کردند از هویت‌های گوناگونی برخوردار شده‌ایم و در انتخاب هر یک از آنها مختاریم (نک. Castells, 1997).

فرهنگ و باورها دیگر وابسته محل جغرافیایی زندگی ما نیستند بلکه در میان کشورها و قاره‌های مختلف مشترک و پراکنده‌اند. هویت یک فرد دیگر امری "ایستا" یا "تا ابد ثابت"

نیست؛ بلکه، برعکس، هویت‌های افراد در سراسر زندگی‌شان مدام دستخوش بازسازی و تبیین مجدد است. فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی ابزارهای این تغییراند، به حدی که برخی از نظریه‌پردازان گفته‌اند که هویت‌های ما هر دم بیشتر و بیشتر با رایانه در هم تنیده و یکی می‌شوند. به گونه‌ای که ما در حال تبدیل شدن به “موجودات برنامه‌پذیر” هستیم. این دیدگاه البته قدری مبالغه‌آمیز است، اما آنچه واضح است این است که اکنون فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی در زندگی‌های روزمره ما جای گرفته‌اند و مسلماً بر تصور ما از خودمان تأثیری به‌سزا یافته‌اند.

کار عملی ۱.۵

به فهرستی که از فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی در منزل‌تان تهیه کرده بودید رجوع کنید (فصل ۱، کار عملی ۳.۱). کدام یک از آنها “تازه”‌اند (یعنی در حدود پنج سال گذشته به بازار آمده‌اند؟) آیا هیچ‌یک از این وسایل (کهنه یا نو) به شیوه‌های “جدید” مورد استفاده قرار می‌گیرند یا آیا هیچ‌یک از آنها در پنج سال گذشته تغییر کاربرد داشته‌اند؟ (مثلاً ممکن است شما در خانه‌تان از پنج سال پیش یک دستگاه رایانه داشته‌اید اما اخیراً برای متصل شدن به شبکه جهانی اینترنت از آن استفاده می‌کنید.)

نقد و نظر

احتمالاً توجه کرده‌اید که فن‌آوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی تا چه اندازه با سرعت به جزئی از اجزای زندگی شما تبدیل شده‌اند. از سوی دیگر، شاید به این نکته هم فکر کرده باشید که بخش اعظم وسایل‌تان “کهنه” شده‌اند. البته مسلم است که نو یا کهنه بودن امری نسبی است. یک بار که دستگاه رایانه‌ام از کار افتاد، آن را برای تعمیر بردم. ظاهراً تعمیر آن “مقرون به صرفه” نبود، چون که پیدا کردن قطعاتی که باید تعویض می‌شدند دشوار می‌نمود و گران تمام می‌شد. مهندس تعمیرکار رایانه‌ام را که تنها پنج سال از عمرش گذشته بود متعلق به “ماقبل تاریخ” می‌دانست.

با آنکه برخی افراد سرعت تغییرات را بیش از دیگران لمس می‌کنند، آنچه مسلم است این است که یکی از ویژگی‌های بارز جامعه امروز تغییر سریع است. البته، میل و اشتیاق به

امروزی بودن چیز تازه‌ای نیست – گفتمان “پیشرفت” دیرزمانی است که با ماست. اما اینکه ما چه درکی از پیشرفت داریم و امروزی بودن چه معنایی برای ما دارد، یا برعکس، اینکه “عقب‌ماندن از زمانه” یعنی چه، اکنون شکل‌های مختلفی به خود گرفته است. علاوه بر این، تلقی یا برداشت از حرکت کردن پابه‌پای تحولات و عقب‌نماندن نیز شکل‌هایی بسیار متفاوت و گسترده یافته. اما این طور هم نیست که هیچ‌کس با این‌گونه تلقی‌ها یا برداشت‌ها مخالفتی نداشته باشد. شما ممکن است این احساس را داشته باشید که داشتن فن‌آوری‌های نوین در خانه از ضروریات است – آگهی‌های تبلیغاتی درباره آخرین دی‌وی‌دی‌ها (لوح‌های فشرده تصویری) ممکن است این حس را در شما پدید آورده باشد. یا ممکن است حس کنید که این فن‌آوری‌ها و آگهی‌هایی که درباره آنها پخش می‌شود به کلی با زندگی روزمره‌تان بی‌ربط است. در هر یک از این دو صورت، این افکار نشانه اهمیت تأثیر متقابل فرهنگ، بازنمایی و هویت‌هاست که در پیرامون فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی شکل می‌گیرند. علاوه بر این، فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی گسترش و اشاعه فرهنگ را تسهیل می‌سازند – و آن هم نه با صدور امریه و حکم و فرمان یا تبلیغات بلکه به واسطه اهمیت یافتن آن یا اعمال و کردارهای بازنمودگرانه. این اعمال یا کردارها به بخش مهمی از وجه مادی زندگی شکل می‌بخشند که هویت‌ها به واسطه آنها ساخته و بیان می‌شوند.

در این فصل ما برخی از مفاهیم اصلی در بحث درباره فرهنگ، بازنمایی و هویت را معرفی و درباره برخی پژوهش‌های خاص که در این زمینه صورت گرفته صحبت می‌کنیم. در ضمن به ارزیابی روش‌های پژوهشی‌شان هم می‌پردازیم. بخش بعدی با شرح و تفصیل بیشتری به رابطه میان فرهنگ، بازنمایی و هویت می‌پردازد و درآمدی است بر موردپژوهی‌هایی که در پی آن می‌آیند.

۲. فرهنگ، بازنمایی، و هویت

در علوم اجتماعی واژه “فرهنگ” در گسترده‌ترین معنی‌اش به کار می‌رود که ناظر است بر «هر آنچه در “شیوه زندگی” مردم، جوامع، کشورها یا گروه‌های اجتماعی از دیگران متمایز است» (Hall, 1997a, p. 2). از جمله، ارزش‌ها و معانی مشترک یک گروه یا یک جامعه. هویت و فرهنگ سخت و در هم تنیده و به هم نزدیک‌اند. مانوئل کستلر می‌گوید:

در ساختن هویت مواد و مصالح مختلف از منابع مختلف به کار گرفته می‌شود، از تاریخ، از جغرافیا، از

زیست‌شناسی، از نهادهای تولید و بازتولید، از خاطره‌های جمعی، و نیز از تخیلات و تصورات فردی، از دستگاه‌های قدرت و از مکاشفات دینی. اما افراد، گروه‌های اجتماعی، و جوامع همه این مصالح را، بر طبق تعینات اجتماعی و طرح‌های فرهنگی‌شان که ریشه در ساختار اجتماعی‌شان دارد، بازپردازی می‌کنند و معانی تازه‌ای بدان‌ها می‌بخشند... (Castells, 1997, p.7)

فرهنگ(های) ما بر هویت‌هایمان تأثیر می‌گذارند – یعنی بر اینکه ما که هستیم و که نیستیم. آن چنان‌که استیوارت هال، استاد جامعه‌شناسی می‌گوید، «فرهنگ برای متمایز و مشخص ساختن و نگاه‌داشتِ هویت‌ها و تفاوت‌ها در بین گروه‌ها به کار می‌رود» (Hall, 1997a, p.4). و تصویری از اینکه ما که هستیم و به کجا تعلق داریم به ما می‌دهد.

در توضیحاتی که دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری هویت‌های فرهنگی داده می‌شود از تمثیل زبان استفاده می‌شود. ما با درکی فطری از زبان یا معناهای فرهنگی زاده نمی‌شویم. معناهای فرهنگی از طریق و به واسطهٔ «زبان» مشترکی مرکب از اصوات و صداها، واژه‌ها، تصاویر بصری، نمادها، آداب و اطوار و مراسمی که مظهر – بازنمایانندهٔ – اندیشه‌ها و احساسات خاص‌اند به ما منتقل و آموخته می‌شوند. مفاهیم فرهنگی به‌صورت نشانه‌ها، یا نمادها، رمزگذاری می‌شوند (به صورت علائم رمزی درمی‌آیند) که می‌توان آنها را همچون هر زبان دیگر خواند و درک مشترک ما را از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم شکل می‌دهند و به واسطهٔ آنها به خودمان همچون وابستگان به یک فرهنگ خاص هویت می‌بخشیم.

البته این نوع نگرش به فرهنگ نگرشی ایستاست. گویی که فرهنگ امری ثابت و بدون تغییر است و بازنمایی‌ها و برداشت‌ها بازتاب‌دهندهٔ واقعیتی پذیرفته شده‌اند و گویی که یک تسمهٔ نقالهٔ بی‌وقفه معناها را از یک نسل به نسل دیگر یا از یک خرده‌فرهنگ به خرده‌فرهنگی دیگر منتقل می‌سازند بی‌آنکه کوچک‌ترین سوء فهم یا سوء تعبیری در درک از آنها پدید آید. دیدگاه متقابل این دیدگاه هم بازنمایی‌ها را به قدری پرابهام و چندپهلوی و متغیر قلمداد می‌کند – و آن‌قدر دغدغهٔ ساختار فرهنگ و بازتاب‌های آن را دارد – که آن را عنصر اصلی تغییر اجتماعی به شمار می‌آورد. همهٔ ما به واسطهٔ تولید یا مصرف محصولات رسانه‌های گروهی و استفاده از فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی درگیر «کردارها/اعمال بازنمودگرا» هستیم. استیوارت هال توضیح می‌دهد، که بر طبق این دیدگاه، رسانه‌ها، که واسطهٔ انتقال معناها هستند، مجراهایی خنثی نیستند که تنها در فرستادن و انتقال جریان اطلاعات دخیل باشند بلکه خود آنها در تولید دانش فرهنگی نقش دارند. باید به یاد داشته

باشیم که: «معناها هم هر جاکه ما خودمان را در آنها و به واسطه آنها بیان کنیم یا به کارشان گیریم و "اشیاء" فرهنگی را مصرف یا از آن خود کنیم تولید می‌شوند؛ یعنی وقتی که ما آنها را در اعمال و کردارها و مناسک هر روزه زندگی روزانه‌مان ادغام کنیم و به این ترتیب به آنها ارزش یا اهمیت ببخشیم» (Hall, 1997a, p.3).

برخی از صاحب‌نظران نقش فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی را در جریان پخش و انتشار و اشاعه و کنترل بازنمایی‌ها و معناهای فرهنگی بسیار نافذ و مؤثر می‌دانند. هال (Hall, 1997b) نشان می‌دهد که کردارهای بازنمایاننده بی‌هدف و تصادفی نیستند بلکه بخشی از "سیاست بازنمایی" اند که گروه‌های مختلف، به کمک آن، با معناها به معارضة و مخالفت می‌پردازند. از نظر تاریخی، بازنمایی "دیگری" (تعبیری نه چندان دقیق برای توصیف گروه‌های غیرمسلط و کمتر قدرتمند) در عین حال هم نشانگر و هم یاری‌دهنده به ساخته شدن اندیشه‌هایی است مثل پست‌تر بودن برخی از نژادها که مبتنی بر قالب‌های از پیش ساخته ذهنی و منفی هستند. اما روش‌های متقابلی هم وجود دارد که می‌توان آنها را در تغییر رمز تصاویر منفی و نشان دادن معناهای مثبت تازه بر جای آنها به کار گرفت. نمونه خوبی که می‌توان از آن یادکرد برداشت تازه‌ای بود که فعالان جنبش حقوق مدنی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در ایالات متحد از واژه "سیاه" ارائه کردند - واژه‌ای که در غرب ایالات متحد، که سفیدپوستان در آن اکثریت داشتند، تداعی‌گر معنایی منفی بود. آنها برای مقابله با دلالت‌های معنایی پیشین، شعار "سیاه زیباست" را رواج دادند و آن را در راه‌پیمایی‌هایشان، که به منظور قدرت بخشیدن به گروه‌های پیشرو و ضدنژادگرایی بر پا می‌کردند، فریاد زدند. این مثال نشان می‌دهد که بازنمایی‌ها، و به طور گسترده‌تر فرهنگ، نه غیر قابل نفوذ است و نه ایستا و تغییرناپذیر. بازنمایی‌ها را می‌توان مورد (باز) تفسیر قرار داد و فرهنگ‌ها را می‌توان تغییر داد. برای مطالعه و بررسی اندیشه‌هایی که مطرح شد و برای تحلیل دقیق‌تر تأثیر فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی و کردارهای بازنمایانه بر فرهنگ و هویت ما باید برخی از پژوهش‌ها را که دانشمندان علوم اجتماعی انجام داده‌اند از نظر بگذرانیم و به ارزیابی یافته‌ها و روش‌های ایشان بپردازیم. در بخش بعد نگاهی به گونه‌های خاص‌تر بازنمایی می‌اندازیم و به این نکته می‌پردازیم که پژوهشگران چگونه باید "کردارهای دلالت‌گرانه (معنارسان)" را موضوع مورد پژوهش قرار دهند.

- فرهنگ، به معنای وسیع کلمه، را می‌توان “شیوه زندگی” هم تعریف کرد.
- هویت به واسطه رشته‌ای از تجربیات فرهنگی، شامل تجربیات ما از بازنمایی‌های مختلف، شکل می‌گیرد.
- بازنمایی‌ها و مجراهایی که بازنمایی‌ها از طریق آنها منتقل می‌گردند خنثی و بی‌طرف نیستند.
- بازنمایی‌ها ممکن است در خدمت منافع گروهی خاص و علیه دیگران باشد.
- “سیاست بازنمایی” (اصطلاحی که استیوارت هال آن را به کار می‌برد) بدان معناست که در میان گروه‌ها و در بین فرهنگ‌ها، مبارزه‌ای بر سر معنابخشیدن در جریان است.

۳. کردارهای دلالت‌گرانه و تحلیل‌های متنی

نشانه‌شناسی کانون تحلیل متنی است. نشانه‌شناسی “دانش نشانه‌ها”ست. توجه اصلی نشانه‌شناسان معطوف است به اینکه معناها چگونه به واسطه زبان ساخته می‌شوند. فردینان سوسور، بنیان‌گذار اروپایی نشانه‌شناسی، می‌گوید نشانه اصلی‌ترین جزء درک معناهاست. یک نشانه خود از دو جزء تشکیل یافته است: *دال* و *مدلول*. برای مثال یک کلاه را در نظر آورید. شکل نوشتاری (“ک-ل-ا-ه”) یا آوای گفتاری آن (“ک-ل-ا-ه”) *دال* آند، و تصویری که از این واژه در سر داریم *مدلول* (و آنچه از ترکیب این دو به دست می‌آید “نشانه”). اگر در وسط صحرای آریزونا یک زن را سوار بر یک اسب ببینیم و بگوییم «من از کلاه گاوچرانی او خوشم می‌آید»، دقیقاً به همان چیزی اشاره کرده‌ایم که سوسور به آن “مرجع” می‌گفت. مرجع شیئی در جهان بیرون از ماست که یک نشانه مفروض به آن ارجاع می‌دهد. نکته مهم این است که نشانه به طور طبیعی پدید نمی‌آید؛ نشانه چیزی اختیار شده (یا به اصطلاح “دل‌خواهی”) است که از طریق قرارهای فرهنگی، بر سر آن توافق می‌شود. مثلاً در زبان انگلیسی به “کلاه”، “hat” گفته می‌شود و در زبان ایتالیایی “cappello”. اما این هنوز همه ماجرا نیست؛ زیرا نشانه تنها یک نشانه نیست. کلاه گاوچرانی آن زن سوار بر اسب چیزهایی بیش از آنکه او آن کلاه را بر سرش گذاشته تا از نور خورشید در امان بماند به ما می‌گوید. *دالت صریح* کلاه فقط همین است: شیئی که بر سر گذاشته می‌شود تا شخص را از آزار نور خورشید در امان بدارد. اما *دالت ضمنی* آن چیزی بیش از اینهاست.

حالا یک کلاه کابویی خاص‌تر را در نظر بگیرید، کلاهی که سفید است و بر سر یک بازیگر فیلم‌های وسترن است. این کلاه، یا بهتر است بگوییم دلالت‌ضمنی آن، چیزهای زیادی به ما درباره آن شخصیت می‌گوید. شخصیتی که کلاه سفید گاوچرانی بر سر گذاشته آدم خوبی است. برعکس، شخصیت‌هایی که کلاه سیاه گاوچرانی بر سر می‌گذارند چندان خوب نیستند.

اما هنوز چیزهایی دیگری هم هست، چون که ما اکنون وارد بررسی آداب و قواعد یک گونه خاص از فیلم‌های سینما شده‌ایم. بی‌آنکه بخواهیم وارد جزئیات شویم، در این مورد می‌بینیم که تمایز آدم خوبه / آدم بده آشکار است نه به دلیل که آدم‌های خوب "واقعی" کلاه سفید بر سر می‌گذارند، بلکه به این دلیل که قواعد و قراردادهای فیلم‌های وسترن هالیوودی به ما می‌گویند که چنین است. تولیدکنندگان این گونه از فیلم‌ها (کارگردانان، فیلم‌نامه‌نویسان و غیره) آگاه‌اند که تماشاگران چنین فیلم‌هایی قادر به "خواندن" این قواعد و قراردادهای هستند، و بنابراین، این فیلم‌ها را تولید می‌کنند. به سخن دیگر، تولیدکنندگان این فیلم‌ها با استفاده از صورت‌های خلاصه‌شده‌ای مثل "کلاه سفید = آدم خوبه" پیام فیلم‌هایشان را به تماشاگران‌شان که می‌دانند آنها را خوب درک می‌کنند القاء می‌کنند. در این مورد خاص، دلالت‌ضمنی کلاه سفید از یک لایه عمیق‌تر معنایی در فرهنگ غربی برداشت شده است. تداعی‌های معنایی دیگر "سفیدی" عبارت‌اند از: خلوص، پاکی، و درست‌کاری و راست‌کرداری. اما فقط آدم خوب‌ها کلاه سفید بر سر نمی‌گذارند. وقتی که خوب به رنگ سفید و گاوچران فیلم وسترن هالیوودی فکر کنیم تداعی‌های معنایی دیگری به نظرمان می‌رسد که با تداعی‌های لباس سفیدی که یک زن در جشن ازدواج‌اش می‌پوشد تفاوت دارد. سفیدی در هر دو مثال به طور ضمنی بر خلوص و پاکی دلالت دارد، اما خلوص و پاکی یک عروس با خلوص و پاکی یک گاوچران تفاوت دارد. به طور قطع و یقین این تفاوت مربوط است به برداشت‌های خاص فرهنگی از جنسیت و گرایش‌های جنسی و زمینه‌ای که لباس سفیدرنگ در آن پوشیده می‌شود.

دلالت برآیند و باز-نمایاننده مجموعه‌ای گسترده از مفروض‌ها یا مطلوب‌های فرهنگی است. آنجا که دلالت‌ها به طور قاعده‌مند - یا بر طبق رسم و رسوم - تأیید و تثبیت شده باشند، پذیرفته شده، هنجارین، و طبیعی‌اند. البته باید افزود که در برخی موارد این دلالت‌ها تجویزی یا دستوری‌اند. عجیب اینکه سفیدی همچنین به واسطه متضاد خودش تعریف

می‌شود: سفیدی چیزی است که «سیاهی نباشد». این دوگانی به راهی بدل می‌شود که به واسطه آن هم سفیدی معنی می‌شود و هم «متضاد» اش، سیاهی – سفید/سیاه، و دلالت‌های ضمنی دوگانه ممکنه که از آنها برمی‌آید: خوب/بد، پاک/ناپاک و غیره. ما خیلی سریع از مشاهداتی ساده درباره استفاده از رنگ به مجموعه‌هایی معنایی رسیدیم که از لحاظ فرهنگی عمیقاً ذهنی، اختیاری و مهم‌اند. دوگان‌های مطرح شده خنثی نیستند، این دوگانی‌ها مجموعه‌هایی خاص از اندیشه‌ها را که اغلب به قیمت نادیده گذاردن دیگران، در خدمت عده‌ای هستند بازتاب می‌دهند و به ساخته شدن‌شان کمک می‌کنند.

معناها، در اغلب موارد، بر ساخته زنجیره‌ای از بازتمایی هستند، و همه آنها را هم به آسانی کلاه سفید گاوچران نمی‌شود بلافاصله خواند و فهمید. معناها به واسطه و از طریق فرهنگ و به طرق بسیار پیچیده انتشار و اشاعه می‌یابند؛ این طرق بازتابی است از سنت‌های تاریخی زیر تأثیر شرایط و اتفاقات خاص در زمان‌ها و مکان‌های خاص. و به این ترتیب است که مضامین یا اندیشه‌های معین رواج خاص می‌یابند.

بنا به گفته رولان بارت، نظریه پرداز فرهنگی، بخشی از فرهنگ‌پذیری ما مستلزم پذیرش چیزی است که او «اسطوره» می‌نامد (Barthes, 1972). در نظر بارت، برخلاف برداشت فرهنگ‌های غربی عمدتاً مسیحی، اسطوره مطلقاً «غیرحقیقی» یا «باورهای غلط» نیست. بلکه اسطوره‌ها داستان‌هایی‌اند نشان‌دهنده «حقیقت». اسطوره‌ها حاملان اندیشه‌های فرهنگی‌اند. بارت می‌گوید:

نشانه‌شناسی به ما آموخته است که اسطوره‌ها وظیفه توجیه طبیعی بودن قصد و منظوری تاریخی را بر عهده دارند و به پیشامد و احتمال ظاهری ابدی می‌بخشند... آنچه جهان به اسطوره‌ها می‌بخشد واقعیت تاریخی و معین است... به طریقی که بشر قادر به تولید یا استفاده از آن باشد؛ و آنچه اسطوره در عوض به جهان می‌بخشد تصور فطری یا طبیعی بودن آن واقعیت است.

(Barthes, 1972, p. 142)

بارت علاقه‌مند بود ببیند که چگونه می‌شود بازنمایی‌های عامه‌پسند در روزنامه‌ها و مجله‌ها و آگهی‌های تجاری و تبلیغات را، که اسطوره‌های فرهنگی ما هستند، با استفاده از نشانه‌شناسی‌ای عمیقاً تفسیرگرا، موضوع تحلیل متنی قرار داد. منظور او از «متن» تنها کلمات نوشته شده یا متون درسی نیست، بلکه او مناسک و مراسم، فیلم‌ها، طرز لباس پوشیدن، هنر، باغچه‌آرایی، معماری، برنامه‌های تلویزیونی، مدل مو، یا آگهی‌های تجاری و تبلیغات، و

در واقع هر آنچه را که حاوی معنای فرهنگی یا نمادین باشد و قابلیت "خوانده" شدن داشته باشد، متن به حساب می‌آورد. یک تصویر یا یک شیء ساخته شده یا یک مراسم می‌تواند بسیاری چیزها در مورد فرهنگ و هویت‌های پذیرفته شده (گاوچران خوبی که کلاه سفید بر سر می‌گذارد) و یا آنچه ممکن است در مقابل رسومات و قراردادهای قرار گیرد (مثلاً عروسی که لباس نارنجی بپوشد) بازگو کند. روشن است که هول و تکان فرهنگی‌ای که مقابله نمادین با یک رسم یا عادت فرهنگی برمی‌انگیزد نه ناشی از یک شیء ساخته بشر که ناشی از معناهای (اختیار شده، اما نیرومندی) است که مقابله مزبور آکنده از آن است.

یک راه تا حدی متفاوت اندیشیدن درباره کردارهای دلالت‌گرانه، توجه کردن به بازنمایی‌ها، هویت‌ها، و فرهنگ در قالب "گفتمان" است. میشل فوکو، فیلسوف و تاریخ‌نگار رازورز، مفهوم گفتمان را همچون بخشی از تلاش‌اش برای فرارفتن از آنچه او آنها را پژوهش‌های کم‌عمق و بی‌روح و غیرتاریخی نشانه‌شناسی به شمار می‌آورد پروراند. فوکو بر آن بود که پژوهش در معناها ضرورتاً پژوهشی در مبارزه به منزله معنا، یا دانش است که کاملاً با قدرت مرتبط است.

فوکو اصطلاح "گفتمان" را به طرز تازه‌ای به کار برد و نه به معنای مرسوم آن در زبان‌شناسی که عبارت باشد از «قطعات به هم پیوسته نوشتار یا گفتار» (Hall, 1997a, p. 44). دغدغه او زبان بود و قطعاً، آن‌گونه که هال می‌گوید، حس می‌کرد: «گفتمان به واسطه زبان به تولید دانش می‌پردازد. لیکن... از آنجا که همه کردارهای اجتماعی دربردارنده معنایی هستند و معناها بر آنچه ما می‌کنیم تأثیر می‌گذارند و بدان شکل می‌بخشند - رفتارهای ما - و همه کردارها یک وجه یا جنبه گفتمانی دارند» (Hall, 1992, p. 291).

به سخن دیگر، گفتمان‌ها، یا شیوه‌های اندیشیدن و بودن، در همه کردارهای اجتماعی و فرهنگی حاضراند. گفتمان‌های خاصی در دوره‌های خاص تاریخی رواج و تداول بیشتری می‌یابند.

فوکو به‌ویژه متوجه طرقی بود که در طی زمان دیوانگی، مجازات و جنسیت را موضوع گفتمان‌های متفاوت و مختلف قرار داده بودند. مثلاً، مجازات در دوره‌های مختلف تاریخی، مورد قضاوت کلیسا/خدا، کیفرهای جماعت‌های محلی و متخصصان جرم و بزه، نظیر پلیس و قانون‌گذاران دولتی، قرار گرفته بود (Foucault, 1997). در هر زمان، هر یک از این گروه‌ها، به گونه‌ای ظاهر می‌شوند که گویی حقی طبیعی برای مجازات مجرمان برعهده دارند. البته هر

یک از این گروه‌ها برای خود تعریفی از جرم و مجرم بودن داشتند و درصدد یافتن شکل‌های گوناگون تنبیه و تأدیب مجرمان بودند. فوکو اینجابه‌جایی‌ها را به تغییر نظام‌های گفتمانی نسبت می‌دهد. امروزه هم گفتمان‌های گونه‌گونی وجود دارند که معناها و کردارهای معنادار را می‌سازند اما تنها برخی‌شان از قدرت ویژه‌ای برخوردار یا فراگیر و غالب‌اند.

ستایش همگانی از فن‌آوری‌های نوین را در نظر آورید. فن‌آوری با نگاهی مثبت به پیشرفت و ترقی و مدرن بودن مربوط و متصل دانسته می‌شود. از یک منظر، که ممکن است قدری مبتذل و پیش پا افتاده به نظر برسد، به توانایی‌ها و ظرفیت‌های فن‌آوری‌های نوین همچون چیزی عموماً خوب نگریسته می‌شود: ما خوش می‌داریم که دستگاه‌ها و ابزارهای تازه، تلفن و رایانه داشته باشیم و یا همه چیز خودکار باشد. مهم‌تر اینکه این خواست به سیاست‌ها و خط‌مشی‌های دولت‌ها هم راه یافته که عموماً در آنها فن‌آوری‌های نوین به فن‌آوری‌های کهنه‌تر ترجیح دارند. گفتمان شیوه‌هایی را توصیف می‌کند که اندیشه‌ها یا رفتارهای خاص به قدرت یا اقتدار لازمی دست می‌یابند که در یک برهه از زمان یا در یک مقطع تاریخی خاص همچون امری طبیعی پذیرفته می‌شوند. البته، همان‌گونه که پیش از این گفته شد، فوکو دانش را همچون چیزی می‌دید که موجودیت‌اش به مبارزه بستگی دارد. ممکن است گفتمان‌های خاص قدرتمند یا نافذ و فراگیر باشند، اما هرگز مطلق یا پایدار نیستند. دلیل این امر آن است که تغییرات اجتماعی و فرهنگی ناگزیر کار را به مبارزه و معارضة با گفتمان‌های غالب می‌کشاند. فوکو می‌گوید که بذره‌های ضد گفتمان در دل هر گفتمان نهفته است. آن گونه که مخالفان فن‌آوری‌های جدید و گروه‌های طرفدار فن‌آوری‌های جایگزین استدلال می‌کنند، فن‌آوری‌های نوین الزاماً و ضرورتاً چیزهای خوبی نیستند – نگرانی از بابت بیکاران یا محیط زیست ممکن است مانع ستایش همگان از فواید فن‌آوری‌ها(ی نوین) باشد. اینها گفتمان‌هایی رقیب‌اند (که به حق داشتن کار یا به محیط زیست می‌پردازند) و به ستیزه با گفتمان‌های (فعلاً مسلط) که فن‌آوری‌های نوین را ارجح و ممتاز می‌شمارند برخاسته‌اند.

کار عملی ۲.۵

با استفاده از ابزار تحلیل متنی که پیش از این شرح و معرفی شدند، آگهی تبلیغاتی‌ای را که در شکل ۱.۵ نشان داده شده بررسی کنید.

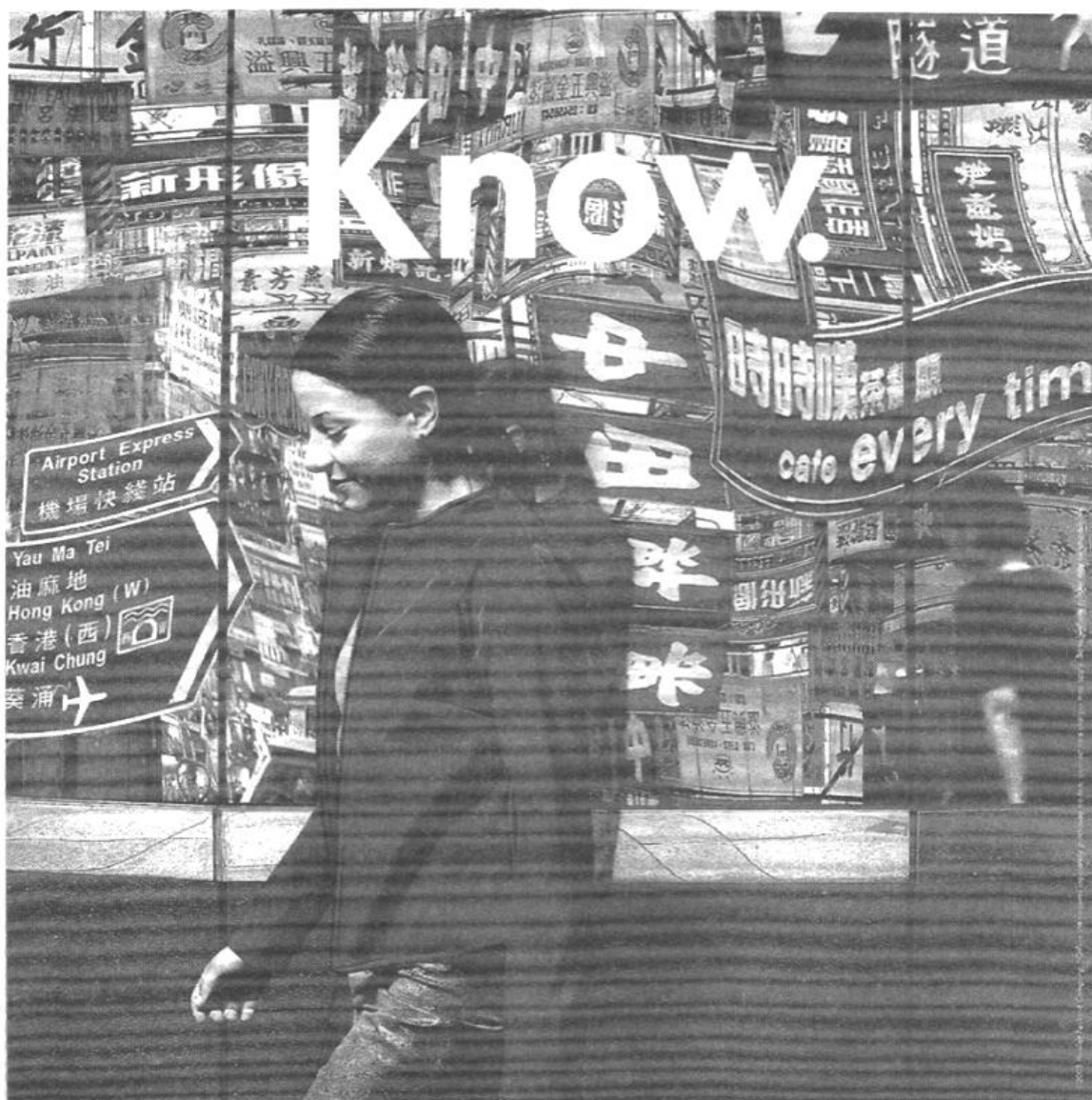
- دال کدام است؟
- مدلول کدام است؟
- دلالت صریح تصویر و متن زیر آن چیست؟
- به نظر شما دلالت ضمنی آن چیست؟
- آیا این آگهی تجاری به «کار» اسطوره‌سازی هم پرداخته است؟
- کدام مضامین گفتمانی احتمالاً در ساختن این آگهی به کار گرفته شده است؟

نقد و نظر

این آگهی که از ضمیمه آخر هفته یکی از روزنامه‌های بزرگ گرفته شده حاوی چندین عنصر است. با در نظر داشتن این نکته ما می‌توانیم یک تحلیل متنی از برخی ویژگی‌های اصلی این آگهی به دست دهیم.

تصویر اصلی زنی است در حال عبور از مقابل درهای شیشه‌ای بسیار شفاف که نشانه‌های خیابان یک شهر شلوغ، هنگ‌کنگ، در آن انعکاس یافته. متن نوشتاری تنها یک کلمه است (know = بدان)؛ این در حالی است که در متن خبری زیر تصویر رشته‌ای از موارد ردیف شده که خواننده یا شخصیت مرکزی تصویر احتمالاً میل دارد که بداند. دال، در ابتدایی‌ترین سطح خود، کاغذ و چاپ آگهی است که به شکل یک رشته از تصاویر در کنار هم قرار داده شده. مدلول هم، باز هم البته در ابتدایی‌ترین سطح، زن و محیط اطراف اوست که شامل تصاویر، متن‌ها و فضاها می‌شود – آگهی. از لحاظ دلالت‌های صریح بسیار ابتدایی، زنی را می‌بینیم که در حال عبور از یکی از خیابان‌های به‌ظاهر شلوغ هنگ‌کنگ است. در تصویر سرخ‌های متعددی داده می‌شود که فکر کنیم او در هنگ‌کنگ است. او لبخند می‌زند و آرام است؛ حال آنکه اطراف‌اش پوشیده و مملو از تصاویری است گویای احتمال بسیار زیاد سردرگم شدن. به یقین آگهی می‌خواهد به طور ضمنی به ما بگوید که آرامش او ناشی از «دانستن» است و اینکه دانستن او بر اثر استفاده از رایانه جیبی حاصل شده.

از لحاظ اسطوره‌سازی یا گفتمانی، این آگهی بسیار جالب توجه است. او زنی است بسیار جوان و معنای ضمنی تصویر او این است که برای دانستن الزاماً نباید تجربه یک آدم مسن را داشت. این یک بازی با اسطوره سن و سال و دانایی است: یعنی حقیقت این شده است که امروزه جوانان منبع دانش‌اند، دانش صرفاً مستلزم در اختیار داشتن فن‌آوری مناسب است.



know where to get the train to Shanghai.
know about 100,000 phone numbers.
know the sound of your baby's laughter.
Know you can read and respond to e-mail from Hangzhou
know millions of websites.
know people, places, things.
know the new HP Jornada Pocket PC.

Know more. Digital information from hp. www.hp.com
www.hp.co.uk

شکل ۱.۵ آگهی تبلیغاتی برای رایانه جیبی جورنادا

گذشته از این، دانش در سطح جهانی، به بیش‌نیازی بسیار مهم بدل شده است: در هر جای جهان که باشیم نیاز داریم که با زیرساخت اطلاعات جهانی مرتبط و به آن متصل باشیم. پس این آگهی همچنین درباره عصر اطلاعات جهانی و یاد گرفتنِ چگونگیِ عمل در آن در ورای محدودیت‌های فرهنگی پذیرفته شده است. یک عنصر مهم از گفتمان این تصویر فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی را برجسته می‌سازد: اینکه آنها کلید دروازه‌های جهان بزرگ‌تراند. احتمالاً همه ما، به واسطه مباحث گوناگون فرهنگی و سیاسی، با این گفتمان راجع به ارتباط میان فن‌آوری‌های نوین و برخوردار شدن از امنیت خاطر در جهان آشنا هستیم. این امنیت خاطر قطعاً با مسابقه تسلیحاتی (برای تأمین امنیت ملی) تحقق می‌یابد و یکی از بخش‌های اصلی مباحث در نظام‌های آموزش عالی است که به گونه‌ای فزاینده در حال جهانی شدن است (امنیت فردی یا نهادی). در اصطلاح فوکویی، شواهد و قرائن این گفتمان در رشته‌ای از موضوع‌های مختلف گویای وجود یک صورت‌بندی گفتمانی است. این آگهی فکرهای دیگری را هم به ذهن می‌آورد. آن زن دیگر در آگهی «چه می‌کند»؟ ممکن است بگوییم «خنده بچه» به ظاهر با باقی اقلام فهرست «چیزهایی برای دانستن» جور در نمی‌آید. خوانش‌های دیگر احتمالاً راجع به این است که این آگهی بیست‌ترین بهره را از این واقعیت گرفته که شخصیت اصلی زن است و ممکن است استنباط‌های دیگری نیز بتوان از این واقعیت کرد که اکثریت نخستین کاربران فن‌آوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی مردان جوان‌اند. دیگران ممکن است توجه‌شان بیشتر به قلم حروفی که در آگهی به کار گرفته شده جلب شود یا به غیر واقعی بودن شیوه انعکاس حروف در آینه (برای مثال، اینکه کلمات انگلیسی از روبه‌رو نمایش داده شده‌اند و نه به گونه انعکاس یافته در آینه).

برای آنکه یک آگهی برای آگهی‌دهنده «کارگر» افتد دلالت‌های ضمنی که از آن استنباط می‌شود باید همانی باشد که آگهی‌دهنده قصد نشان دادن‌اش را داشته. جالب اینکه، با آنکه این اصل ماجراست، اما همیشه محقق نمی‌شود. بسیار محتمل است که اختلاف در زمینه‌ها و پیشینه‌های فرهنگی، نگرش‌ها و گرایش‌ها و انتظارات بر تفسیرهایی که از یک آگهی می‌شود تأثیر بگذارند: ذهنیت‌ها یا جایگاه‌های هویتی مختلف خوانش‌های مختلف پدید می‌آورند؛ یعنی اینکه برخی از خوانش‌ها به نسبت متقاعدکننده‌تر یا پذیرفتنی‌تراند. این قابلیت قبول یا موجه بودن در پژوهش اجتماعی بسیار مهم و اساسی است. پژوهشگران نه تنها باید با احتیاط

و دقت به کار خود بپردازند بلکه همچنین باید دیگران را در مورد منطقی و منسجم بودن استدلال‌هایشان متقاعد کنند.

این نکته درباره محدودیت‌هایی که تحلیل‌های متنی به‌عنوان روش پژوهش دارند، موضوعاتی را که در فصل سوم مطرح شد با قوت بیشتر پیش می‌کشد:

- پژوهشگر در خواندن متن، که تفسیری ذهنی است، نقش مبتکرانه یا غیرمنفعل دارد. این امر مشکلاتی را در مورد ادعای احتمالی اعتبار و روایی پیش می‌کشد.
- تحلیل‌های متنی، در جاهایی که احتمالاً می‌توان بیش از یک خوانش یا تفسیر به‌دست داد، به کار خوانش رمزهای پیچیده بازنمایی‌ها می‌آیند، گیرم با قابلیت‌های قبولی بسیار مختلف.
- تحلیل تفسیرهای یک متن واحد توسط خوانندگان خاص دلیلی برای ادعای قابلیت تعمیم یا جامعیت یافته‌های پژوهش به دست نمی‌دهد.

نکته دیگر اینکه، تحلیل‌های متنی اغلب همچون بخشی از یک پژوهش گسترده‌تر به کار می‌روند که برآمده از یک دیدگاه نظری خاص است. دیدگاه‌های انتقادی نظیر فمینیسم یا مارکسیسم ممکن است روش‌های تفسیرگرایانه را در بافت یا زمینه نظری پدرسالاری یا سرمایه‌سالاری به کار گیرند که پرسش‌های مهمی را درباره رابطه نظریه و داده پیش می‌کشد: داده‌ها صرفاً می‌توانند چارچوب‌های پیش‌اندیشیده را توضیح دهند. به همین دلیل ارزیابی تحلیل‌های متنی از لحاظ اعتبار و روایی دشوار است. هنگامی که یک – یا چند – متن تحلیل شوند جامعیت نیز کم خواهد بود. تحلیل‌های متنی را بیشتر می‌توان از لحاظ انسجام داشتن یا نداشتن بررسی کرد: اینکه آیا تحلیل‌ها متقاعد کننده و پذیرفتنی‌اند یا استدلال‌هایشان دقیق است یا نه.

به رغم اینکه تحلیل‌های متنی روشی است که در علوم اجتماعی محدودیت‌هایی دارد، اما برای پژوهشگرانی که علاقه‌منداند بدانند بازنمایی‌ها در یک فرهنگ چه معنایی دارند اهمیت دارد. البته این روش هم مشکلاتی دارد. اینکه گفته می‌شود پاسخ درست و نادرست وجود ندارد به این معنی است که اگرچه ممکن است یک خوانش پذیرفتنی‌تر از خوانش دیگر باشد، هیچ دلیل و مدرکی برای اثبات درستی هیچ‌یک وجود ندارد. از منظر علم اجتماعی اثبات‌گرا این حد از تفسیر ناپذیرفتنی است. سایر دیدگاه‌های علوم اجتماعی هم البته تحلیل‌ها و داده‌های کیفی را ترجیح می‌دهند زیرا نگرشی ژرف در زمینه فرهنگ و معنا به دست می‌دهند.

اهمیت این نکته در این است که ذهنیت نهفته در پس تحلیل متنی فرض را بر این می‌گذارد که بازنمایی‌ها صرفاً بازتاب‌دهنده فرهنگ‌هایی نیستند که در آنها حک شده‌اند، بلکه همچنین سازنده فرهنگ هم هستند. به سخن دیگر، بازنمایی‌ها صرفاً نمایش جهان بیرونی نیستند که منتظر کشف شدن باشد. باز-نمایی‌ها، به حیث باز نمودگری‌شان، بخشی از نوشتن و بازنوشتن جهان‌اند. اگر به شیوه‌ای متفاوت در این باره فکر کنیم درمی‌یابیم که بازنمایی‌ها به مثابه اجزای سازنده فرهنگ در عین حال به ساخته شدن ما به مثابه اجزای گفتمان کمک می‌کنند. و به همین دلیل است که می‌توان بازنمایی را به هویت ربط داد. بنابراین، کاری که دست در کاران آگهی‌های تجاری و تبلیغات، تولیدکنندگان فیلم، راهبران مد و دیگرانی که در کار و کسب تفسیر و انتشار فرهنگ‌اند - میانجی‌های فرهنگی - می‌کنند، تولید یا خلق موقعیت‌ها و جایگاه‌های مختلف هویتی است. برخی از نظریه‌پردازان بر قدرت رسانه‌ها در خلق و تولید بازنمایی‌هایی که به صورت گفتمانی عمل می‌کنند تأکید می‌گذارند - یعنی حد گذاشتن و تعیین اینکه، چگونه به فرهنگ‌مان و به خودمان بیندیشیم.

البته، و در عین حال، باید مراقب بود که در قدرت میانجی‌های فرهنگی مبالغه نشود. ابزار تفسیر شباهت بسیار زیادی با ابزار تولید دارند: کار اصلی هر دوی اینها ساختن معناست. در سال‌های اخیر نه تنها در نقش و عملکرد میانجی‌های فرهنگی به نفع رسانه‌های گروهی افزایشی ناگهانی پدید آمده، بلکه همچنین اینان به نفع "اعمال و کردارهای مخالف" نیز عمل کرده‌اند (از برای نمونه، نک. Adbusters.org). قدر مسلم اینکه علوم اجتماعی در فهم اعمال و کردارهای مهمی که خوانش و تولید معناهای فرهنگی را ممکن می‌سازند مشارکت فعال دارد.

- نشانه‌ها اختیاری ("دل‌خواهی") اند؛ و براساس قواعد و قراردادهای شکل می‌گیرند.
- دلالت‌ها نیرومنداند و به شکل گرفتن و تعیین کردن آنچه "هنجارین" یا "طبیعی" است کمک می‌کنند.
- معناها ثابت و لایتغیر نیستند - در طی زمان تغییر می‌کنند و ممکن است در زمینه‌ها یا بافت‌های مختلف تعبیر و تفاسیر مختلفی از آنها کرد.
- بازنمایی‌های عامیانه ممکن است نقش ویژه یا عملکردی "اسطوره‌ای" بیابند (بارت).

- بازنمایی‌ها به صورت "گفتمانی" عمل می‌کنند (فوکو). یعنی اینکه، بازنمایی‌ها یک "زبان" ساخت‌دهنده یا ساختاربخش می‌سازند که شیوه‌هایی از اندیشیدن را ممکن و مقدور می‌سازد اما شیوه‌های دیگر را منع می‌کند.
- گفتمان‌ها در دل خود بذره‌ای ضدگفتمان را می‌پرورانند. و این تا حدی چگونگی تغییر گفتمان‌ها در طی زمان را توضیح می‌دهد.
- تحلیل‌های متنی یک راه تجزیه و تحلیل بازنمایی‌هاست که اهمیت فرهنگی بازنمایی و نیز اهمیت‌شان برای هویت‌ها را در نظر نمی‌گیرند.

۴. هویت، بازنمایی، و شبکه

تحلیل‌های متنی صرفاً یک روش تحقیق در مورد بازنمایی‌ها و معناهای آنها نیست. احتمالاً تفسیر شما از آگهی رایانه جیبی با تحلیل ما تفاوت‌هایی دارد. اگر تفسیرهای گروه وسیع‌تری را در مورد این آگهی جویا شویم، به احتمال، به رشته‌هایی از تفاسیر مختلف برخوایم خورد. ازجمله اینکه عده‌ای نیز اساساً خواهند گفت که این آگهی آنچه را که قصد رساندن‌اش را داشته نرسانده. اگرچه احتمالاً یک تفسیر، تفسیر غالب خواهد بود، اما تفاسیر متفاوت هم وجود خواهد داشت. احتمالاً یکی از یافته‌ها این خواهد بود که ویژگی‌های جمعیتی نظردهندگان با نوع تفاسیر همخوانی دارد. برای مثال، چینی‌زبانان نشانه‌های خیابانی را بهتر می‌فهمند و ابهام کمتری در تفسیر آنها خواهند داشت، حال آنکه در مورد غیر چینی‌زبانان احتمالاً برعکس است. و اینکه مثلاً توجه مردان بیشتر به آگهی جلب می‌شود و نظایر اینها. اما ما چگونه می‌توانیم بفهمیم که آدم‌های مختلفی چه درک و دریافتی از این آگهی خواهند داشت.

یک راه فهمیدن اینکه مردم چگونه می‌اندیشند و چه حسی دارند پرسیدن از خود آنان است. دانشمندان علوم اجتماعی از بسیاری جهات در چنین پژوهش‌هایی متوجه کردارهای اجتماعی جالب توجه‌ای می‌شوند: آنها علاقه صمیمانه در مردم تشخیص می‌دهند و آنان را به حرف زدن درباره خودشان ترغیب می‌کنند. البته این کار آن قدرها هم ساده نیست، اما پژوهشگران خوب با کسانی که موضوع مطالعه‌شان هستند رابطه‌ای دوستانه برقرار می‌کنند. البته این امر هم در مورد پژوهشگرانی مصداق دارد که تماس رودرروی کوتاهی با کسانی که موضوع پژوهش‌شان هستند دارند (مثل انجام پیمایش‌ها) و هم در مورد پژوهشگرانی که

انجام مطالعه‌شان مستلزم تماس مداوم روزمره و درازمدت است (مثل مواردی که پژوهش‌های قوم‌نگارانه انجام می‌شود).

مجموعه نوشته‌ها و مطالب چاپ شده درباره اینترنت و هویت روز به روز بیشتر شکوفا می‌شود. پژوهش‌های بسیار تازه درباره اجتماعات مجازی است که به واسطه رایانه تشکیل می‌شود. سایر مطالعات بر این متمرکزاند که افراد و گروه‌ها در سایر جمع‌های اینترنتی، نظیر صفحات هواداران، گروه‌های بحث و گفت‌وگو یا صفحه اصلی شخصی، چگونه خود را معرفی می‌کنند. ما دو حوزه پژوهشی را برای بررسی انتخاب کرده‌ایم: صفحه اصلی شخصی بر روی شبکه تارنمای جهانی و دامنه‌های چندکاربره.

پژوهش در مورد صفحه‌های اصلی را باید با تحلیل صورت و محتوای صفحات وب آغاز کرد. این نقطه حرکت ماست. اما به منظور رسیدن به درکی روشن‌تر از معناهای برساخته در صفحه‌های اصلی شخصی ضرورت دارد که روش‌های پژوهش را گسترش دهیم. به این منظور به کار دنیل چلندر و دیلوااین رابرتز-یانگ نظری می‌اندازیم که صفحات وب نوجوانان را مطالعه و بررسی کرده‌اند و با نویسندگان چنین پایگاه‌های اینترنتی مصاحبه‌های برخط (online) انجام داده‌اند. البته نخست، با توجه به یک مطالعه بر روی صفحه‌های اصلی شخصی که توسط پژوهشگر رسانه‌ای چارلز چونگ صورت گرفته، با رویکردی متنی به صفحه‌های اصلی نظری خواهیم انداخت.

طبق نظر چونگ «یک صفحه اصلی شخصی پایگاهی است که یک فرد (یا یک زوج یا یک خانواده) به راه می‌اندازند و حول محور شخصیت و هویت نویسنده (گان) اش شکل می‌گیرد» (Cheung, 2000, p. 44).

چونگ که در ابتدای کارش دغدغه شناسایی کردن عناصر یا ویژگی‌های مختلف یک صفحه اصلی را داشت به تعدادی (او به ما نمی‌گوید چه تعداد) از صفحه‌های اصلی دست یافته و چند مقوله یا گونه از اطلاعات شخصی که در آنها بود را مشخص ساخت؛ تقسیم‌بندی چونگ به قرار زیر است:

- روزانه‌نگاری‌ها، خاطرات، یا زندگی‌نامه‌های خودنوشت
- «توصیف» شخصیت نویسنده
- ابراز نظر درباره مسائل و موضوعات شخصی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی
- عکس‌های شخصی

- دستاوردها و جوایز دریافتی
- مکان‌های کار و زندگی
- اطلاعات درباره و پیوند (link) دادن به موضوعات مورد علاقه شخصی
- پیوند دادن به پایگاه‌های اینترنتی که دوستان، آشنایان یا اعضای خانواده نویسنده ایجاد کرده‌اند
- پیوند دادن به پایگاه‌های اینترنتی سازمان‌ها یا مدارس که نویسنده صفحه وب با آنها در ارتباط است یا بوده (Cheung, 2000, p. 44).

ارائه یک رشته از مقوله‌هایی که پژوهشگر به کمک آنها درصدد تعریف و کمی کردن علائق یا اهداف متن‌های مشابه برمی‌آید بخشی از روشی است که زیر عنوان «تحلیل محتوا» شناخته می‌شود. اگرچه این شکل از پژوهش متنی عمدتاً بر کمی کردن محتواها مبتنی است، اما همچنین مستلزم حدی از تفسیرگری هم هست. پژوهشگر در آخر کار می‌پرسد: «معنای این چیست؟» که از این مرحله به بعد تحلیل محتوا مورد تحلیل متنی کیفی‌تری قرار خواهد گرفت.

چونگ که انواع محتواهایی را که می‌شود در صفحه‌های اصلی شخصی یافت مشخص کرده، می‌گوید، در نهایت باید مترصد دریافتن این بود که صفحه‌های اصلی پایگاه‌های شخصی به منظور پاسخ گفتن به یک پرسش اصلی شکل گرفته‌اند: «چه چیز را باید روی این صفحه بگذارم؟» یا اگر بخواهیم به صورت دیگر بگوییم، این پرسش که: «باید چه وجوهی از "خودها"ی خودم را روی این صفحه نشان دهم؟» (Cheung, 2000, p. 45). صفحه‌های اصلی پایگاه‌های اینترنتی شخصی همچون وسیله‌ای برای ابراز خود و برساختن هویت عمل می‌کنند. چونگ بر آن است که وقتی به نحوه چیده شدن صفحه‌های وب دقت کنیم درمی‌یابیم که سازندگان آنها چه درک و دریافتی از «خود قابل پذیرش» خودشان داشته‌اند و به احتمال زیاد محتوای آنها را بسیار گزینش شده می‌یابیم. جالب آنکه شکل صفحات وب به گونه‌ای است که امکان نمایش خودهای بسیار متعددی را فراهم می‌آورد، زیرا می‌توان طی زمان چیزهای تازه‌ای به آن افزود یا از آن کاست. این امکان نکته مرتبطی را به ذهن می‌آورد: باید حواس‌مان باشد و خیال نکنیم شخصی که بر یک صفحه وب «می‌بینیم» شخص «واقعی» و «اصلی» است. حال آنکه شری تورکل (نک. بعد از این) می‌گوید با آنکه

بیشتر افراد در هنگام برقرار کردن ارتباط از طریق اینترنت تا حد زیادی به هویت‌های خود در "جهان واقعی" پای‌بند می‌مانند، اما همچنین ترجیح می‌دهند بر برخی وجوه خاص خودشان، که گمان می‌کنند خوشایندتر است، تأکید گذارند و جنبه‌هایی را که فکر می‌کنند کمتر جاذب است یا کم‌اهمیت جلوه می‌دهند یا اساساً حذف می‌کنند (Turkle, 1996a). فرایند این گزینش‌ها در جای خود بسیار جالب توجه است و احتمالاً نکات بسیاری را درباره هویت‌ها – و فرهنگ – ما برملا می‌سازد.

چونگ معتقد است که محتوای گزینش‌شده صفحات اصلی وب حاکی از آن است که هویت‌های ما در دوره مدرن متأخر، همان‌گونه که کستلز بر آن صحنه می‌گذارد، بیش از پیش گزینشی شده است (Castells, 1997). هویت‌های ما دیگر از ابتدا با وضعیت‌ها یا موقعیت‌های هویتی‌ای همچون سن و سال و شغل و طبقه تعریف و تعیین نمی‌شود، بلکه به هویت‌های "دورگه"‌ای بدل شده که گرچه در مقاطع معینی از زندگی‌مان به عوامل پیش گفته شده نسبت داده می‌شود، اما همچنین متکی و مبتنی شده بر هویت‌های برآمده از علائق، روابط، جنسیت، گرایش‌های جنسیتی، نژاد، ملیت، فعالیت‌های سرگرم‌کننده، عقاید سیاسی، و محل‌های زندگی‌مان؛ و اینها هم در طی زمان تغییر می‌یابند.

چونگ می‌گوید: "خود"‌های ما متشکل از هویت‌های چندگانه است و به تجربه‌های متضاد وابسته شده است». او همچنین می‌گوید: «در جامعه مدرن متأخر تقریباً ناممکن شده است که "خود"‌ی کاملاً یکپارچه، کامل و منسجم داشت؛ بلکه همه ما به داشتن خودهای ناپایدار، چندگانه و متناقض رو آورده‌ایم (Cheung, 2000, p. 45).

اما چونگ بر چه اساسی چنین ادعاهایی را مطرح می‌کند؟ او پژوهش‌اش را با بررسی تعدادی از صفحه‌های اصلی وب شروع کرده و یک تحلیل محتوای اولیه انجام داده که حاصل‌اش دست یافتن به مجموعه‌ای از مقولات و "گونه‌های" بازنمایی‌های افراد (یا خانواده‌ها) روی صفحه وب‌شان بوده است. او سپس به جزئیات برخی از این صفحات توجه کرده و تحلیل متنی به دست داده است.

کار عملی ۳.۵

به شبکه اینترنت متصل شوید و صفحه اصلی پایگاه اینترنتی یک شخص را پیدا کنید (می‌توانید این کار را با مراجعه به پایگاه‌هایی نظیر WebRing به نشانی www.webring.org انجام دهید).

- چه نکته‌ای درباره صفحه وبی که یافته‌اید جالب توجه‌تر است؟
 - نویسنده چه روش‌هایی را به کار گرفته تا شما را با وجوه مختلف هویت‌اش آشنا کند؟
 - در ساختمان آن صفحه چه شکل‌ها و شیوه‌هایی به کار گرفته شده (مثلاً، متن نوشتاری، عکس، تصویر و طرح، پیوندها)؟
 - فکر می‌کنید تا چه اندازه هویت نویسنده را دریافته‌اید؟
- همچنین می‌توانید مشخصات وبسایت خودتان را ترسیم کنید.
- چه چیزهایی را درباره خودتان در آنجا گنجانده/حذف کرده‌اید؟
 - از چه عکس‌ها، یا طرح‌هایی برای شکل دادن یا تزئین وبسایت‌تان استفاده کرده‌اید؟

نقد و نظر

یکی از صفحاتی که چونگ با جزئیات بیشتری تحلیل‌اش کرده صفحه وبی به نشانی زیر بوده است: (www.crosswinds.net/~lyndavandeneizen/HOME.htm) (تاریخ مراجعه به این پایگاه نوامبر ۲۰۰۰ بوده است). چونگ با بررسی این پایگاه دریافته که نویسنده "خودهای متناقض و چندگانه"‌ای از خود به نمایش گذاشته. او می‌گوید نویسنده این وبسایت از تعدادی "منابع بیانگر" (همچون زندگی‌نامه، یک خبرنامه، فعالیت‌هایی که سخت به آنها علاقه‌مند است، و پیوند دادن به پایگاه‌های دیگر) بهره گرفته. عناصر دیگری که باید به آنها توجه شود اینهاست: موسیقی، صدای روی تصویر، و سایر جلوه‌های صوتی و صداها، زمینه‌ای؛ بازی‌ها و بخش‌های سرگرم‌کننده دیگر؛ معرفی کتاب‌ها، اشعار یا نقل قول‌ها؛ نقاشی‌ها، طرح‌ها یا عکس‌ها. همچنین ممکن است به نحوه به کار گرفته شدن انواع مختلف گونه‌های متداول توجه و دقت کنید. مثلاً بسیاری از این گونه صفحات جوری نمایش داده می‌شوند که یادآور آلبوم‌های عکس خانوادگی است که در آن هر عکس "برای خودش قصه‌ای دارد". یا ممکن است صفحاتی را ببینید که از سبک و سیاق تنظیم و آرایش صفحه روزنامه‌های روزانه یا هفته‌نامه یا بازی‌های ساده ویدئویی الهام گرفته‌اند.

این وضع حاوی، و حاکی از، دو نکته است. نخست اینکه، آنچه ما آن را معمولاً گونه‌های پنهان و نامحسوس تلقی می‌کنیم، با درهم آمیختن فن‌آوری‌ها و صورت‌های مختلف رسانه‌های کهنه و نو، بیش از پیش با هم انطباق می‌یابند و به هم نزدیک می‌شوند. ویژگی جامعه اطلاعاتی رشد و افزایش ناگهانی گونه‌های مختلف و بارورتر شدن سریع هر یک از این

گونه‌ها توسط گونه‌های دیگر است. انواع مختلف و بسیار زیادی از "دورگه"گی از تلویزیون پدید آمده است؛ از قبیل: سریال‌های آبکی-تبلیغاتی، نمایش‌های آبکی تلویزیونی، طنزهای دراماتیک (هشدار دهنده)، برنامه‌های سرگرم‌کننده بازی-طنز، و مستندهای دوربین مخفی. چنین دورگه‌هایی، اگرچه نه دقیقاً با همان مشخصات نمایش‌های تلویزیونی در شبکه تارنمای جهان‌گستر (www) نیز دیده می‌شود.

دوم اینکه، نویسندگان صفحه‌های وب در به کار گرفتن شکل‌های مختلف رسانه‌ای و تلفیق و ترکیب متناسب آنها با محتوای صفحه‌ای وب، به نسبت ماهرتر به نظر می‌رسند. با آنکه شیوه‌های بازنمایی مختلف‌اند، توانایی بیان و انتقال اندیشه‌ها و احساس‌ها با استفاده از یک رسانه به نسبت جدید و با مقدار معین از ذکاوت و تیزهوشی کاملاً مشهود است.

البته در پژوهش چونگ خیلی روشن نمی‌شود که این صفحات وب دربردارنده چه معنایی هستند، یا هویت‌های مبتنی بر وب چه معنایی برای نویسندگان‌شان دارند؛ نویسندگان وب درک ناقصی از بازنمایی‌های فرهنگی یا اهمیت شخصی دارند. این نقص پژوهش چونگ است. پژوهش او از این نظر مفید است که توصیفات دقیقی به دست می‌دهد و مقولاتی را که بر می‌شمارد می‌توان به نحوی مؤثر در تحلیل سایر صفحه‌های وب به کار بست. مطالعات کمی او حدی از اعتبار، روایی، و جامعیت را نشان می‌دهد. اما یافته‌هایش بیشتر حدسی و فرضی است. تناسبی میان ادعاهایش در باب هویت‌های چندگانه و صفحه‌های وبی که به عنوان مثال مشخصه‌هایشان را بازگو می‌کند وجود دارد، اما تعداد مثال‌هایش کم است. صفحه‌ی وبی که به عنوان مثال ذکر کرده ممکن است نمونه خوبی از تعداد زیادی از صفحات مشابه باشد، اما ما بدون داشتن دسترسی به داده‌های چونگ یا آزمون یافته‌های او از طریق انجام پژوهشی جدید راهی برای ارزیابی آن نداریم. از لحاظ روایی و پایایی، در صورتی که این صفحات تا مدت‌های طولانی فعال باشند ممکن است کار او را الگو گرفت، اما، همان‌گونه که خود او خاطر نشان کرده، این صفحات اغلب دستخوش تغییراتی هستند. از همه مهم‌تر در این‌گونه پژوهش‌ها این است که تحلیل متنی چونگ باید از قابلیت قبول یا پذیرش برخوردار باشد. به نظر می‌رسد که نظریه‌های چونگ در مورد صفحه‌ی وبی که به عنوان مثال برگزیده، به‌خوبی عناصر سازنده آن را توضیح می‌دهند؛ یعنی قابل قبول و پذیرفتنی‌اند. البته باید بپرسیم که اگر منظور اصلی چونگ در درجه اول دریافتن معنای این صفحات وب برای

سازندگان‌اش بوده چرا به عوض صحبت کردن با خود صاحبان صفحه وب به مطالعه و بررسی بازنمایی‌های آنها پرداخته است؟ قطعاً در یک مطالعه نمی‌توان به همه چیز پرداخت و چونگ ناچار بوده که برای امکان پذیر شدن مطالعه‌اش یک روش را برگزیند که به گزینش و ترجیح روش تحلیل متنی، بر روش‌های – شاید وقت‌گیر – دیگر منجر شده؛ اما اثر این گزینش بر اعتبار وجوه کیفی‌تر مطالعه او مشهود است.

دنیل چندلر، دیگر نظریه‌پرداز رسانه‌های نوین است (که می‌توانید کارش را با مراجعه به نشانی زیر ببینید: <http://www.aber.ac.uk/media>). چندلر هم، مانند چونگ، می‌گوید که احداث یک صفحه وب شخصی صرفاً یک راه برقرار ساختن ارتباط نیست، بلکه شیوه‌ای است برای بر ساختن "خود". چندلر به کار گرفتن متناسب و خلاقانه فن‌آوری وب را همچون راهی می‌بیند در جهت قدرتمند ساختن فرد و در اختیار گرفتن تربیون. برای کسانی که اگر آن را نداشته باشند مانند دیگران بی‌صدا و نادیده می‌مانند. اما این کار بیش از آنکه صرفاً نشانگر میل نویسنده وب در به نمایش گذاردن خود در سپهر همگانی ارتباط از طریق وب باشد، این امکان را برای نویسنده وب فراهم می‌آورد که نشانه‌ها و نمادهای قلمرو همگانی را از آن خود کند و اینها را در ساختن هویت خود به خدمت گیرد.

یکی از مطالعاتی که چندلر همراه با دیلوان رابرتز-یانگ انجام داده، اگرچه در مقیاس کوچک انجام گرفته است، دربرگیرنده مصاحبه‌هایی است با نوجوانان ویلزی درباره معنایی که صفحات وب‌شان برای خود آنها دارد (Chandler and Roberts-Young, 1998).

چندلر و رابرتز - یانگ می‌گویند:

همه صفحات اصلی وب آشکارا یا در نگاه اول درباره نویسنده‌گان‌شان نیستند، اما علائق نویسنده‌شان را به خوانندگان می‌نمایانند... یک پسر هفده ساله به ما گفت که «قصد این پایگاه تبلیغ من است... محتوای آن بازتاب علائق من است و به کاربران نشان می‌دهد که من چه جور آدمی هستم... همه محتویات این پایگاه نشان‌دهنده شخصیت من است.»

(Chandler and Roberts-Young, 1998, p.2)

چندلر و رابرتز-یانگ نقل‌قولی از روان‌شناس اجتماعی اریک اریکسون می‌آورند که یادآور می‌شود «مسئله اصلی نوجوانی این است "من که هستم؟"» آنها معتقدند که «مضمون اصلی صفحات وب شخصی همین مسئله است.» آنها می‌گویند، علاوه بر این، به نظر می‌رسد که «صفحات وب شخصی، به مثابه یک گونه، به خوبی همچون ابزاری برای انجام این نیاز

اصلی نوجوانان به کار گرفته شده‌اند، گرچه این هم کاملاً روشن است که استفاده نوجوانان از این گونه (ژانر) و این رسانه هم به مسئله دسترسی به شبکه مربوط است و هم به مسئله سواد رایانه‌ای» (Chandler and Roberts-Young, 1998, p.2).

مصاحبه با نوجوانان آشکار می‌سازد که از لحاظ صورت و محتوا امکان برداشت کردن از موضوعات، رسانه‌ها و منابع فرهنگی دیگر نیز وجود دارد. چندلر و رابرتز-یانگ گزارش می‌کنند که «اخذ کردن» اغلب فعالیتی توأم با خلاقیت است، و صفحه وب یکی از کسانی را که موضوع مطالعه‌شان بوده مثال می‌زند که «تقلیدی ساده و جاندار از یکی از کارتون‌های معروف بود که آن را متناسب با صفحه وب خودش مجدداً بافت‌گذاری کرده بود و به‌عنوان آن کارتون هم یک «و بعد از آن» افزوده بود» - که «اعتراضی بود علیه همه سریال‌های آبکی» (Chandler and Roberts-Young, 1998, p.7).

این بررسی و بررسی‌های دیگر چندلر به ما می‌گوید که مواد و مصالح به میزان نسبتاً زیادی از صفحات وب دیگران «اخذ» می‌شود. به پایگاه اینترنتی شرکت‌ها هم البته دست‌برد زده می‌شود. به گفته چندلر و رابرتز-یانگ (1998, p. 7) «اقتباس از مواد و مصالح موجود و واقعیت مجازی بسیار آسان‌تر از اقتباس از واقعیت مادی است، و به این ترتیب، در واقعیت مجازی، قطعه‌برداری متناسب با نیاز و سرهم بندی کردن آنها مجاز و روا داشته می‌شود، بی‌آنکه بر آن نام خریده یا دزدیده شدن گذاشته باشیم».

چندلر و رابرتز-یانگ نکته‌ای دیگر را نیز متذکر می‌شوند: صفحات وب به تناوب مورد بازبینی قرار می‌گیرند، آنها با نقل نتایج یک پیمایش در ایالات متحد گزارش می‌دهند که «در ۱۹۹۶... نویسندگان ۶۳ درصد از صفحات وب شخصی گفته‌اند که دست‌کم ماهی یک بار، و ۲۵ درصد دست‌کم هفته‌ای یک بار صفحات‌شان را به‌روز می‌کنند.» این یافته همچنین گویای میل جوانان به نشان دادن رشد و پخته‌تر شدن‌شان است. یکی از مصاحبه‌شوندگان درباره صفحه خودش می‌گوید: «اول که این صفحه را راه انداختم از آن راضی بودم، اما دوست دارم که تغییرش بدهم که به نظر نیاید این صفحه خیلی هم «جوان» است» (Chandler and Roberts-Young, 1998, p.10).

برخورداری از این حس توانا بودن به «بازپردازی خود» مؤید آن چیزی است که چندلر و رابرتز-یانگ (1998, p. 10) از آن با عبارت «مفهوم و تصور پسامدرنیستی از سیالیت [خود]...» یاد می‌کنند. این حوزه علائق در پژوهش‌هایی که بر روی کسانی انجام شده که از «دامنه‌های

چندکاربره“ استفاده می‌کنند – جایی که کاربران شخصیت‌ها یا نقش‌های مختلف اتخاذ می‌کنند – بیشتر نمود می‌یابد.

یکی از جالب‌ترین آثاری که دربارهٔ رابطهٔ هویت و اینترنت موجود است گزارش پژوهش شری تورکل (1996b) است. تورکل تحلیل‌های ژان بودریار، نظریه‌پرداز پسامدرنیست را پی‌گرفته که معتقد است تمایز میان امر “واقعی” و امر “مجازی” به واسطهٔ تعدد و تکرار بیش از اندازهٔ بازنمایی‌های فرهنگی در هم شکسته و بر اثر آن “حاد-واقعیت‌ها” شکل یافته‌اند که از وانموده‌ها ساخته شده‌اند.^۱ خلاصه اینکه، بازنمایی‌ها جای واقعیت را گرفته‌اند و در نهایت واقعیت را در خود فروبلعیده‌اند). در نظر تورکل، اینترنت بهترین جایی است که می‌شود این‌جا به‌جایی را نشان داد، زیرا اینترنت فرصت‌های مجازی تازه و هویت‌های بسیار متنوعی را در اختیار می‌گذارد. تورکل بر دامنه‌های چندکاربره تمرکز می‌کند که آنها را “محل‌هایی در فضای سایبر” می‌داند:

دامنه‌های چندکاربره که در اصل برای «سیاه‌چال‌های چندکاربره» به کار می‌رفت، منزل‌هایی در اینترنت‌اند که بازیگرانی که از طریق یک رایانه، در هر جای جهان که باشند، واردشان شوند به یک “اجتماع مجازی. برخط” پیوسته‌اند. آنان می‌توانند به واسطهٔ حروف‌زنی بر صفحه کلید، دو نفره یا در گروه‌های بزرگ‌تر، با یکدیگر گفت‌وگو کنند و نقش‌های مختلفی را بیافرینند یا بازی کنند... در بسیاری از این گونه دامنه‌ها بازیگر خود به ساخته‌شدن جهان مجازی کمک می‌کند.

(Turkle, 1996a, p.1)

تورکل به این دامنه‌های چندکاربره همچون امکانی برای بسط دادن و کشف هویت‌های جدید می‌نگرد. در عین حال او آگاه است که این هویت‌های سایبر جای ارتباط‌های گرم و صمیمانهٔ جسمی یا احساسات عمیق رودرروی اجتماعی و شخصی را نخواهند گرفت. کنش‌های متقابل سایبر، اگرچه فرصت‌هایی برای تجربه‌گری فراهم می‌آورند، اما همچنین ممکن است سخت موجب بحران و آشفتگی هویتی شوند، یا ممکن است جهان مجازی به گوشه‌ای امن برای گریز از زندگی اجتماعی بدل شود. این موضوعی است که در فیلم ماتریکس مطرح شد؛ در آن فیلم گروهی از ناراضیان که می‌دانستند زندگی روزمره‌شان وانموده‌ای است که موجودات فضایی آن را شکل داده‌اند، به مبارزه‌ای سخت و بی‌امان در جهان‌های “واقعی” و “مجازی” رو می‌آورند. یکی از شخصیت‌های این فیلم به تلافی اینکه

۱. برای بحثی دربارهٔ معنا و برابرنهاده‌های دو واژه “حاد-واقعیت” و “وانموده‌ها” نک. سرگشتگی نشانه‌ها. گزینش و ویرایش مانی حقیقی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴) ص ۱۰۰-م.

از جهان مجازی، که از غفلت و بی‌خبر بودن در آن لذت می‌برد، بازگردانده می‌شود، به گروه ناراضیان خیانت می‌کند. تورکل نیز در مصاحبه‌هایش با کاربران دامنه‌های چندکاربره به کرات به مضمون مشابه‌ای برمی‌خورد. برای جوانانی که تورکل با آنان مصاحبه کرده است «زندگی واقعی» جایی است که در آن ناامنی اقتصادی موجب می‌شود که یافتن یک کار مطلوب دشوار باشد و ناچاراند سخت به موقعیت‌شان در طبقه متوسط بچسبند. به زبان جامعه‌شناسی یعنی اینکه جایی برایشان نمی‌ماند جز دنیای پست زندگی واقعی، حال آنکه در دامنه‌های چند کاربره گونه‌ای از تحرک اجتماعی را تجربه می‌کنند» (Turkel, 1996a, p.5).

این تحرک اجتماعی همچنین ممکن است به اتخاذ هویت‌های مجازی به‌ظاهر تندرانه بینجامد. تورکل به اینکه جنسیت خود را پنهان می‌کند و یا وانمود می‌کنند که از جنس مخالف‌اند، یا حتی اینکه یک جانوراند، اشاره می‌کند و آن را نه حقه‌ای برای فریب‌کاری در برقراری ارتباط که راهی برای کشف و تجربه کردن هویت‌های مختلف می‌داند. اتخاذ این نقش‌ها به هیچ وجه مثل کاری که یک بازیگر با تغییر و تعویض لباس‌اش می‌کند نیست. اینها بخشی از هویت بازیگر را می‌سازند که از هیچ راه دیگری به این شکل یا با این درجه از اصالت نمی‌توان به آن دست یافت جز بازنمایی‌های مجازی در دامنه‌های چندکاربره.

کوبین رابینز (1995) که با بدبینی به هم‌ارز و هم‌معناگرفتن "مجازی" و "واقعی" می‌نگرد، می‌گوید:

ما، از رهگذر پیدایش و گسترش فن‌آوری‌های نوین، بیش و بیشتر گسست از واقعیت از مکان را تجربه می‌کنیم اما هم جسم‌مان کماکان موجودیت دارد و هم در یک مکان به سر می‌بریم. ما باید متوجه حالت تعلیق‌مان بین این دو وضعیت باشیم. اگر خواهان ارزیابی پیامدهای جدی‌ای هستیم که فرهنگ مجازی‌گرایی برای زندگی شخصی و جمعی‌مان دارد باید از فرهنگ مجازی‌گرایی اسطوره‌زدایی کنیم. (Robin, 1995, p. 153)

رابینز می‌گوید که باید جامعه‌شناسی فضای سایبر را جایگزین آنچه او اسطوره‌شناسی آرمان‌شهرگرایانه می‌خواندش کنیم. او می‌گوید بهتر است که به عوض به دست دادن خوانش‌هایی از "ارزش اسمی (ظاهری)" اینترنت، به منظور کشف معنایی که در پس استفاده از اینترنت نهفته است، روش‌های علوم اجتماعی را بیشتر به کار گیریم. این انتقادی است که می‌توان آن را علیه مثلاً پژوهش‌های چونگ درباره صفحه‌های وب هم، که پیش از این درباره‌اش سخن گفتیم، اقامه کرد.

هم روش تورکل و هم روش چندلر و رابرتز-یانگ در پژوهش‌هاشان مبتنی بر مصاحبه است، اما رویکردهای‌شان به مصاحبه با هم تفاوت دارد. کار چندلر و رابرتز-یانگ دربرگیرنده مصاحبه نیمه ساخت‌یافته با نمونه‌ای کوچک (۲۶) نفر از پدیدآورندگان صفحه وب شخصی بود. گروه نمونه آنها از لحاظ ترکیب جنسیتی اِشکال داشت، ۱۹ نفر مُذکر بودند و تنها هفت نفر مؤنث. مصاحبه‌ها از طریق اینترنت انجام شده و با اینکه طی مدتی صورت پذیرفته وجه میدانی آن به اجبار ناچیز بوده است. حال آنکه کار تورکل، برعکس، بیشتر وجه قوم‌نگارانه داشته است. منظور او از این اصطلاح استفاده بیشینه از روش مشاهده مشارکتی در مورد پایگاه‌های اینترنتی برخط است، جایی که آدم‌ها به واسطه رایانه‌ها و بر روی دامنه‌های چندکاربره خودشان با هم ارتباط برقرار می‌کنند. گذشته از این، تورکل پژوهش خود را مبتنی بر "روش‌های بالینی" می‌داند که حاکی از مهارت او در روان‌کاوی است و گویای اینکه مصاحبه با شرکت‌کنندگان در دامنه‌های چندکاربره در طی یک بازه زمانی به جهت سردآوردن از این بوده است که چگونه هویت‌های مجازی آگاهانه یا ناخودآگاه ساخته می‌شوند.

مصاحبه‌هایی که چندلر و رابرتز-یانگ و تورکل به واسطه نامه‌های الکترونیک (ایمیل) انجام داده‌اند پرسش‌هایی را درباره روایی و پایانی و اعتبار یافته‌هایشان مطرح می‌سازد. تورکل، درباره این دشواری تازه که پژوهشگران با آن مواجه‌اند، می‌گوید: «واقعاً نظرم آن درباره مصاحبه‌های اینترنتی چه هست و چه باید باشد؟ و چرا و چگونه باید آنها را به کار گیریم؟» (Turkle, 1996b, p. 324) تورکل که سخت در جهان فضای سایبر فرورفته، معنای عمیق شکل‌گیری هویت و بازی در دامنه‌های چندکاربره را توصیف می‌کند. چندلر و رابرتز-یانگ هم ادعاهای مشابهی را درباره فعالیت‌های پدیدآورندگان صفحات وب شخصی مطرح می‌سازند. اما مطالعه بازی کردن در دامنه‌های چندکاربره یا ساختن یک صفحه وب تا چه حد امکان مفهوم‌بندی کردن فعالیت‌های آنان را فراهم می‌آورد؟ به نظر می‌آید داده‌های تورکل از شرکت‌کنندگان پروپاقرص‌تر در دامنه‌های چندکاربره گردآوری شده است، بنابراین، به نظر نمی‌رسد که بتوان تحلیل‌های او را به کسانی هم تسری داد که صرفاً به قصد تفریح و سرگرمی یا به طور موقت و یا به قصد خواندن شرح بازی‌ها به دامنه‌های چندکاربره سر می‌کشند؛ یا کسانی که از شکل‌های مختلف فن‌آوری اینترنت به قصد برقراری ارتباطات معمول و مبادله اطلاعات استفاده می‌کنند. این نیز پرسش دیگری را درباره معرف بودن نمونه

او پیش می‌کشد که مربوط می‌شود به اعتبار و روایی تحلیل‌های او در مورد کسانی به غیر از بازیگران “حرفه‌ای” و خودآگاه دامنه‌های چندکاربره. ایراد مشابه‌ای را نیز می‌توان در مورد نمونه چندلر و رابرتز-یانگ، که مرکب از پدیدآورندگان نوجوان صفحه‌های وب‌اند، مطرح ساخت.

به رغم کاستی‌های پژوهش‌های تورکل، چندلر و رابرتز-یانگ، و چونگ باید گفت که مسائل و اندیشه‌های مهمی در کار ایشان مطرح شده است. روش‌های کیفی و وسایل و ابزار تشخیص و کاوش چارچوب‌های معنایی را فراهم می‌آورند، اما بر کنار از غنایی که به بینش پژوهشگر می‌بخشند، برخی کاستی‌ها و ضعف‌های پایدار نیز دارند:

- محل پژوهش متنی است که مورد پژوهش قرار گیرد.
- مشکلی که بر سر انطباق داده‌ها و چارچوب نظری که داده‌ها را سامان می‌دهد وجود دارد.
- کاستی‌هایی که از نقطه نظر تحلیل‌های علوم اجتماعی دارند؛ یعنی اینکه باید در استدلال و احتجاج از انسجام برخوردار باشند؛ اینکه باید، از لحاظ فراگیری، جامعیت داشته باشند؛ اینکه باید در موارد مشابه روا و پایا باشند؛ و اینکه باید در تأکیدات و مدافعات‌شان اعتبار داشته باشند.

مرور و بررسی هویت‌هایی که در شبکه پدید آمده و اجتماعات مجازی فضای سایبر امکانات و فرصت‌ها و مشکلاتی را فراروی پژوهشگران اجتماعی قرار می‌دهد. پژوهش‌های تورکل و سایر پژوهشگران درباره دامنه‌های چندکاربره و “هویت‌های اینترنتی” تا حدی واکنشی است به نگرانی‌های برآمده از سرشت “ضد اجتماعی” غرق شدن در جهان اینترنتی. آنها برای آنکه پاسخی برای فرضیه‌های فوق داشته باشند، بخشی از طرح تحقیق‌شان را به تدارک یک دیدگاه انتقادی، با استفاده از استدلال‌های مستدل در علوم اجتماعی و روش‌های آن اختصاص دادند. دیوید هکن جامعه‌شناس (Hakken, 1999) در پژوهش قوم‌نگارانه‌اش درباره فضای سایبر خاطرنشان می‌سازد که درگیر شدن در پژوهش‌های مرتبط با فضای سایبر نه تنها واژگانی غنی از مفاهیمی تازه را در اختیار ما می‌گذارد که بحث‌ها و نقدهایی را برمی‌انگیزد، بلکه همچنین امکان فرارفتن از توصیف و توضیح فضای سایبر را فراهم می‌کند که ما را قادر می‌سازد در شکل دادن به این جهان‌های مجازی نوین نقش خود را ایفا کنیم.

- قائل شدن تمایز میان "صورت" (شکل) و "محتوا" در هنگام تحقیق دربارهٔ بازنمایی‌ها مفید تواند بود.
- درک چگونگی به کار گرفتن قواعد حاکم بر گونه‌های مختلف، بینشی در باب چگونگی تولید و پدیدآمدن معناها به ما می‌دهد.
- فرصت‌ها و امکاناتی که وب (شبکهٔ تارنمای جهانی) در اختیار ما می‌گذارد درک متداول ما از "هویت" را دستخوش تغییر و تحول می‌کند.
- پژوهش‌هایی که در باب هویت‌های شبکه‌ای صورت گرفته نشان می‌دهند که هویت‌ها بیش از پیش "ناپایدار" و "دورگه" شده‌اند.
- صفحات وب و سایر "رسانه‌های نوین" بیش از پیش دستخوش دورگه‌گی شده‌اند - ویژگی غالب‌شان صورت‌های چندگونه است.
- برخی از نظریه‌پردازان (مثلاً بودریار) بر آن‌اند که گسست قابل توجه‌ای میان امر "واقعی" و امر "مجازی" پدید آمده است و اینکه امر مجازی فرصت‌های تازه‌ای برای برساختن هویت در اختیار ما می‌گذارد.
- علائق مختلف پژوهشی نیازمند اتخاذ روش‌های مختلف است. تحلیل‌های متنی ممکن است اطلاعاتی دربارهٔ رابطهٔ بازنمایی‌ها و فرهنگ در اختیار ما بگذارند، اما برای درک اینکه مردم خود از فرهنگ‌شان چه دریافتی دارند یا اینکه فرهنگ چه معنایی برایشان دارد باید یا از خودشان پرسیم و یا اینکه همراه با آنها تجربه کنیم.

۵. نتیجه‌گیری

در این فصل ما سه مطالعه را که به مسئلهٔ هویت، بازنمایی، و فرهنگ و نقش فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی در جامعهٔ اطلاعاتی پرداخته بودند بررسی کردیم. هر یک از این مطالعات دربرگیرندهٔ بینش‌های خاصی‌اند، اما هیچ‌یک به پاسخ‌های نهایی و قطعی منجر نمی‌شوند. عدم قطعیت سرشت و ماهیت پژوهش‌های علوم اجتماعی است. به علاوه، برخی از ابزارها و روش‌های تحلیل بازنمایی‌ها و معناهایی که برای پدیدآورندگان‌شان دارند در اینجا معرفی شدند. این روش‌ها، نظیر تحلیل‌های متنی یا مصاحبه‌های اینترنتی، به رغم کاستی‌هایشان، به ما در دستیابی به درکی عمیق‌تر از جهان امروز و معناهای آن یاری می‌کنند. البته یک

توضیح مهم باید داده شود. پژوهش‌ها و روش‌های علوم اجتماعی تنها در صورتی مفید توانند بود که از اعتبار، روایی، جامعیت و انسجام برخوردار باشند. در مورد پژوهش‌های مورد بحث، با توجه به ماهیت کیفی اغلب داده‌های گردآوری شده و تحلیل‌های صورت‌گرفته، معیار و ملاک اصلی برخورداری از انسجام است: یعنی منطق و قابلیت پذیرش استدلال‌ها. البته که معیارهای دیگر نیز نباید مورد غفلت واقع شوند: اگر مطالعه‌ای نتواند از میزان قابل قبولی از جامعیت برخوردار باشد، ممکن است آن را به واسطه دقت و وضوح‌اش ارزشمند قلمداد کنیم، اما همچنین باید بپذیریم که احتمالاً از به دست دادن بینش و بصیرتی فراتر ناتوان بوده است.

ما در اینجا به مطالعات و پژوهش‌هایی دربارهٔ بازنمایی‌های معاصر، گفتمان مدرنیته و وابسته به فن‌آوری‌های نوین، هویت‌هایی که به گونه‌ای متقاطع تارهای فرهنگی درون شبکه‌ها را می‌تند و مرزهای آن را تعیین می‌کنند، در دسترس بودن صفحه‌های وب و امکاناتی که برای بازنویسی پیوسته و بی‌وقفهٔ «خود» فراهم می‌آورند، اهمیت اجتماعی مجازی همچون دامنه‌های چندکاربره برای بیان «خود» و قرار از برخی محدودیت‌های زندگی واقعی پرداختیم. همهٔ اینها، با هم، حوزه‌هایی تازه و جالب توجه برای تحقیق فراهم می‌آورند. قدر مسلم موضوع‌های تازه‌ای نیز برای پژوهش‌های تجربی وجود دارد (صفحات وب، دامنه‌های چندکاربره، هویت‌های مجازی) مسائل تازه‌ای نیز وجود دارد (اهمیت فرهنگی مجازی بودگی، یا برساختن یا بازنوشتن هویت‌های دورگه). این موضوع‌ها، مسائل، و زمینه‌ها و بستر پدیدآمدن‌شان برای دانشمندان علوم اجتماعی حاکی از ضرورت یافتن روش‌های تازهٔ پژوهش (نظیر مصاحبه‌های اینترنتی)، و شکل‌های تازهٔ درگیرشدن در میدان‌های تحقیق است.

فصل ۶

الگوهای جدید کار و نابرابری

هیو مک‌کی

۱. درآمد

دومین مضمون اصلی بحث‌های مرتبط با جامعه اطلاعاتی به کار و نابرابری مربوط می‌شود. سراسر تاریخ بشر شاهد بسط و گسترش مداوم و پی‌درپی فن‌آوری‌ها بوده است که به نوبه خود موجب دگرگونی و تغییر شکل کار شده است. انقلاب صنعتی و بنیان‌گذاری نظام تولید کارخانه‌ای نقطه عطف مهمی بود، اما در عصر حاضر فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی چنان دگرگونی‌ای در کیفیت، کمیت و محل کار و در همه بخش‌های اقتصادی و با چنان سرعتی و در چنان مقیاسی پدید آورده است که می‌توان گفت بی‌سابقه بوده است. فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی سرشت و ماهیت کار را دگرگون کرده‌اند، ساختار اشتغال را تغییر داده‌اند، مهارت‌های نیروی کار را عوض کرده‌اند، فرایند کار را در اختیار خود گرفته‌اند، قدرت و سرشت مدیریت را نیز دگرگون کرده‌اند و در ترکیب جنسیتی نیروی کار نیز تغییراتی ایجاد کرده‌اند. این تجدید ساختار کار موجب پدید آمدن الگوهای تازه‌ای در درآمد و توزیع ثروت، و در نابرابری مادی، شده است.

در فصل یکم درباره از میان رفتن فوردیسم و نشستن شکل سازمانی یسافوردی بر جای

آن سخن گفتیم و در فصل دوم گزارش دنیل بل را از صنعت‌زدایی — که منظور از آن از رونق افتادن کارخانه‌ها و برآمدن بخش خدمات یا اطلاعات است — بررسی کردیم. حال در این فصل کار بل را بسط می‌دهیم و آن را به‌روز می‌کنیم. کار را (در قسمت دوم این فصل) با بررسی آمارها درباره تغییراتی که از دهه ۱۹۷۰ در کار روی داده آغاز می‌کنیم که ما را قادر می‌سازد ببینیم آیا جریانی که بل از آن سخن می‌گفت ادامه یافته است یا نه؟ و نیز اینکه در ساختار اشتغال و اقتصاد در دهه‌های پایانی سده بیستم میلادی چه تغییراتی و چگونه رخ داده است. موقعیت ساختاری کار اهمیت دارد، اما تنها راهی نیست که ما با بررسی آن بتوانیم به دگرگونی کار و اقتصاد پی ببریم. همان‌گونه که تغییراتی در کمیت کار رخ داده است، کیفیت کار نیز به گونه‌ای عمیق تغییر یافته است که ما در بخش سوم این فصل این تغییرات کیفی را بررسی خواهیم کرد. کیفیت کار، یا رضایت شغلی، به دلایل مختلف حائز اهمیت است. زیرا مکمل مزد و اجرت، و درواقع ارج و منزلت کار است که معیاری است برای سنجش ارزش یک کار. بررسی کیفیت کار و تغییراتی که بر اثر دگرگونی‌های اقتصاد در کار پدید آمده مستلزم توجه و پرداختن به بحث مهارت‌زدایی است که بیشتر پژوهش‌های درباره فرایند کار بدان می‌پردازند. در بحث از مهارت‌زدایی به این پرسش پرداخته می‌شود که ورود فن‌آوری‌های نوین به عرصه کار چرا و چگونه در نیاز به مهارت‌ها و قدرت و اختیار کارگران و مدیران در رابطه‌شان با فرایند کار تغییر پدید می‌آورد.

دگرگونی‌های اقتصادی معاصر امروزه در چارچوب پیدایش و رشد “اقتصاد الکترونیک” درک و توجیه می‌شود که ما در بخش چهارم این فصل بدان می‌پردازیم. از این اصطلاح معناهای متعددی مستفاد می‌گردد، از جمله، محصولات جدید، سازمان‌های جدید، و از همه مهم‌تر، وسایل جدید نقل و انتقال. و اینها همه قواعد و آداب و رسوم سازمان اقتصادی را، به‌ویژه از طریق ایجاد تغییر اساسی در پیوندهای میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، با مسائل تازه‌ای روبه‌رو کرده‌است.

در بخش پنجم این فصل ما پی‌آمدها و نتایج حاصل از این فرایندها را بررسی می‌کنیم — چه کسانی در این میان برنده‌اند و چه کسانی بازنده؟ ما “دارندگان” و “تدارندگان” اطلاعات را، هم در بریتانیا و هم در کل جهان، بررسی می‌کنیم. و در بخش ششم، با توجه به برخی الزامات و پیامدهای این فن‌آوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی و نابرابری‌های تازه‌ای که در دموکراسی پدیدآمده، نتیجه‌گیری می‌کنیم.

۲. پل و پس از او

همان‌طور که در فصل دوم دیدیم، هم کار دنیل پل، و هم عمده بحث‌های مربوط به جامعه اطلاعاتی در تحلیلی ریشه دارد که از تجدید ساختار اقتصاد به دست داده می‌شود و منظور از این تجدید ساختار، آن دگرگونی است که بر اثر تغییر یک اقتصاد عمدتاً مبتنی بر تولید و کار کارخانه‌ای به اقتصادی که عمدتاً مبتنی و متکی بر خدمات و اقتصاد اطلاعات است پدید آمده است.

کار عملی ۱.۶

به مباحث مربوط به کارهای بل در بخش سوم از فصل دوم بازگردید تا خطوط اصلی استدلال‌های بل را به خاطر آورید.

درک کردن چستی صنعت‌زدایی و چگونگی تبدیل شدن اقتصاد به اقتصاد اطلاعات عمدتاً با توسل به داده‌های کمی مقدور و میسر است. همان‌طور که در فصل دوم دیدیم، تحلیل‌های بل مبتنی و متکی است بر داده‌های کمی‌ای که دو اقتصاددان به نام‌های مک‌لاپ و پورات در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ آنها را تولید کرده‌اند. حال باید دید که از آن پس چه تغییراتی رخ داده است. جدول ۱.۶ اندازه و نحوه توزیع اشتغال گروه‌های مختلف شغلی را در بریتانیا از ۱۹۷۱ تا (پیش‌بینی‌هایی که برای سال) ۲۰۰۹ (شده است) را نشان می‌دهد. این داده‌ها، داده‌های طولی‌اند و مربوط به تحولات یک مقوله یا پدیده در طی زمان. جدول ۲.۶ داده‌هایی را در مورد توزیع اشتغال در شاخه‌های مختلف صنعت در طی همان دوره زمانی نشان می‌دهد.

کار عملی ۲.۶

رَوند هر یک از ردیف‌های جدول‌های ۱.۶ و ۲.۶ را در دوره زمانی ۱۹۷۱-۲۰۰۹ ذکر کنید. مثلاً در دومین ردیف جدول ۱.۶ می‌بینیم که در سال ۱۹۸۷، ۱۱ درصد از نیروی کار بریتانیا را مدیران و مقام‌های ارشد تشکیل می‌داده‌اند، حال آنکه پیش‌بینی شده است که در سال ۲۰۰۹ این رقم به ۱۳ درصد بالغ خواهد شد (و تعداد نیروی کار نیز از ۲۴/۴ میلیون نفر به ۲۹/۴ میلیون نفر خواهد رسید). با توجه به داده‌های هر ردیف بگویید که کدام‌ها مؤید آرا و نظریه‌های بل هستند و کدام‌ها مخالف آن‌اند؟

جدول ۱.۶ روند اشتغال برحسب گروه‌های شغلی ۱۹۷۱-۹۸ و پیش‌بینی
برای سال ۲۰۰۹، بریتانیا

۲۰۰۹	۱۹۹۸	۱۹۹۱	۱۹۸۱	۱۹۷۱	
۲۹/۴	۲۷/۱	۲۶	۲۴/۵	۲۴/۴	اشتغال کل (به میلیون)
					درصد از اشتغال کل
۱۳	۱۳	۱۳	۱۰	۱۱	۱. مدیران و مقام‌های ارشد
۱۳	۱۱	۹	۸	۷	۲. مشاغل تخصصی
۱۴	۱۲	۱۱	۹	۹	۳. تخصص‌های وابسته و مشاغل فنی
۱۴	۱۵	۱۶	۱۶	۱۴	۴. مشاغل اداری، کارمندی و منشی‌گری
۱۲	۱۴	۱۵	۱۷	۱۹	۵. مشاغل فنی - حرفه‌ای
۷	۶	۵	۴	۳	۶. مشاغل خدماتی شخصی
۷	۷	۶	۶	۵	۷. مشاغل فروشنده‌گی و خدمات‌رسانی به مشتریان
۸	۹	۱۰	۱۲	۱۴	۸. کارگران خط تولید، کارگاهی و ماشین‌کار
۱۲	۱۴	۱۵	۱۸	۱۷	۹. مشاغل ساده
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	کل مشاغل

منبع: وزارت بازرگانی و صنایع، ۲۰۰۰، جدول ۱.۳، ص ۳۷.

جدول ۲.۶ اشتغال برحسب صنعت، ۱۹۷۱-۹۸ و پیش‌بینی برای سال ۲۰۰۹، بریتانیا

۲۰۰۹	۱۹۹۸	۱۹۹۱	۱۹۸۱	۱۹۷۱	
۲۹/۴	۲۷/۱	۲۶	۲۴/۵	۲۴/۴	اشتغال کل (به میلیون)
					درصد از اشتغال کل
۲	۳	۴	۶	۷	خدمات اولیه و رفاهی عمومی
۱۳	۱۶	۱۸	۲۵	۳۲	تولیدات کارخانه‌ای
۶	۷	۷	۶	۷	ساختمان
۲۸	۲۸	۲۸	۲۷	۲۶	توزیع، حمل‌ونقل، و نظایر آن
۲۹	۲۴	۲۰	۱۵	۱۲	کسب‌وکار بازرگانی و خدمات متفرقه
۲۲	۲۳	۲۳	۲۱	۱۸	خدمات غیرقابل فروش
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	کل صنایع

منبع: وزارت بازرگانی و صنایع، ۲۰۰۰، جدول ۲.۳، ص ۳۷.

توجه بل به ایالات متحد آمریکا معطوف بوده است و بحث‌هایش درباره اقتصادهای پیشرفته صنعتی - بحثی که با گذشت ۳۰ سال از کار بل و با اقتصادی جهانی شده و با انتقال کارخانجات به مناطقی که هزینه‌های کار و نرخ دستمزد کارگران در آنها پایین است دیگر چندان موضوعیتی ندارد و امکان به دست دادن تعریف روشن از آن اندک است (باید تأکید کنیم که انتقال کارخانجات به آسیای جنوب شرقی، و به‌ویژه چین، دقیقاً نشانگر از بین رفتن تولید کارخانه‌ای در غرب است که بل آن را تشخیص داده بود). بنابراین، بررسی تفاوت‌های موجود میان کشورهای صنعتی مختلف و نیز در درون هر کشور - به جای تصویر کلی و تقریباً یک بعدی‌ای که بل به دست می‌داد - جالب تواند بود. این کار به کمک مطالعات تطبیقی و با مقایسه کشورهای و مناطق مختلف و استفاده از آمارهای رسمی که برطبق معیارهای تقسیم‌بندی پذیرفته شده بین‌المللی گردآوری شده، مقدور خواهد بود. تعدادی از سازمان‌های رسمی، نظیر سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) و سازمان بین‌المللی کار (ILO) چنین داده‌هایی را گردآوری می‌کنند. اغلب داده‌ها و گزارش‌های تولیدشده توسط این سازمان‌ها بر روی شبکه اینترنت موجود و از طریق نشانی‌های زیر در دسترس‌اند: www.oecd.org و www.ilo.org؛ جدول ۳.۶ داده‌های OECD را در مورد اشتغال در بخش‌های کشاورزی، صنعت، و خدمات بین سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۹۳ نشان می‌دهد. در این جدول، برخلاف جدول‌های ۱.۶ و ۲.۶ که مقولات متعددی در آنها گنجانده شده است، داده‌ها به گونه‌ای گردآوری شده است که همانند سه مقوله‌ای باشد که بل تعیین کرده بود - یعنی کشاورزی، صنعت، و خدمات - و به شکل درصد نشان داده شده‌اند.

جدول ۳.۶ درصد نیروی کار در هر بخش در کشورهای برگزیده، ۱۹۷۳-۹۳

۱۹۷۳			۱۹۸۳			۱۹۹۳		
کشاورزی	صنعت	خدمات	کشاورزی	صنعت	خدمات	کشاورزی	صنعت	خدمات
۲/۹	۴۲/۴	۵۴/۶	۲/۷	۳۳/۶	۶۳/۸	۲/۲	۲۶/۲	۷۱/۶
۴/۲	۳۳/۲	۶۲/۶	۳/۵	۲۸	۶۸/۵	۲/۷	۲۴/۱	۷۳/۲
۲۴/۳	۳۶/۷	۳۸/۹	۱۸	۳۳/۵	۴۸/۴	۱۰/۱	۳۰/۷	۵۹/۲
۱۱/۳	۳۹/۵	۴۹/۳	۸	۳۳/۸	۵۸/۲	۵/۱	۲۷/۷	۶۷/۲
۷/۳	۴۷/۵	۴۵/۲	۵/۶	۴۲	۵۲/۲	۳	۳۷	۶۰

کار عملی ۳.۶

داده‌های جدول ۳.۶ را تحلیل کنید. آیا روندی که بل تشخیص داده بود در مورد همه کشورهای صادق است؟ اگر چنین است تا چه حد؟ (با کشورهای دیگر مقایسه کنید). آیا می‌توانید برای تفاوتی که میان کشورها دیده می‌شود دلیلی بیاورید؟

نقد و نظر

در همه این کشورها می‌توان تنزل و کاهش سهم و نسبت اشتغال در بخش‌های کشاورزی و صنعت و افزایش نسبت نیروی کار در کارهای خدماتی را طی سال‌های ۹۳-۱۹۷۳ تشخیص داد. البته تفاوت‌های نسبتاً عمده‌ای میان کشورها وجود دارد؛ مثلاً سهم و نسبت کشاورزی در بریتانیا در طی این بیست سال کمابیش ثابت مانده است، حال آنکه در دیگر کشورهای اروپایی این ارقام تقریباً به بیش از نصف کاهش یافته است. به‌ویژه در اسپانیا، نسبت به ایالات متحد، تغییرات اساسی رخ داده است. در اسپانیا نسبت اشتغال در بخش صنعت کمابیش ثابت مانده، بنابراین، به نظر می‌رسد که رشد اشتغال در بخش خدمات به بهای کاهش اشتغال در بخش صنعت صورت نگرفته است - که برخلاف نظر بل است. داده‌های مرتبط با ایالات متحد نیز نشان می‌دهد که در این دوره نسبت اشتغال در مشاغل خدماتی نیز چندان افزایش نداشته است. داده‌ای در جدول نیست که گویای چنین تغییراتی باشد، اما می‌توان احتمال داد یا گمان کرد که در ایالات متحد که انتقال از اقتصاد مبتنی بر صنعت به اقتصاد مبتنی بر خدمات پیش از این رخ داده است.

کار عملی فوق شامل بررسی درصدها برای درک معنای تغییرات در طول زمان است و به نظر می‌رسد که راه خوبی برای نشان دادن و درک تغییرات اجتماعی مورد نظر بل باشد. البته داده‌های خام بیشتر مفید خواهد بود. جدول ۵.۶ داده‌هایی را در مورد تعدادی از مشاغل در هر یک از سه گروه از فعالیت اقتصادی (نخستین، دومین، سومین)، در ۱۹۹۸، در کشورهای برگزیده، به دست داده است.

داده‌های جدول ۴.۶ نسبت به درصدهایی که در جدول‌های پیشین دیدیم قابلیت پردازش و تحلیل بیشتری دارند. این داده‌ها به‌ویژه به ما امکان می‌دهد که نحوه توزیع یا تسری همه متغیرها به مواردی که در اختیار داریم را بررسی کنیم. متغیر آخرین ستون جدول ۴.۶ تعداد

کل مشاغل است - این رقم، رقمی است که در موارد مختلف، در این مورد در کشورهای مختلف، با هم تفاوت دارد. این رقم، اغلب، در تعیین یک مورد یا کشور نمونه بسیار کاراست. میانه حد وسط است، یعنی موردی (case) که [در یک جدول] تعداد مساوی از موارد بالاتر و پایین‌تر از آن وجود دارند - و راه مناسبی است برای اندازه‌گیری و سنجش نمونه‌وار بودن. میانه گرفتن یک شیوه نمایش توزیع متغیرها (در مثال ما، تعداد کل مشاغل) در سراسر موردها (در مثال ما، کشورها) است. بیایید نگاهی بیندازیم به جدول ۴.۶ و ستونی که اشتغال در بخش نخستین را نشان داده است. اگر کشورها را به ترتیب صعودی فهرست کنیم، می‌بینیم که در آنها اشتغال در بخش نخست، به ترتیبی است که در جدول ۵.۶ آمده.

جدول ۴.۶ اشتغال برحسب فعالیت اقتصادی در سه بخش، ۱۹۹۸ (در هزار)

نخستین	دومین	سومین	کل*
۳۷۵۳/۷	۵۷۴۴/۳	۴۸۲۴/۱	۱۴۳۲۶/۴
۹۹/۸۶	۱۰۸۱/۷۰	۱۵۰۹/۷۴	۲۶۹۲/۳۷
۱۲۰۶	۱۷۱۰۳	۱۷۵۱۵	۳۵۸۶۰
۱۴۱/۱	۶۴۰/۱	۷۱۱/۳	۱۴۹۴/۴
۱۱۲۰/۳	۶۱۳۴/۷	۵۹۴۶/۸	۱۳۲۰۴/۹
۵۶۴/۸	۱۱۱۷۸/۸	۱۵۱۱۰/۷	۲۶۹۴۷/۴
۴۱۲۹	۳۰۷۴۷	۹۶۵۸۷	۱۳۱۴۶۳

* به علت طبقه‌بندی نشدن برخی از مشاغل در ذیل هیچ‌یک از این سه بخش رقم اشتغال کل قدری بیش از حاصل جمع اشتغال در سه بخش مذکور است.

منبع: سازمان بین‌المللی کار (ILO)، ۱۹۹۹، جدول ب.

جدول ۵.۶ اشتغال در بخش نخست، ۱۹۹۸
(به هزار)

دانمارک	۹۹/۸۶
ایرلند	۱۴۱/۱
بریتانیا	۵۶۴/۸
اسپانیا	۱۱۲۰/۳
آلمان	۱۲۰۶
کانادا	۳۷۵۳/۷
ایالات متحده	۴۱۲۹

اسپانیا مورد، یا کشوری، است که به تعداد مساوی کشور بالاتر یا پایین‌تر از آن قرار دارند. بنابراین میانه جدول است.

کار عملی ۴.۶

کشور میانه در آخرین ستون جدول ۴.۶ کدام است — یعنی کشوری که از نظر تعداد کل مشاغل به تعداد مساوی کشور بالاتر یا پایین تر از آن قرار می گیرند.

نقد و نظر

در صورتی که هنوز مشکلی دارید یک بار دیگر پاراگراف پیش از جدول ۵.۶ را بخوانید. البته متداول ترین راه به دست آوردن حد وسط یک جدول پراکندگی گرفتن میانگین ریاضی است که معمولاً به آن معدل گفته می شود. برخلاف میانه، میانگین فقط با تعداد موارد بالا و پایین تعیین نمی شود، بلکه وزن و مرتبه هر مورد تعیین کننده آن است. برای محاسبه میانگین باید ارقام موردها با یکدیگر جمع بسته شوند و بر تعداد موردها تقسیم شود. موردی که از همه موردهای دیگر به عدد به دست آمده نزدیک تر بود میانگین است. برخلاف میانه، موردهایی که زیادی بزرگ یا کوچک اند بر عدد میانگین اثر می گذارند.

کار عملی ۵.۶

از آخرین ستون جدول ۴.۶ عدد میانگین کل مشاغل را به دست آورید. ارقام آخرین ستون را با هم جمع ببندید و بر ۷، که تعداد موردها یا کشورهاست، تقسیم کنید.

نقد و نظر

همان گونه که محاسبه تان نشان می دهد، به این ترتیب رقم دیگری به دست می آورید و یک کشور دیگر که نزدیک ترین کشور به میانگین است که با مورد (یا کشور) میانه تفاوت دارد. این از آن روست که در محاسبه میانگین، برخلاف میانه، ارزش یا تعداد همه داده ها، و از جمله بالاترین و پایین ترین حد ها، در محاسبه منظور می شود. بنابراین، در این مورد، کشور ایالات متحد امریکا در رسیدن به میانگین بالاتر از میانه نقش مهمی بر عهده دارد.

نه میانگین و نه میانه، هیچ یک، به خودی خود، درباره نحوه پخش شدن داده ها در ستون چیزی به ما نمی گویند. بررسی نحوه پخش داده ها اغلب اوقات کار مفیدی است. این کار از طریق بررسی دامنه، یعنی فاصله میان دو حد بالا و پایین ارزش ها یا مقادیر، میسر می گردد.

فاصله عادی هر مورد از میانگین با انحراف معیار محاسبه می‌شود. انحراف معیار آخرین ستون جدول ۴.۶ را می‌توان از طریق محاسبه تفاوت هر مورد (کشور) با میانگین به دست آورد؛ رقمی که من به دست آورده‌ام ۳۲,۲۸۴ است. بریتانیا با ۲۶,۹۴۷/۴، ۵۳۳۶/۶ پایین‌تر از رقم میانگین است (۲۶,۹۴۷/۴ - ۳۲,۲۸۴) و آلمان ۳۵۷۶ (۳۲,۲۸۴ - ۳۵,۸۶۰) بالاتر از آن. روش محاسبه انحراف معیار این گونه است: گرفتن مجذور یا به توان دو رساندن حاصل تفاضل، جمع بستن اعداد به دست آمده با هم، تقسیم کردن حاصل جمع این اعداد بر عدد هر مورد منهای عدد ۱، و محاسبه جذر (ریشه دوم) این عدد. محاسبات ریاضی نباید نگران‌تان کند، اما فقط بدانید که هر چه انحراف معیار پایین‌تر باشد داده‌های پیرامون میانگین جمع‌تر خواهد بود. محاسبه انحراف معیار از این نظر مفید است که درباره پراکندگی و توزیع از میانگین چیزهایی به ما می‌گوید - یعنی اینکه آیا موردها نزدیک میانگین جمع خواهند شد یا از آن فاصله بسیار خواهند گرفت. انحراف معیار از این نظر نیز مفید است که در یک پراکندگی ۹۹ درصد از موردها معمولاً در حدود سه برابر انحراف معیار از میانگین هستند.

ما با به کار بردن آزمون‌های آماری می‌توانیم داده‌های کمی را به طرق بسیار مختلف تحلیل کنیم. البته داده‌های آماری تنها به عنوان داده‌هایی که با آنها کار می‌کنیم مفید خواهند بود و نه بیش از آن. ما از آمارهای رسمی که دولت‌ها آنها را گردآوری می‌کنند استفاده می‌کنیم. این آمارها به کار دولت‌ها و نیز دانشمندان علوم اجتماعی می‌آیند؛ همان‌طور که در فصل دوم دیدیم کستلز بحث‌ها و استدلال‌هایش را بر همین گونه آمار رسمی دولتی مبتنی کرد. تصور غالب در مورد این آمارها این است که معتبر و موثق و عینی‌اند. این نوع آمارها معمولاً از طریق پیمایش در میان جمعیت‌های انبوه گردآوری می‌شوند: مثلاً، سرشماری‌های هر ده سال یک بار در بریتانیا یک پیمایش صد درصد است - یعنی داده‌هایش بر مبنای پرسش‌های معیارشده از کل جمعیت کشور به دست می‌آید.

کار عملی ۶.۶

به بخش دو از فصل سوم بازگردید، آنجا که ما درباره اعتبار و روایی بحث و آنها را تعریف کردیم. هر محدودیت و کاستی‌ای را که از نظر اعتبار و روایی در آمارهای رسمی مشاهده می‌کنید برشمارید.

نقد و نظر

آمارهای رسمی معتبر و موثق به نظر می‌رسند، اما آنها بازنمایاننده نوعی برداشت و تلقی از جامعه‌اند که مقولات ازپیش‌تعیین‌شده را به کار می‌گیرند. بنابراین، آنها نیز همان مشکلاتی را دارند که ما در فصل چهارم برای پیمایش‌های پرسش‌نامه‌ای و روش‌شناسی‌های اثبات‌گرایانه برشمردیم. علاوه بر این، ما می‌توانیم در اعتبار آنها به منزله معیار تردید روا داریم. برای مثال، ارقام بیکاران مبتنی است بر اظهارات کسانی که برای دست‌یافتن به کمک هزینه‌ها و مزایای خاص ثبت نام کرده‌اند و "آماده قبول کار" اند. در این آمارها کسانی که به دلایل مختلف "ثبت نام" نکرده‌اند از قلم می‌افتند. دست‌کم در یکی از سرشماری‌های ده‌ساله معلوم شد تعداد کسانی که اظهار داشتند بیکاراند دو برابر ارقامی بود که در همان زمان دولت اعلام کرده بود، و این نشانگر تعریف‌ها و دسته‌بندی‌های بسیار متفاوتی است که در آمارهای دولتی و در پرسش‌نامه‌های پیمایش وجود دارد. تصمیمات اداری یا سیاسی درباره کمک هزینه‌ها یا مزایای دیگر بر چنین داده‌هایی تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارند – داده‌هایی که نظام اداری، که وظایف دیگری برعهده دارد، خود آنها را تولید می‌کند. به عنوان نمونه، دستگاه‌های دیوان‌سالاری دولتی ارائه‌کنندگان خدمات‌اند و نه گردآورنده آمار رسمی. آمارها یک محصول فرعی این دستگاه‌ها، نقش اصلی و هدف سازمانی این دستگاه‌ها چیز دیگری است.

فرایندهای اجتماعی، به طرق دیگری نیز بر آمارهای اجتماعی شکل تأثیر می‌گذارند. دو مثال می‌زنیم. نخست اینکه قواعد مالیاتی چگونه بر ثروت اثر می‌گذارند: داده‌های مربوط به مالکیت و ثروت تحت تأثیر وقف کردن ثروت و دارایی‌های افراد مسن برای گریختن از پرداخت مالیات بر املاک و مستغلات قرار دارد. دومی اینکه در همه پیمایش‌ها عده‌ای هستند که به پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهند، و این عمدتاً باعث بروز اختلال در پاسخ‌های داده شده می‌گردد. به این ترتیب، عوامل اجتماعی‌اند که به آمارهای رسمی شکل می‌بخشند و صرف آمار را نمی‌توان ملاک و معیار برخی واقعیت‌ها دانست. بنابراین، با آنکه آمارهای رسمی حجم عظیمی از اعداد و ارقام جالب توجه را فراهم می‌آورند و میزانی از اطلاعات را در اختیار می‌گذارند، که هیچ پژوهشگری خود قادر به گردآوردن آنها نیست، کیفیت‌شان صرفاً وابسته به کیفیت داده‌هایی است که بر مبنای آن شکل گرفته‌اند.

۳. مهارت‌زدایی و کیفیت کار

تا به اینجا ما به کمیت کار پرداختیم. اما کیفیت، یا تجربه‌ای که از کار کردن حاصل می‌شود هم به همان اندازه حائز اهمیت است. در فصل یکم از فوردیسم گفتیم که مبتنی بود بر مدیریت علمی اف. دبلیو. تیلر در دهه‌های آغازین سده بیستم میلادی اصول مهندسی را در سازمان کار به کار بست. اساس مدیریت علمی او مبتنی بود بر خرد کردن هر وظیفه یا کار سازمان به کوچک‌ترین اجزای ممکن، به حداکثر رساندن تقسیم کار (گماردن افراد مختلف بر سر کارهای مختلف) و ایجاد حد اعلای نظارت و مراقبت و هماهنگی در کار. دیدگاه تیلر، که در سراسر جهان صنعتی، در غرب و شرق عالم، بسیار نافذ بود، این بود: ریزکردن مهارت‌ها موجب افزایش تولید می‌شود، وضعیتی که کارگران و مدیران هم بدان مایل بودند. هنری فورد، با به کار گرفتن اصول مدیریتی و فن‌آوری خط تولید تیلر، کارگران کشاورزی را به تولید انبوه اتوموبیل گماشت.

نظریه مهارت‌زدایی مربوط است به هری بریورمن نویسنده کتاب کار و سرمایه انحصاری: تحقیر کار در سده بیستم که خود، پیش از نوشتن این کتاب، صنعت‌کاری در صنایع مس بود (Braverman, 1974). بریورمن با طرح این بحث که کاستن از سطح مهارت در یک کار هزینه کارگر را کم می‌کند و بنابراین میزان سود افزایش می‌یابد تأثیر به‌سزایی در پیش بردن نظریه مهارت‌زدایی داشت. او و دیگران می‌گفتند، تعجبی ندارد که تغییر فن‌آوری‌ها منجر به کاهش سطح مهارت در بسیاری از مشاغل شود و دستگاه‌ها (ماشین‌ها) و کارگران کمتر ماهر جای دانش‌مهرتی کارگران را بگیرند و میزان سود و بهره‌وری افزایش یابد. در چنین فرایندی، دامنه نظارت و مراقبت مدیریتی گسترده‌تر می‌شود، دستمزدها پایین‌تر می‌آید، و سود و بهره‌وری نیز افزایش می‌یابد. مثالی که اغلب زده می‌شود از میان رفتن دستگاه "ابزارساز" پس از رواج یافتن استفاده از ابزارهای خودکاری است که محاسبات‌شان به وسیله رایانه صورت می‌گیرد. پیش از آن کارگران انگلیسی برای کار ساده‌ای همچون محاسبه عمق یک سوراخ با مته به احتمال زیاد می‌بایست وقتی را که هر مته برای انجام چنین کاری می‌گیرد محاسبه می‌کردند. آنان برای این کار باید محاسبه‌هایی را - شاید روی یک پاکت میوه - انجام می‌دادند که مستلزم برخورداری بودن از درکی کلی از ضریب بسط و متغیرهایی دیگر بود. اما، برعکس، در کار کردن با دستگاه‌ها و ابزارهایی که محاسبات‌شان به وسیله رایانه صورت می‌گیرد، کافی است کارگر موادی را که باید کار روی آنها صورت پذیرد

به دستگاه متصل کند و آنها را پشت سر هم ردیف کند و دستگاه خود، به طور خودکار، و براساس ترسیم‌های رَقمی، محاسبات لازم را انجام می‌دهد. می‌توان فرایند مهارت‌زدایی را در بسیاری از مشاغل تشخیص داد - مثلاً، اختیارات کمتر و وظایف محدودتر کارکنان بانک و بیمه را می‌توان مثال زد. حتی در مشاغل تخصصی‌تر نیز سخن از "پرولتاریایی کردن" می‌رود و منظور از آن محدودتر شدن دامنه اختیارات متخصصان و افزایش نظارت و مراقبت مدیران است. مثلاً در گذشته‌ای نه چندان دور مُدرسان دانشگاه صرفاً به تدریس و تحقیق در زمینه تخصصی‌شان اشتغال داشتند؛ اما امروزه، علاوه بر تدریس و تحقیق، مجموعه‌ای از سازوکارهای ارزیابی و ثبت و ضبط و نظارت و مراقبت در موردشان صورت می‌پذیرد که از همه بالاتر بررسی کیفیت تدریس و ارزیابی پژوهش‌هاشان است، و به این ترتیب آنها زیر نظارت‌های مدیریتی و دیوان‌سالارانه بیشتری قرار گرفته‌اند.

در عین حال، فن‌آوری‌های جدید نیاز به مهارت‌های جدید در کار را نیز به همراه می‌آورند. امروزه ارتباطات دوربرد و فن‌آوری‌های رایانه‌ای موجب برآمدن نیاز به کارهایی سخت‌ماهرانه شده‌اند - اغلب نه کارهای اجرایی بلکه به‌یقین در طراحی کارها و معمولاً در تعمیر و نگهداری‌ها. گذشته از این، مهارت در اجرای یک کار علی‌القاعده از طریق کاستن از تقسیم کار گسترش می‌یابد، مثلاً در اختیار گرفتن یک کارگر برای مراقبت از و نظارت بر چند دستگاه یا به کار گماردن یک تعمیرکار که هم به کارهای برقی وارد باشد و هم به مکانیک دستگاه.

سنجش مهارت کار آسانی نیست، و اغلب با چیره‌دستی اشتباه گرفته می‌شود. شاید بهترین معیار سنجش مهارت طول دوره آموزش باشد. بر این اساس، یک نفر جراح مغز باید بسیار ماهرتر از یک راننده اتوبوس باشد، و کمتر کسی است که با این گفته مخالف باشد. اما در این گفته قدرت نادیده گذاشته شده - مثلاً قدرت یک مؤسسه تخصصی در نظارت بر فرایند آموزش - قدرتی که برای در انحصار نگاه داشتن آن تخصص، و، بنابراین، در انحصار نگاه داشتن میزان اجرت و دستمزد آن شغل خاص است. "طول دوره آموزش"، برای آنکه معیار و سنجۀ مهارت قرار گیرد کاستی‌های دیگری نیز دارد، زیرا مهارت‌های زمینه‌ای را در نظر نمی‌گیرد - مانند مثالی که در فصل دوم در مورد آموزش ریاضیات در دوره تحصیلات متوسطه زدیم. به گفته بریورمن مهارت در قالب درجه یا میزان احاطه کارگر بر فرایند کار تعریف می‌شود؛ فرایندی که در آن یک کارگر کاملاً کارآموده و ماهر و یک کارگر ساده بر روی یک خط تولید با چرخه زمانی دو دقیقه (یعنی کارگری که یک کار را هر دو دقیقه یک بار عیناً

تکرار می‌کند) کار می‌کنند. این تحلیل، به نظر کارآمد است، اما فرض را بر این گذاشته که مهارت (و قدرت در کار) فرایندی یک سویه است؛ کمیتی ثابت به شیوه‌های ممکن و بسیار مختلف توزیع شده است، بنابراین، قدرت یا در دست مدیران است یا در دست کارگران. الگوی دوم الگوی خاصی از قدرت در کار است که در دیدگاه مارکسیست مطرح می‌شود، و البته از این نظر که به نتیجه کار کارگران توجه کافی مبذول نمی‌دارد مورد انتقاد قرار می‌گیرد. دیگران می‌گویند که مدیران و کارگران می‌توانند برای دست‌یافتن به منافع متقابل با یکدیگر کار کنند، و استدلال‌شان این است که توان تولید و بهره‌وری بر اثر افزایش نظارت و مراقبت کارگران و کاهش دخالت‌های مدیران و دیوان‌سالاری مرتبط با آن، بهبود و افزایش می‌یابد. مثلاً در صنعت نقاشی‌های متحرک (کارتون) و کارهای گرافیک رایانه‌ای نظارت مشهود کمتر دیده می‌شود و شرایط کار نیز بسیار منعطف‌تر است.

یک جنبه از مهارت کاملاً ذهنی است؛ یعنی اینکه خود کارگران چگونه به آن می‌نگرند. با آنکه داده‌های پیمایشی روشنی در مقیاس کلان در مورد این موضوع خاص وجود ندارد، نتایج حاصل از برخی پرسش‌های پیمایش "نگرش‌های اجتماعی در بریتانیا" که در مورد نحوه تصمیم‌گیری در کار بوده، بسیار نزدیک به موضوع مورد نظر است. ما می‌توانیم از این پرسش‌ها به منزله داده‌های جانشین یا مابه‌ازا در بررسی برداشت‌هایی که از نظارت و مراقبت بر کار وجود دارد استفاده کنیم.

دور از انتظار نیست که فرایندهای تصمیم‌گیری در کارهای مختلف یا در محیط‌های مختلف کاری با هم تفاوت داشته باشد. بنابراین، می‌توانیم فرضیه‌های پژوهش‌مان را به این ترتیب تبیین یا ضابطه‌بندی کنیم که متغیر وابسته "نگرش به نحوه تصمیم‌گیری در کار" است و متغیرهای مستقل بخش‌های مختلف کاری (که با توجه به پیمایش "نگرش‌های اجتماعی در بریتانیا" می‌توانیم دو بخش "خصوصی" و "عمومی" را از هم متمایز کنیم) و روال کار (که با توجه به داده‌های پیمایش مذکور می‌توانیم آن را به دو بخش "پاره‌وقت" و "تمام‌وقت" تقسیم کنیم). بنابراین، ما می‌توانیم از داده‌های یک پیمایش دولتی کلان‌مقیاس در بررسی فرضیه‌های مربوط به برداشت از نظارت و مراقبت در کار استفاده کنیم.

نخستین گام در بررسی مجموعه‌ای از داده‌ها نظیر داده‌های پیمایش "نگرش‌های اجتماعی در بریتانیا" مرور سریع داده‌ها به منظور یافتن متغیرهای مناسبی است که ممکن است فرضیه‌های پژوهش ما را روشن‌تر کنند. چون که ما در اینجا به یک تحلیل ثانویه دست

می‌زنیم، بسیار بعید است که دغدغه‌های پژوهشگرانی که آن داده‌ها را گردآوری کرده‌اند عین دغدغه‌های ما بوده باشد، به هر حال، به صرفه‌تر است که پیش از درگیر شدن در پژوهش‌های دست اول، که مستلزم صرف هزینه زیاد و وقت بسیار است ببینیم آیا کس دیگری داده‌هایی را که ما نیز می‌توانیم از آنها استفاده کنیم گردآوری کرده است یا نه.

جدول ۶.۶ یک جدولِ دو بُعدی ساده است برای آغاز بررسی متغیرهایی که مربوط به این فرضیه‌اند که می‌گوید نحوه نگرش به تصمیم‌گیری در کار متأثر از بخش‌های اشتغال است. با به کار گرفتن یک فرضیه، که اینها را به هم ربط می‌دهد، خواهیم توانست ارتباط‌های ممکن میان دو متغیر را بررسی کنیم. جدول ۶.۶ با استفاده از نرم‌افزار SPSS که مخفف حروف انگلیسی "بسته نرم‌افزاری آماری برای علوم اجتماعی" است به دست آمده است.

در پیمایش نگرش‌های اجتماعی از پاسخ‌دهندگان پرسیده شده بود که در کارشان از چه میزان حق ابراز نظر برخوردارند. در جدول ۶.۶ متغیر وابسته در ردیف‌ها و متغیرهای مستقل (که در اینجا بخش اشتغال است) در ستون آمده است. جمع هر ستون ۱۰۰ است، و گویای آن است که ما درصدهای ستونی را به کار برده‌ایم. روال تحلیل چنین جدولی بسیار آسان است. کار را با خواندن کل ردیف‌ها و از بالاترین ردیف که در آن به این پرسش پاسخ داده شده است که چه تعداد و چند درصد از پاسخ‌دهندگان از حد زیادی از تأثیر بر فرایند تصمیم‌گیری در کارشان برخوردارند، آغاز می‌کنیم. ستون آخر مجموع یا کل درصدهای همه نمونه را که گفته‌اند فکر می‌کنند از حد زیادی از حق ابراز نظر در کارشان برخوردارند به ما نشان می‌دهد. همیشه درصدها گویاتر از اعداداند. زیرا درصدها (بر مبنای عدد ۱۰۰) استاندارد یا یک‌دست می‌شوند، حال آنکه اعداد کل هر ستون با یکدیگر تفاوت دارند. در این ردیف رقم ۲۱/۲ درصد مبنا است. اگر این مورد هم از مواردی بود که رابطه‌ای میان متغیرها وجود نداشت می‌توانستیم انتظار داشته باشیم که رقم مبنا در این ردیف تکراری باشد. به سخن دیگر، باید انتظار می‌داشتیم که ۲۱/۷ درصد از کسانی که در بخش خصوصی شاغل‌اند و ۲۱/۳ درصد از کسانی که در بخش عمومی شاغل‌اند بگویند که از حد زیادی از حق ابراز نظر در کارشان برخوردارند. برای تحلیل داده‌ها در این مرحله تنها کاری که باید بکنیم این است که همه ردیف را سریع مرور کنیم و ببینیم که آیا اختلافی بین اعداد و ارقام وجود دارد یا ندارد. روشن است که در اینجا اعداد و ارقام با هم اختلاف دارند، بنابراین، حتی در همین نخستین گام هم می‌توانیم نسبت به وجود رابطه میان بخش (خصوصی یا عمومی) و تأثیر و نفوذ در کار شک بورزیم، گرچه که ما هنوز از استحکام (شدت) رابطه آگاه نیستیم.

جدول ۶.۶ جدول دوبعدی برخورداری حق ابراز نظر در کار پاسخ‌دهندگان براساس موقعیت شغل‌شان (عمومی یا خصوصی)

بخش اشتغال		بخش خصوصی	بخش عمومی	کل		
پاسخ‌دهندگان از چه میزان حق ابراز نظر برخوردارند	۱ خیلی زیاد	تعداد	۱۳۴	۳۵	۱۶۹	
	%		۲۴	۱۴/۵	۲۱/۲	
۲ تا حدی	تعداد	۲۳۱	۹۶	۳۲۷		
	%		۴۱/۴	۳۹/۸	۴۰/۹	
۳ کمی	تعداد	۱۹۳	۱۱۰	۳۰۳		
	%		۳۴/۶	۴۵/۶	۳۷/۹	
کل	تعداد	۵۵۸	۲۴۱	۷۹۹		
	%		٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	

منبع: نگرش‌های اجتماعی مردم بریتانیا، ۱۹۹۶؛ برگرفته از ESRC Data Archive, University of Essex

در این مرحله ما می‌توانیم کارهای آماری بسیار ساده‌ای را به تحلیل‌هایمان اضافه کنیم. ساده‌ترین معیار سنجش (سنجه) وابستگی آماره‌ای است به نام اپسیلون. اپسیلون یک آماره (شاخص آماری) ریاضی ساده است که حاصل تفریق کوچک‌ترین درصد یک ردیف (به جز مبنا) از بزرگ‌ترین درصد در همان ردیف است. حاصل ۲۴ درصد (ستون اول) منه‌ای ۱۴/۵ درصد (ستون دوم) اپسیلون ۹/۵ است. این رقم تاچه حد استحکام یا شدت دارد؟ زیبایی اپسیلون در سادگی آن است. و درک اینکه دامنه اپسیلون باید بین ۰ و ۱۰۰ باشد و هر چه به ۱۰۰ نزدیک‌تر باشد رابطه قوی‌تر یا محکم‌تر است به دانش ریاضی چندانی نیاز ندارد. یک قاعده کلی در محاسبه اپسیلون این است که اگر کمتر از ۲۵ باشد گویای رابطه خیلی ضعیف است.

چون محاسبه اپسیلون، تا به این حد ساده است هر پژوهشگری حاضر نیست شهرت و اعتبار خود را با استفاده از آن خدشه‌دار کند. سنجه دیگری که برای سنجش وابستگی به کار گرفته می‌شود و متداول‌تر است، سنجه‌ای است به نام همبستگی. سنجه‌های متعددی برای

سنجش همبستگی وجود دارد، اما اصل پایه‌ای همه آنها همواره یکی است: دو متغیر هنگامی همبسته‌اند که وقتی یکی بیشتر شد باقی متغیرها هم بیشتر یا کمتر شوند.

همبستگی‌ها همواره با یکی از اعداد ۰ تا ۱ بیان می‌شوند. برخی از سنجش‌های همبستگی شامل سنجش‌های جهت هم می‌شوند (یعنی همبستگی مثبت یا منفی). چندین آزمون همبستگی وجود دارد که بسته به ماهیت داده‌ها یکی از آنها به کار گرفته می‌شود. در موردی که ما بررسی می‌کنیم دو نوع داده داریم: داده‌های اسمی و داده‌های ترتیبی. داده اسمی داده‌ای است که به آسانی مقوله‌بندی شود، بدون آنکه ناروشتی یا ابهامی داشته باشد – برای مثال، مقولات ۱ و ۲ در جدول ۶.۶ مربوط به بخش‌های اشتغال‌اند. واضح است که چندان اهمیتی ندارد که مقولات به چه ترتیبی قرار بگیرند و اعداد صرفاً توصیفی‌اند و نباید نشان‌دهنده کمیت یا مقدار قلمداد شوند. اگر اینها کمیتی، یا داده‌های مقیاسی می‌بودند، آنگاه برای کار کردن با آنها می‌بایست عملیاتی کاملاً ریاضی به کار گرفته می‌شد. داده‌های ترتیبی نیز از بسیاری از ویژگی‌های مشابه داده‌های اسمی برخوردارند. اما علاوه بر این، نظم و ترتیبی ضمنی دارند. در ردیف‌های جدول ۶.۶ چنین داده‌هایی دیده می‌شود. مقولات “خیلی زیاد”، “تاحدی” و “کمی” ترتیبی کاملاً ضمنی دارند، و اگر در ترتیبی “نادرست” قرار بگیرند هیچ معنای منطقی از آنها به دست نمی‌آید. البته اعداد ۱ و ۲ و ۳ هم صرفاً توصیفی‌اند و به هیچ وجه نباید مقادیر یا کمیت‌های ریاضی قلمداد شوند. هنگامی که داده‌های اسمی و ترتیبی داریم یک سنجش مناسب برای همبستگی کرامر^۷ است که برای هر چیزی که بزرگ‌تر از جدول ۲×۲ باشد به کار می‌رود.

ضریب همبستگی میزان ارتباط یک متغیر را با متغیری دیگر اندازه‌گیری می‌کند. ضریب همبستگی برای جدول ۶.۶، ۰/۱۲۶ است، رقمی که بیشتر به صفر نزدیک است تا به یک. و حاکی از یک ارتباط ضعیف. عملیات ریاضی محاسبه این ضریب هم چندان دشوار نیست: این محاسبات را هم می‌توان به کمک SPSS انجام داد. این ضریب برای روان‌شناسان چندان کاربرد ندارد، حال آنکه جامعه‌شناسان آن را شاخصی مناسب برای بیان رابطه می‌دانند. نمی‌توان قاعده‌هایی انعطاف‌ناپذیر برای آنچه یک رابطه محکم یا شدید قلمداد می‌شود برشمرد، زیرا بستگی بسیار دارد به سنت‌های موجود در هر رشته و نوع پژوهش‌هایی که پژوهشگر درگیرشان است. برای اغلب دانشمندان علوم اجتماعی، ضریب همبستگی ۰/۱ و بالاتر از آن اصولاً قابل طرح کردن نیست.

بنابراین، با انداختن نگاهی به جدول ۶.۶ رابطه‌ای را میان بخش اشتغال (خصوصی یا عمومی) و تلقی از برخورداری بودن از حق ابراز نظر در تصمیم‌گیری‌ها در کار حس می‌کنیم، اما این رابطه الزاماً رابطه‌ای محکم یا شدید نیست. مسئله این است: این رابطه از لحاظ آماری چقدر معنی‌دار است؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش باید چیزهایی درباره نمونه‌گیری بدانیم. در بیان معنی‌داری آماری فرض بر این است که داده‌ها به طور تصادفی یا بدون قصد قبلی انتخاب شده‌اند، که در مورد پیمایش "تگرش‌های اجتماعی مردم بریتانیا" این‌گونه بوده است. بیشتر پژوهشگران چندان علاقه‌ای به سخن گفتن درباره ویژگی‌های خاص نمونه خودشان ندارند، بلکه مایل‌اند درباره کل کسانی که نمونه‌شان را از میان آنها برگزیده‌اند چیزهایی بگویند. به این گونه نتیجه‌گیری نسبت احتمال گفته می‌شود. برای مثال ممکن است بگوییم که آگاهی از ۵ درصد از ویژگی‌های نمونه کافی است که ما نتایج را به کل جمعیت تعمیم دهیم.

یک سنج معنی‌داری آماری که در علوم اجتماعی کاربرد گسترده دارد آزمون کای اسکوتر (مربع خی) است. کای اسکوتر بر مبنای ارقام واقعی (موجود) در هر یک از خانه‌های جدول و ارقامی که اگر رابطه‌ای میان متغیرهای مورد آزمون وجود نمی‌داشت در جدول می‌آمدند محاسبه می‌شود. این اطلاعات پس از انجام یک رشته از محاسبات به اعداد کای اسکوتر تبدیل و برای تبیین نسبت احتمال به کار گرفته می‌شوند. معمولاً پذیرفته شده است که چیزی از لحاظ آماری معنی‌دار است که احتمالی به میزان 0.05 یا بزرگ‌تر داشته باشد؛ یعنی اینکه پنج احتمال در 100 احتمال وجود دارد که نتایج به طور تصادفی به دست آمده باشند. برخی پژوهش‌های بالینی، نظیر آنچه برخی روان‌شناسان انجام می‌دهند، به نسبت احتمال 0.01 اکتفا می‌کنند، یعنی اینکه یک احتمال در 100 احتمال وجود دارد که نتایج به طور تصادفی به دست آمده باشند. این رقم برای جدولی که در بالا شرح دادیم 0.0001 یا یک احتمال در $10,000$ احتمال است که نتایج به طور تصادفی به دست آمده باشند.

پس راه‌های بسیاری در به کار بستن روش‌ها و فنون آماری برای درک تغییرات اجتماعی و دگرگونی‌هایی که در عرصه کار پدید آمده است وجود دارد که ما در اینجا تنها پایه‌ای‌ترین‌شان را بازگو کردیم. به کار گرفتن روش‌های آماری، به‌ویژه برای آگاهی یافتن از اعتبار داده‌ها و ادعاهایی که بر مبنای آنها صورت می‌گیرد، مهم و ضروری‌اند.

با پیدایش و گسترش تحلیل‌های کمی و کیفی پژوهشگران دریافته‌اند که فن‌آوری‌های نوین به طرق مختلف، بسته به فن‌آوری و زمینه‌ای که در آن قرار می‌گیرد، در کاهش و افزایش کار ماهرانه دخیل‌اند. شیوه مدیریت و نظارت و مراقبت کارکرد یا بازتاب فن‌آوری نیست، بلکه امری است که بتوان از راه‌های گوناگون آن را اعمال کرد. مهارت موضوعی نیست که بی‌واسطه بتوان آن را اندازه‌گیری کرد و بسیاری آن را شامل یک عنصر دریافت یا برداشت ذهنی هم می‌دانند – چیزی که، همان‌طور که دیدیم، با به کار گرفتن داده‌های کمی و کیفی قابل بررسی است.

ویژگی اقتصاد الکترونیک جدید در برداشتن شکل‌های مختلف سازمانی، زمینه‌های کاری، و روابط قدرت است. مراکز تلفن شرکت‌ها که از جوه بارز اقتصاد نوین‌اند تا حد زیادی و از بسیاری جهات به کارخانه‌های فوردیستی شباهت دارند. بخش‌های دیگر این اقتصاد نو، از جمله صنایع چندرسانه‌ای، فاصله زیادی از فوردیسم گرفته‌اند. آنا توبین، که روزنامه‌نگار است، تجربه‌اش را در کار کردن برای یک شرکت نوپای اینترنتی در سال ۲۰۰۰ چنین توصیف می‌کند:

یک عده آدم‌های رنگارنگ که لباس‌های "مارک‌دار" مد روز پوشیده‌اند و چپیده‌اند توی اتاق هیئت تحریریه که تازه با رنگ‌های بنفش و لیمویی رنگ شده، به‌سختی بتوان کسی را پیدا کرد که بیش از ۲۵ سال داشته باشد. جوجه‌های تازه سر از تخم درآورده توی صندلی‌های راحت لم داده‌اند، و بقیه جماعت هم یک وری بر لبه میزها نشسته‌اند قدیمی‌ترها – یعنی کسانی که بیشتر از دو هفته سابقه کار دارند – در حالی که تازه‌واردها را برانداز می‌کنند پوزخند می‌زنند و روی نوع خرابکاری‌ای که فکر می‌کنند تازه‌واردها در معرض دست زدن به آن‌اند شرط‌بندی می‌کنند

مدیر عامل ناگهان می‌پرد وسط اتاق و یکبارده و راجی‌ها قطع می‌شود. یک پاکت پر از بستنی یخی را به همه تعارف می‌کند و خودش را به کسانی که تازه استخدام شده‌اند معرفی می‌کند و از آنها می‌پرسد: «اسمت چیه؟ از کجا آمده‌ای؟ و آخرین بار کی...؟» تا وقتی که در این شرکت کار نگرفته بودم هرگز خودم را آدم باهوشی فرض نکرده بودم، اما ناگهان، لااقل هفته‌ای یک بار، به من گفته می‌شد که نابغه‌ام. می‌دانم که هوش و استعداد آدم‌ها معمولاً با تشویق و تحسین شکوفا می‌شود، اما بعد از کار کردن در آن شرکت، حتی هنوز فکر می‌کنم آدم مخصوصی هستم.

بعضی از آدم‌هایی که در آن شرکت دیدم اگر در نقش خودشان در سریال‌های تلویزیونی ظاهر می‌شدند، حتماً به اغراق و مبالغه در بازی‌گری متهم می‌شدند.

این گفته‌ها برخی از جنبه‌های فرایند کار را که با اقتصاد جدید، یا اقتصاد الکترونیک، مربوط است بازگو می‌کند که ما پس از این به آنها خواهیم پرداخت.

۴. اقتصاد الکترونیک

رشد اقتصاد خدماتی که بل از آن سخن می‌گفت پدیده‌ای را به همراه خود داشت که اگرچه در انطباق و سازگاری با اقتصاد خدماتی است اما نباید با آن اشتباه گرفته شود؛ منظور پیدایش و گسترش اقتصاد الکترونیک است. این اصطلاح، اصطلاحی است نادقیق، که بیش از پیش در رسانه‌ها و توسط سیاستمداران و صاحبان صنایع در اشاره به تجارت الکترونیک به کار می‌رود. فن‌آوری‌های نوین، به‌ویژه اینترنت، اقتصاد را دگرگون کرده‌اند. این فن‌آوری‌ها، به‌ویژه، امکاناتی را فراهم آورده‌اند که تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان خدمات را به طور مستقیم و با حذف عمده فروشان و خرده‌فروشان به هم متصل می‌سازد؛ مثل بانکداری الکترونیک و خرید و فروش اتوموبیل. در این فرایند رابطه میان کسب و کارها و مشتریان تغییر کرده است. برای مثال، مشاوران مدیریت مک‌کینزی دریافتند که ۹۸/۷ درصد از بازدیدکنندگان از یک پایگاه اینترنتی بار دیگر به آن مراجعه نمی‌کنند، چه در مراجعه‌شان خرید کرده باشند و چه خرید نکرده باشند (Hayward, 2000). گفته می‌شود دگرگونی‌هایی که اینترنت پدید آورده موجب شده که رقابت بیشتر شود، شکل کار تغییر کند، معنای مکان عوض شود، زمان سریع‌تر شود و سازمان‌ها یا متحد و یکپارچه شوند و یا از بین بروند – موضوع‌هایی که کستلر بررسی‌شان کرده و ما در فصل دوم بدان پرداختیم. دست‌کم اسطوره‌ای در این مورد وجود دارد که کارآفرینان نوپا می‌توانند از اتاق خواب‌شان یک کسب و کار و تجارت جهانی را آغاز کنند، زیرا موانع ثبت شرکت در ورود به جهان تجارت به حداقل ممکن رسیده و از آنجا که مصرف‌کنندگان کالاها به همه جا سر می‌کشند که ارزان‌ترین منابع را پیدا کنند دیگر اسم و رسم تولیدکننده و برجسب معروف چندان اهمیتی ندارد. تعداد زیادی از شرکت‌های مختلف، عموماً با صرف هزینه‌ها و زیان‌های هنگفت، و با امید به تضمین آینده، در شبکه جهانی حضور الکترونیک یافته‌اند. بسیاری از این شرکت‌ها را کارآفرینان بی‌تجربه راه‌اندازی کرده‌اند و تعجبی ندارد که بسیاری‌شان خیلی زود در معرض ورشکستگی قرار می‌گیرند، حتی بسیار زودتر از شرکت‌های کوچک نوپا. در زمان نگارش این کتاب دیگر کمتر پایگاه اینترنتی در بریتانیا پول‌ساز است. البته به نظر می‌رسد که هنوز بعضی از

سرمایه‌داران اهل سرمایه‌گذاری‌های مخاطره‌آمیز سعی دارند برای راه انداختن شرکت‌های خدمات اینترنتی از رقبا پیش بيفتند. با آنکه اقتصاد شرکت‌های خدمات اینترنت تنها سهم اندکی از بازار سرمایه را جلب و جذب کرده است، اما با مرور سریع صفحات آگهی و اقتصاد بازار روزنامه‌های معتبر می‌توان دریافت که با وجود تبلیغات آمده بر روی پایگاه lastminute.com و ورشکستگی سایر شرکت‌های خدمات اینترنتی سطح قابل توجهی از این صفحات به تبلیغ و آگهی این گونه خدمات اختصاص یافته. بنابراین، با آنکه باید جانب احتیاط را نگاه داشت، اما اغلب صاحب‌نظران بر آن‌اند که هنوز هم دگرگونی‌های عمده‌ای در راه است. اقتصاد الکترونیک با عوامل مهم دیگری چون جابه‌جایی نیروی کار، و نیز کم شدن از میزان تعهد و الزام شرکت‌ها به نگاه داشتن کارمندان و کارگران‌شان، و لذا افزایش ناامنی شغلی، نیز مرتبط است. ریچارد سینت جامعه‌شناس می‌گوید که ویژگی بارز دوره حاضر چند شغله بودن افراد و ناامنی شغلی است (Sennett, 1998). البته برخی شواهد و قرائن حاکی از آن است که او اشتباه می‌کند و این جریان بسیار کمتر از آنچه او می‌گوید غالب است. با آنکه بسیاری از کارگران احساس می‌کنند که چندان از امنیت شغلی برخوردار نیستند، تنها در اسپانیا و ایالات متحد امریکای شمالی است که میانگین طول دوره کار افراد افت داشته، حال آنکه این دوره در فرانسه، ژاپن، هلند، آلمان، و چند جای دیگر افزایش نشان می‌دهد. اگرچه در برخی از بخش‌های شغلی و اقتصادی سیالیت بیشتری مشاهده می‌شود، اما این مشاهده در مورد همه مشاغل و بخش‌ها صادق نیست؛ خطری که وجود دارد عمومیت یافتن مشاغلی نظیر مشاغل رایج در دره سیلیکون کالیفرنیا است (Bowers and Martin, 2000). این شواهد تجربی هر چه باشند، اندیشه‌های سینت از این نظر مفیداند که ناامنی شغلی را به آن حسی پیوند می‌زند که در افراد در مورد خودشان، هویت‌شان و ارزش اجتماعی‌شان وجود دارد.

۵. برندگان و بازندگان

در این فرایندهای تجدید ساختار اقتصادی، سازمانی و فن‌آورانه کار کسانی برنده می‌شوند و کسانی بازنده. در سال‌های اخیر الگوهای نابرابری و توزیع درآمد یا ثروت ثابت نمانده، اما تغییرات هم آن چنان نبوده که انتظار می‌رفت.

از ثروت شروع کنیم. در ۱۹۹۶، در بریتانیا ۱ درصد ثروتمندترین‌ها حدود ۱۹ درصد از ثروت قابل عرضه در بازار را در اختیار داشتند، سهمی که طی بیست سال پس از آن تاریخ قدری تنزل یافته است. توزیع ثروت قابل عرضه در بازار در جدول ۷.۶ نشان داده شده است.

جدول ۷.۶ توزیع ثروت قابل عرضه در بازار، بریتانیا، ۱۹۷۶-۹۶

ثروت قابل عرضه در بازار	۱۹۷۶	۱۹۸۱	۱۹۸۶	۱۹۹۱	۱۹۹۵	۱۹۹۶
درصد ثروت متعلق به:	درصد					
ثروتمندترین ۱٪	۲۱	۱۸	۱۸	۱۷	۱۹	۱۹
ثروتمندترین ۵٪	۳۸	۳۶	۳۶	۳۵	۳۸	۳۹
ثروتمندترین ۱۰٪	۵۰	۵۰	۵۰	۴۷	۵۰	۵۲
ثروتمندترین ۲۵٪	۷۱	۷۳	۷۳	۷۱	۷۲	۷۴
ثروتمندترین ۵۰٪	۹۲	۹۲	۹۰	۹۲	۹۲	۹۳
کل ثروت قابل عرضه در بازار	۲۸۰	۵۶۵	۹۵۵	۱۷۱۱	۱۹۶۵	۲۰۴۲
(میلیارد پوند)						

منبع: Social Trends 30, 2000, Table 5.25, p. 97

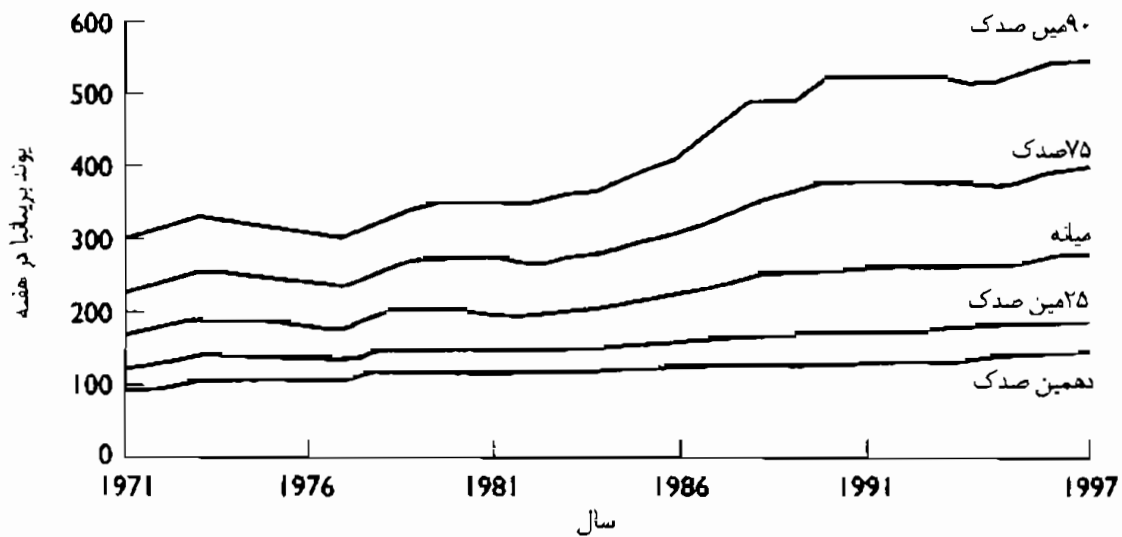
کار عملی ۷.۶

جدول ۷.۶ را بررسی کنید و درصد ثروت قابل عرضه در بازار صاحبان کمترین ثروت را، که در ۱۹۹۶ نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، مشخص نمایید. طی بیست سال گذشته چه تغییراتی داشته است؟

نقد و نظر

سطر ماقبل آخر، یعنی سطری که قبل از جمع کل آمده، به ما می‌گوید که ثروتمندترین ۵۰ درصد از جمعیت (از ۱۹۹۶) صاحب ۹۳ درصد از ثروت بودند. همین ردیف به ما می‌گوید که بیست سال پیش از آن هم ثروت آنان تقریباً همین قدر (۹۲ درصد) بوده است – بنابراین ۵۰ درصد صاحبان کمترین ثروت صاحب ۷ درصد از ثروت بوده‌اند.

اگر به درآمدها توجه کنیم، روند به نسبت متفاوتی را مشاهده خواهیم کرد. طی دهه ۱۹۸۰ افزایش قابل ملاحظه‌ای در نابرابری در توزیع درآمدهای خانوار دیده می‌شود که در دهه ۱۹۹۰ کم‌کم کاهش یافته است. شکل ۱.۶ توزیع درآمد را بین سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۹۷ نشان می‌دهد: درآمد ۱۰ درصد زیرین در ۱۹۹۷ تقریباً مشابه ۱۹۷۱ بوده است، حال آنکه درآمد ۱۰ درصد بالاترین در ۱۹۹۷ تقریباً دو برابر ۱۹۷۱ شده است.



شکل ۱۶ توزیع درآمد واقعی خانوار که مصرف می‌شود، بریتانیا، ۱۹۷۱-۹۷

منبع: *Social Trends 30, 2000, chart 5.1, p. 81*

بنابراین، آمار رسمی حاکی از آن است که ثروتمندها از لحاظ درآمد ثروتمندتر شده‌اند. حال آنکه در مورد کم‌درآمدها این طور نبوده است که کم‌درآمدتر شوند. در مباحث اخیر در مورد محرومیت اجتماعی، برخوردار بودن یا نبودن از اطلاعات به منزله یک جنبه مهم از فقر قلمداد می‌شود و محرومیت یا نداشتن دسترسی به رایانه همچون یک مسئله اجتماعی دانسته می‌شود. دسترسی به اینترنت تا حد زیادی به درآمد مربوط است: خانوارهای با درآمد هفتگی ۲۷۰ پوند یا کمتر، که سومین رده فقیرترین خانوارها هستند، تنها ۳ تا ۶ درصد (بسته به محل زندگی‌شان در بریتانیا) به شبکه تارنمای جهانی (www) دسترسی دارند، حال آنکه تقریباً نیمی از خانوارهای با درآمد ۹۰۰ پوند و بالاتر به این شبکه دسترسی دارند. اختلاف مناطق زندگی نیز بسیار زیاد است؛ ۲۵ درصد از خانوارهایی که در منطقه لندن و جنوب شرقی انگلستان زندگی می‌کنند به اینترنت دسترسی دارند، حال آنکه این رقم در ایرلند شمالی ۱۱ درصد و در ویلز و اسکاتلند حدود ۱۵ درصد است (Kelso and Adams, 2000). در ایالات متحد امریکای شمالی احتمال دسترسی ثروتمندان، به اینترنت ۲۰ برابر امکان دسترسی داشتن فقیران است (Lerner, 2000). ثروتمندان به احتمال زیاد، به اینترنت‌های پرسرعت‌تر دسترسی دارند، و به این ترتیب به دست آوردن اطلاعات برایشان ارزان‌تر و آسان‌یاب‌تر

است. چنین الگوهایی را می‌توان هم علت و هم معلول محرومیت اجتماعی به شمار آورد. بدون داشتن دسترسی به اطلاعات و فن‌آوری اطلاعاتی و نیز مهارت‌های لازم برای این فن‌آوری‌ها برخی‌ها نه‌تنها از عرصه اقتصاد اینترنتی و بخشی از مشاغل جدید کنار گذاشته می‌شوند، بلکه از مشارکت‌های سیاسی و اجتماعی نیز محروم می‌مانند. اینترنت هم رسانه‌ای برای ابراز وجود و بیان اندیشه‌ها و نظر است، و هم منبعی است برای کسب اطلاعات، از این رو، دسترسی نداشتن به رایانه و نداشتن سواد رایانه‌ای مثل آن است که در عصر صنعتی، اقتصاد پیشین، کسی خواندن و نوشتن نمی‌دانست.

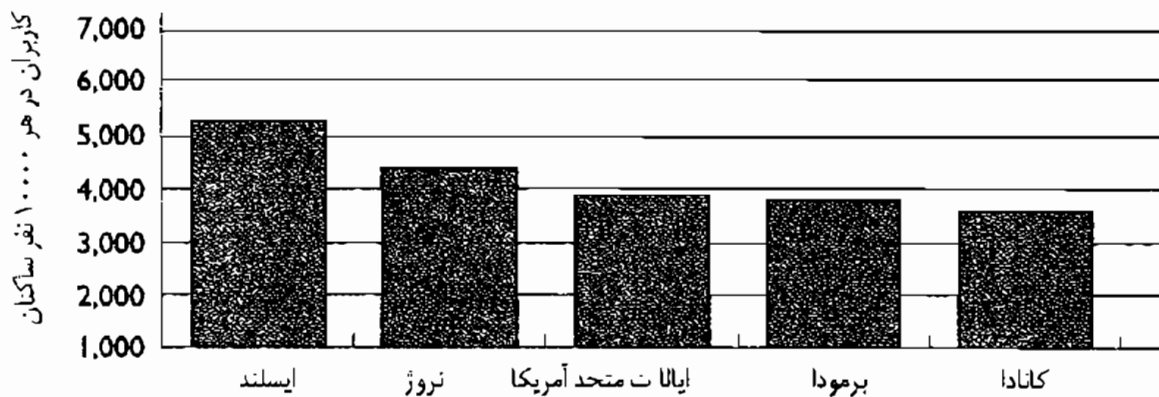
دولت بریتانیا، با درک این موقعیت به طور دائم علاقه و میل و تعهد خود را به گسترش دادن دسترسی به فن‌آوری‌های اطلاعاتی و مهارت‌های اینترنتی ابراز کرده است. وزیر خزانه‌داری بریتانیا در نطق خود برای اعلام بودجه سال ۱۹۹۹ در مجلس گفت «هرکس که از قافله انقلاب علمی جدید عقب بماند از اقتصاد نوین مبتنی بر دانش عقب مانده است» (به نقل از Kelso and Adams, 2000). و تونی بلر نیز گفت که اینترنت نباید تنها به عده‌ای خاص اختصاص داشته باشد و بریتانیا باید صاحب یک شبکه «اینترنت برای همه مردم» باشد (Ward, 2000). او هشدار داد که نباید جامعه ما به «جامعه‌ای که به دارندگان و ندارندگان اینترنت تقسیم شود» تبدیل گردد (Kelso and Adams, 2000). در هنگام نوشتن این کتاب «طرح دسترسی به اینترنت» دولت بریتانیا رسیدن به دسترسی همگانی به شبکه اینترنت تا سال ۲۰۰۵ و استقرار امکانات اینترنتی در همه مدرسه‌ها و کتابخانه‌های بریتانیا تا سال ۲۰۰۲ را هدف خود قرار داده است. ۷۰ مرکز خاص دسترسی باید در مناطق محروم راه‌اندازی شود. تا سال ۲۰۰۴، ۷۵ درصد از کسانی که در مناطق محروم زندگی می‌کنند باید از امکان دسترسی به خدمات عمومی‌ای که از طریق سامانه‌های الکترونیک در اختیارشان گذاشته می‌شود برخوردار شوند و تا سال ۲۰۰۸ این رقم باید به ۱۰۰ درصد برسد (Department of Trade and Industry, 2000, p. 59). پایگاه اینترنتی BBC News منبع مفیدی است از اطلاعات درباره اقدامات دولت در این زمینه.

نسبت و میزان دسترسی به اینترنت در کشورهای مختلف و نیز میان کشورهای صنعتی متفاوت است، اما در کل جهان نسبت نابرابری در دسترسی به اینترنت بسیار نامطبوع و ناخوشایند است. نلسون ماندلا گفته است که «از بین بردن تمایز و تفاوت میان کشورهای غنی و فقیر در اختیار داشتن اطلاعات غنی‌اند و کشورهای فقیر که از این نظر فقیراند برای از بین بردن

سایر نابرابری‌هایی که در میان کشورهای شمال و کشورهای جنوب وجود دارد امری بسیار ضروری است» (به نقل از Atkinson, 2000). کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد در ۱۹۹۹ نیز سخنان مشابه‌ای در همین زمینه گفته است:

انسان‌ها فاقد بسیاری چیزها هستند: شغل، سرپناه، غذا، بهداشت، و آب آشامیدنی. امروزه اما محروم ماندن از ابتدایی‌ترین خدمات ارتباطی دوربرد سبب تشدید سختی‌هایشان می‌شود. سختی‌هایی تقریباً به همان اندازه حاد که محروم بودن از آنچه پیش از این گفتیم، و درواقع سبب کم شدن امکان یافتن راه‌حل‌هایی برای رفع آن محرومیت‌ها خواهد بود. (سخنرانی در کنفرانس ارتباطات دوربرد، اکتبر ۱۹۹۹ (Telecom 99) گزارش شده در BBC News Online, at <http://news.bbc.co.uk/hi/english/special-report/1999/10/99/information-rich-information-poor/newsid-466000/466651.stm#top>, accessed 22 January 2001

دارای بالا ترین حد خطوط تلفن



دارای پایین ترین حد خطوط تلفن



شکل ۲.۶ استفاده از اینترنت در هر ۱۰,۰۰۰ نفر از ساکنان کشورهای برگزیده

منبع: BBC News Online, at <http://news.bbc.co.uk/hi/english/sci/tech/newsid-843000/843160.stm> (accessed 16 October 2000)

بر سر اینکه دسترسی داشتن به اطلاعات شرط لازم توسعه است توافقی همگانی وجود دارد. اما، فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، با اینکه در انتقال مراقبت‌های بهداشتی و آموزش تسهیلاتی ایجاد می‌کنند، در عین حال، بسیار گران تمام می‌شوند و منابعی را که می‌توان مثلاً صرف تهیه دارو یا استخدام معلم کرد به خود جذب می‌کنند.

اختلاف و نابرابری میان کشورهای غنی و فقیر از نظر در اختیار داشتن فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی فاجعه‌بار است (نک. Panos Communications and Social Change Programme, 1998). در کشورهای در حال توسعه ۱/۵ خط تلفن برای هر ۱۰۰ نفر وجود دارد؛ این رقم در چاد و زئیر و کامبوج ۱ در هزار است. ۸۰ درصد از جمعیت کنیا در مناطقی زندگی می‌کنند که تلفن اصلاً وجود ندارد، و هزینه یک دستگاه رایانه شخصی در اتیوپی ۱۵ برابر سرانه تولید ناخالص داخلی است.

در سراسر آفریقا، که ۷۳۹ میلیون نفر جمعیت دارد، تنها ۱۴ میلیون خط تلفن وجود دارد - کمتر از تعداد خطوط تلفن در یک محله شهر نیویورک (منهتن) - و ۸۰ درصد از این ۱۴ میلیون تلفن تنها در شش کشور است... این در حالی است که طی سال گذشته در بریتانیا ۱۵ میلیون نفر مشترک اینترنت وجود داشت. حال آنکه در کل قاره آفریقا تنها یک میلیون نفر مشترک اینترنت‌اند. میانگین سرانه دستگاه‌های رایانه در کشورهای غنی صنعتی شده نزدیک به ۴۰ برابر یک کشور آفریقایی زیر صحرای آفریقا است (البته به جز آفریقای جنوبی)، این رقم در مورد تلفن‌های همراه ۱۰۰ برابر و در مورد اتصال به اینترنت ۱۶۰۰ برابر است (Atkinson, 2000).

امکان و احتمال دسترسی داشتن یک فرد که در کشوری با درآمد بالا ساکن است به یک دستگاه تلویزیون ۴ بار بیشتر از فردی است که در یک کشور کم‌درآمد زندگی می‌کند؛ همین فرد ۲۵ بار بیشتر احتمال دسترسی به تلفن دارد؛ اما در مورد دسترسی به یک میزبان اینترنتی این احتمال ۸۰۰۰ بار بیشتر است.

(International Telecommunication Union, quoted in Panos Communications and Social Change Programme, 1998)

تعداد دستگاه‌های رایانه تنها در ایالات متحد آمریکا شمالی از سرجمع باقی کشورهای جهان بیشتر است. تعداد میزبانان اینترنتی تنها در کشور بلغارستان بیش از کل کشورهای زیر صحرای آفریقا (به جز آفریقای جنوبی) است. جنوب آسیا، با ۲۳ درصد از جمعیت جهان، کمتر از یک درصد از کاربران اینترنت جهان را دارد... عمده کاربران اینترنت در سراسر جهان مذکر و زیر ۳۵ سال‌اند که تحصیلات دانشگاهی و درآمد بالا دارند و شهرنشین و انگلیسی‌زبان‌اند... این در حالی است که کمتر از یک نفر در سراسر جهان به این زبان تکلم می‌کنند.

(United Nations Development, Programme, 1999)

رابط دادن توسعه به ارتباطات چیز تازه‌ای نیست؛ در دهه ۱۹۵۰ بسیاری رادیو را حلال همه مشکلات می‌دانستند. امروزه ۷۵ درصد از مردم آفریقا به رادیو دسترسی دارند، ۴۰ درصد به تلویزیون و تنها ۱/۰ درصد به اینترنت. بنابراین، بعضی‌ها می‌گویند که راه توسعه به واسطه رادیو طی می‌شود. گفته می‌شود در جایی که تلفن به سختی پیدا می‌شود، یا بدتر از آن هنوز بعضی جاها برق ندارند، نباید به اینترنت اولویت داده شود. البته برخی دیگر هم می‌گویند کشورهای در حال توسعه باید بتوانند عصر صنعتی را از راه میان‌بر پشت سر بگذارند و اینترنت امکاناتی برای رسیدن به مزیت‌های اقتصادی فراهم می‌آورد.

کاربران فعلی اینترنت در کشورهای در حال توسعه عمدتاً دانشگاهیان، سازمان‌های محله‌ای و سازمان‌های غیردولتی‌اند. بنابراین، در کشورهای در حال توسعه کسانی بیشترین بهره را از اطلاعات می‌برند که در کارزارهایی برای دستیافتن به دموکراسی، برابری اجتماعی، و حفاظت از محیط زیست درگیراند. اگرچه رشد استفاده از اینترنت بسیار مرهون انگیزه‌های تجاری بوده است، کشورهای در حال توسعه در این زمینه قائم به توانایی‌ها و امکانات خود نیستند چه رسد به اینکه از اتصال به اینترنت سودی حاصل‌شان شود. به هر حال چه موافق گسترش اینترنت باشیم چه مخالف آن، واقعیت آن است که اقدامات بسیار گسترده‌ای برای وارد کردن و گسترش دادن شبکه اینترنت به کشورهای در حال توسعه در جریان است. برای مثال، سرمایه‌دار جهانی، جورج سوروس، از طریق مؤسسه "جامعه باز"ش، میلیون‌ها دلار برای گسترش اینترنت در سراسر اروپای شرقی اختصاص داده است. او در انجام این کار صرفاً بعد اقتصادی را در نظر نداشته بلکه هدف‌اش تعمیم و بسط دموکراسی است، موضوعی که ما این فصل را با سخن گفتن از آن به پایان می‌بریم.

۴. محرومیت از اطلاعات و دموکراسی

اهمیت اینترنت در بسط دموکراسی موضوعی نیست که تنها در مورد کشورهای در حال توسعه مطرح باشد. توسعه فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی در زمینه‌ای محقق می‌شود که شامل رفع محدودیت‌های رسانه‌ای و حذف نظارت دولت بر رسانه‌ها (مثلاً در بریتانیا برداشتن محدودیت تعداد کانال‌های تلویزیونی خصوصی که هر شرکت می‌تواند در مالکیت خود داشته باشد)، خصوصی‌سازی و خارج ساختن از دست دولت (مثلاً در مورد شرکت‌های تلفن) و رشد عمومی بازار آزاد لیبرال. اینها همه حاکی از تغییر نقش رسانه‌ها و سایر سازمان‌ها و مؤسسات است، و نیز تغییر موقعیت مردم از شهروند به مشتری.

سابقه سنت‌های اندیشه‌گی‌ای که شهروندی را در پیوند با ارتباطات می‌دانند بسیار طولانی است. در بریتانیا و نیز برخی دیگر از کشورهای صنعتی شده داشتن و دسترسی به اطلاعات و ارتباطات عمدتاً از سده نوزدهم محقق شد؛ ساخته شدن کتابخانه‌های عمومی، آموزش عمومی دولتی و بعدها پخش برنامه‌های رادیویی برای عموم از جمله اقدامات دولت‌ها به منظور برآوردن این نیاز بود. بخشی از منطق چنین اقداماتی برآمده از این نظر بود که عضویت تمام و کمال در جامعه به مشارکت در فرایندهای سیاسی خلاصه و ختم نمی‌شود و مستلزم دسترسی داشتن به اطلاعات است. جامعه‌شناسان رسانه‌ها گراهام مرداک و پتر گلدینگ می‌گویند که از جمله ابعاد بسیار گوناگون رابطه ارتباطات - شهروندی:

دسترسی داشتن به بیشترین و گسترده‌ترین حد ممکن از اطلاعات، تفسیرها، و مباحثی است که در حوزه‌های مرتبط با انتخاب‌های سیاسی مطرح است، و [شهروندان] باید بتوانند، به منظور مطرح کردن انتقاداتشان و بسیج کردن نیروها برای ابراز مخالفت‌هایشان و در پیش گرفتن راه و روش‌های دیگرگون از امکانات و تسهیلات ارتباطی برخوردار باشند.

(Murdock and Golding, 1989, p. 183)

برآورده شدن این نظر مستلزم تنوع در تولید و، در طرف مصرف نیز دسترسی همگانی است. این دو می‌گویند که نظام بازار قادر به تأمین و تضمین هیچ‌یک از دو شرط فوق نیست. «بازارها در وهله اول مردم را همچون مشتری/مصرف‌کننده طرف خطاب قرار می‌دهند و نه همچون یک شهروند. درواقع، بازار، آزادی انتخاب از میان محصولات تولیدشده موجود را به مشتریان می‌دهد و این را آزادی واقعی و ویژگی عصر مدرن می‌داند» (Murdock and Golding, 1989, p. 192).

این تحلیل‌ها، نسبت به تحلیل‌های شیفتگان فن‌آوری، که گفتمان غالب در بحث‌های مربوط به جامعه اطلاعاتی است و ما آن را در فصل یکم بررسی کردیم، تحلیل‌هایی بدبینانه‌تر، یا سنجیده‌تر، است. از نظر فنی، فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی معاصر دسترسی نامحدود به اطلاعات، اعمال دموکراسی از طریق صفحه‌کلیدهای رایانه‌ها، هیئت منصفه‌های رأی دهندگان، و دموکراسی‌ای مشارکت‌جویانه‌تر و مسئولانه‌تر را ممکن ساخته‌اند. علاوه براینها، اینترنت آشکارا حاکمیت سرزمینی دولت-ملت‌ها را نقض کرده و درنور دیده است و ایجاد همبستگی‌ها و اجتماع‌ها و حتی شهروندی جهانی را ممکن و مقدور ساخته است (البته بگذریم از اینکه منظور از شهروندی بیرون از مرزهای دولت - ملت چندان روشن نیست). اطلاعات قادر است از زیر نظارت و مراقبت دولت‌ها در زود، تمرکز تولید و

توزیع را بشکند، و شهروندان را قدرتمندتر کند. هاوارد راینهولد، آرمان‌گرایی که فن‌آوری را عامل تحقق مدینه فاضله‌ای نو می‌داند (و ما در فصل هفتم دربارهٔ آرا و اندیشه‌هایش سخن خواهیم گفت)، اعتقاد دارد که اینترنت در قرن بیست و یکم همان نقشی را ایفا خواهد کرد که پیش‌تر آگورا (میدان)ها در یونان، قهوه‌خانه‌ها در قرن هجدهم، و جرگه‌ها و لاف‌گاه‌ها در میدان‌های روستاها و گوشه و کنار خیابان‌ها در شهرها؛ یعنی فضایی باز برای برخورد و تبادل آرا و برای احیای دوبارهٔ اجتماع‌ها و دموکراسی. دسترسی ارزان، متقابل و کنش‌گرایانه و همگانی به اینترنت بر دموکراتیک شدن عمیق‌تر روابط تأثیری ژرف دارد. البته همان‌گونه که پیش از این گفتیم، دستاورد واقعیت گسترش فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی چیز دیگری بوده است که بر اثر کالایی شدن اطلاعات، تمرکز فزایندهٔ قدرت اقتصادی و نابرابری‌های فزاینده پدید آمد.

۷. نتیجه‌گیری

در این فصل به مرور و بررسی بحث‌ها و داده‌ها دربارهٔ دگرگونی‌های کار و الگوهای تغییر یافتهٔ نابرابری پرداختیم. در مجموع، داده‌های کمی را بررسی کردیم و برخی فنون آماری را، که در کار با داده‌های آماری مفیداند معرفی کردیم. به میانه‌ها، میانگین‌ها، انحراف معیار، همبستگی‌ها و آزمون‌های معنی‌داری آماری پرداختیم. در کل، مانند کستلر، از آمارهای رسمی استفاده کردیم و نقاط قوت (به‌ویژه دامنه، حجم و دسترس‌پذیری‌شان) و کاستی‌ها و محدودیت‌هایشان (مثل مسائل مربوط به اعتبارشان) را بررسی کردیم.

ما فصل دوم را با تأکید بر اینکه کارها و آثار بل و کستلر در دل بحث‌های مربوط جامعهٔ اطلاعاتی جای دارند شروع کردیم. در این فصل ما برخی از موضوعاتی را که بل مطرح کرده بود، به‌ویژه نظریه‌هایش دربارهٔ پایان عصر صنعتی شدن و رشد بخش خدمات در جوامع صنعتی را مجدداً بررسی و روزآمد کردیم. در فصل دوم ما برخی از مشکلات کار بل را در زمینهٔ طبقه‌بندی داده‌های مربوط به اشتغال و اقتصاد مطرح و بررسی کردیم که بحث‌هایش مبتنی بر آنها بود. در این فصل ترجیح دادیم که موقتاً برخی از آن داورى‌ها را کنار بگذاریم و به عوض ببینیم که جهان از پس دوره‌ای که بل بررسی کرده بود چه تغییراتی کرده است و راه‌های دیگری را که دانشمندان علوم اجتماعی تحولات اخیر را به واسطهٔ آنها درک می‌کنند، بشناسیم.

داده‌ها، از بسیاری جهات، تحلیل‌های بل را در مورد رشد بخش سوم [خدمات] تأیید می‌کنند. البته مقایسه‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که هنوز تا فراگیر شدن این فرایند راه درازی باقی است. مهم‌تر اینکه داده‌ها را می‌توان به طرق بسیار گوناگون تفسیر کرد. در کار بریورمن دربارهٔ مهارت‌زدایی و کارهای دیگری که اجمالاً بررسی‌شان کردیم شاید آنچه بیشتر اهمیت دارد منطق، تداوم و انسجام استدلال‌هاست تا شواهدی که پژوهشگران گردآوری کرده یا به آنها توسل جسته‌اند. دیدیم که دیدگاه‌های مختلف چگونه بر آوردن داده‌های در دسترس تأثیر می‌گذارند تا استدلال‌های بسیار مختلف را پیش ببرند.

گفتیم که فن‌آوری نوین عنصر مهمی در تجدید ساختار کار در دوران اخیر است. با آنکه فرایند تجدید ساختار و دگرگونی شکل کار فرایندی چندان تازه نیست، اما مقیاس، سرعت، حجم و گستردگی آن در سطح جهان مهم به نظر می‌رسد. در این فرایند کسانی بازنده‌اند و کسانی برنده – تعداد کسانی که در بریتانیا درآمدهای بالا دارند بسیار بیش از کسانی است که سی سال پیش از این درآمد بالا داشتند، حال آنکه درآمد بخش‌های فقیر جامعه ثابت مانده است. این وضعیت عموماً تحت عنوان قطب‌بندی اجتماعی تبیین می‌شود و اکنون، این در فرایند قطب‌بندی، اطلاعات، دسترسی به فن‌آوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی، و دانش‌ها و توانایی‌های مرتبط با آن بسیار مهم شده‌اند. هم در بریتانیا و هم در سطح جهان شاهد در بیش گرفته شدن خط‌مشی‌ها و سیاست‌هایی هستیم که هدفشان فراهم آوردن امکان دسترسی به فن‌آوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی و اطلاعات است. منطق و عقلانیتی که در پس این تلاش نهفته است شکل‌ها و دلایل گوناگونی دارد که البته و عمدتاً در پیوند با توسعه اقتصادی است. البته محرومیت اطلاعاتی مهم‌تر از اینهاست: بسیاری دسترسی داشتن به اطلاعات و منابع و تحلیل‌های گوناگون را عنصر اصلی سازندهٔ شهروندی می‌دانند. و دیدیم که مفاهیم و نظریه‌های علوم اجتماعی چگونه در تفسیر پیمایش‌هایی که در مقیاس کلان صورت می‌گیرد و سایر داده‌های کمی و نیز در ساختمان کردن استدلال‌ها به کار گرفته می‌شوند. همچنین، در حاشیه، دیدیم که پژوهشگران اجتماعی بیش از پیش از انبوهی از داده‌ها استفاده می‌برند که به واسطهٔ منابع بسیار گوناگون و پُر تعداد اینترنتی در دسترس‌اند. در فصل بعد خواهیم دید که روش‌ها و منابع علوم اجتماعی که در این فصل بررسی‌شان کردیم با روش‌ها و منابع دیگر کامل می‌شوند. همهٔ اینها برای این است که ببینیم دانشمندان علوم اجتماعی چه درک و دریافتی از جامعهٔ اطلاعاتی دارند.

فصل ۷

تغییر ترکیب بندی زمان - فضا

هیو مکی

۱. درآمد

سومین مضمونی که در بحث‌های مربوط به جامعه اطلاعاتی می‌توان مشخص کرد مرتبط با تغییراتی است که در مفهوم پردازی و تجربه ما نسبت به زمان و فضا پدید آمده است - مضمونی که در بررسی کارهای مانوئل کستلز در فصل دوم بدان پرداختیم. در نظریه‌های علوم اجتماعی دیرزمانی است که پیوند نزدیک زمان و فضا پذیرفته شده است: کوتاه شدن فوق‌العاده زمان برقراری ارتباط با (یا سفر به) یک مکان دور باعث شده است که مکان‌های دور نزدیک‌تر به نظر آیند و ما دیگر بدون در نظر داشتن مفهومی از زمان نمی‌توانیم از مکان سخن بگوییم. همچنین مدت‌هاست پذیرفته شده است که تکرار و عادی شدن امور روزمره زندگی اجتماعی در پیرامون زمان و مکان صورت می‌پذیرد (Giddens, 1990). چون همه کنش‌ها و واکنش‌ها در زمان و فضا صورت می‌گیرد هیچ کنش و واکنشی بیرون از زمان و فضا متصور نیست. پس تغییرات در زمان یا فضا برای جامعه و نیز همچنین برای نظریه اجتماعی از اهمیتی بارز برخوردار است. ادوارد تامپسون تاریخ‌نگار از جمله کسانی است که درباره اهمیت ساعت، احتمالاً همچون نماد معرف عصر صنعت، سخن گفته‌اند. در عصر صنعتی

ساعات کار در کارخانه، به جای تاریک و روشن شدن هوا، فصل‌های سال، یا طلوع و غروب خورشید، به عامل تنظیم زندگی اجتماعی تبدیل شد (Thompson, 1967). تاریخ‌نگار اجتماعی دیگر، اریک هابزباون، می‌نویسد ربع آخر سده بیستم شاهد «دگرگونی‌های اقتصادی»، اجتماعی و فرهنگی‌ای بوده که بزرگ‌ترین، سریع‌ترین، و پایه‌ای‌ترین دگرگونی‌ها در طول تاریخ ثبت‌شده بوده‌اند» و می‌افزاید «شاید ژرف‌ترین پیامد عملی [این دگرگونی‌ها]... انقلاب در حمل و نقل و ترابری و ارتباطات بوده که عملاً زمان و فاصله را از میان برداشته است» (Hobsbawn, 1995, pp. 8, 12, cited in Hakken, 1999).

دشوار بتوان میزان سرعت گرفتن را مشاهده کرد و سنجید. برای مثال، مسیر هالی‌هد به لندن را که برای ارسال نامه‌ها و نیز سفر به ایرلند از آن استفاده می‌شد در نظر می‌گیریم. در اوایل سده نوزدهم میلادی مسافرت عادی از این راه ۴۰ ساعت طول می‌کشید. در ۱۸۳۰، به دنبال رواج یافتن دلیجان‌های پست، این زمان به ۲۷ ساعت کاهش یافت، که البته بسیار گران تمام می‌شد و ناامن و خطرناک بود. رواج یافتن تلگراف‌های سمافور، اندک‌زمانی پیش از به راه افتادن قطارهای راه‌آهن، بشارت می‌داد که برای نخستین بار، خبرها سریع‌تر از اسب‌سواران یا قایق‌های بادبانی سفر می‌کنند. مثلاً خط تلگراف هالی‌هد متشکل از یک رشته برج بود که بالاتر از سطح مه دریا اما پایین‌تر از ابرهای روی کوه ساخته می‌شدند و بین هالی‌هد (در انگلزی) و لیورپول قرار داشتند. وقتی یک کشتی به هالی‌هد می‌رسید – که ممکن بود شش هفته دیرتر برسد یا گمان برود که دریا گم شده است – پیام‌هایی درباره وضعیت خودکشی یا محموله‌های آن، به واسطه یک رمز، به نمایندگان بازرگانان یا صاحبان کالا در لیورپول ارسال می‌شد. در ۱۸۴۸ خط راه‌آهن در ساحل شمالی ویلز افتتاح شد و امروزه سفر از هالی‌هد به لندن با قطار ۴ ساعت وقت می‌برد و هر چند ساعت یک بار یک قطار این مسیر را طی می‌کند.

پس این بار اول نیست که ما می‌توانیم از فشرده و کوتاه شدن زمان و مسافت سخن بگوییم. این فکر درواقع با کارهای نظریه‌پردازان اجتماعی که معتقد بودند در دوره مدرن متأخر یا پسامدرن به سر می‌بریم نضج گرفت و به اندیشه غالب بدل شد (Jameson, 1984; Soja, 1989). آنها در بحث‌ها و استدلال‌هایشان جای مهمی به کوچک شدن فضا و سرعت گرفتن زمان و ارتباطات الکترونیک‌انی اختصاص دارند.

ارتباطات الکترونیک – و حجم تقریباً نامحدود و سرعت‌انی انتقال اطلاعات – شالوده اینترنت را پی‌ریزی کرده و هماهنگی جهانی را ممکن ساخته است. شبکه‌های اطلاعات

رقمی (دیجیتالی) معاصر از اصلی‌ترین مباحث مربوط به جامعه اطلاعاتی است. نظریه پردازان مختلف به طرق مختلف به این بحث پرداخته‌اند. آنتونی گیدنز جامعه‌شناس به "فاصله‌گذاری زمان - فضا" و "هم‌گرایی زمان - فضا" اشاره دارد؛ دیوید هاروی، جغرافی‌دان فرهنگی، نیز درباره "فشرده شدن زمان - فضا" سخن گفته، و کستلز، که در فصل دوم ما به آرا و آثارش پرداختیم، به تغییر از "فضای مکان" به "فضای جریان‌ها" اشاره کرده است (Giddens, 1990; Harvey, 1990; Castell, 1996). اکنون با تمرکز بر شبکه‌ها، و نقاط پیوند و اتصال آنها، سهم و نقش جغرافی‌دانی را در مباحث مربوط به جامعه اطلاعاتی بررسی می‌کنیم. دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌هایی که جغرافی‌دانانی نسبت به فضا دارند کار جامعه‌شناسان و اقتصاددانانی را که پیش از این آرا و آثارشان را بررسی کردیم کامل می‌کند.

آنچه در این مبحث اهمیت دارد این است که رشته‌ای از تغییرات اجتماعی و فن‌آورانه سبب دگرگون شدن محدودیت‌ها و تنظیمات و قرارهای زمانی و فضایی پیشین شده‌اند. امروزه نقاط ارتباط و اتصال تغییر یافته‌اند؛ این تغییر در کاری که به منظور ترسیم و تصویر کردن، و تحلیل مبادلات و رفت‌وآمدهای اینترنتی شده است به خوبی نمایان می‌شود. شکل ۱.۷ نمونه‌ای است از چنین کارهایی.

کار عملی ۱.۷

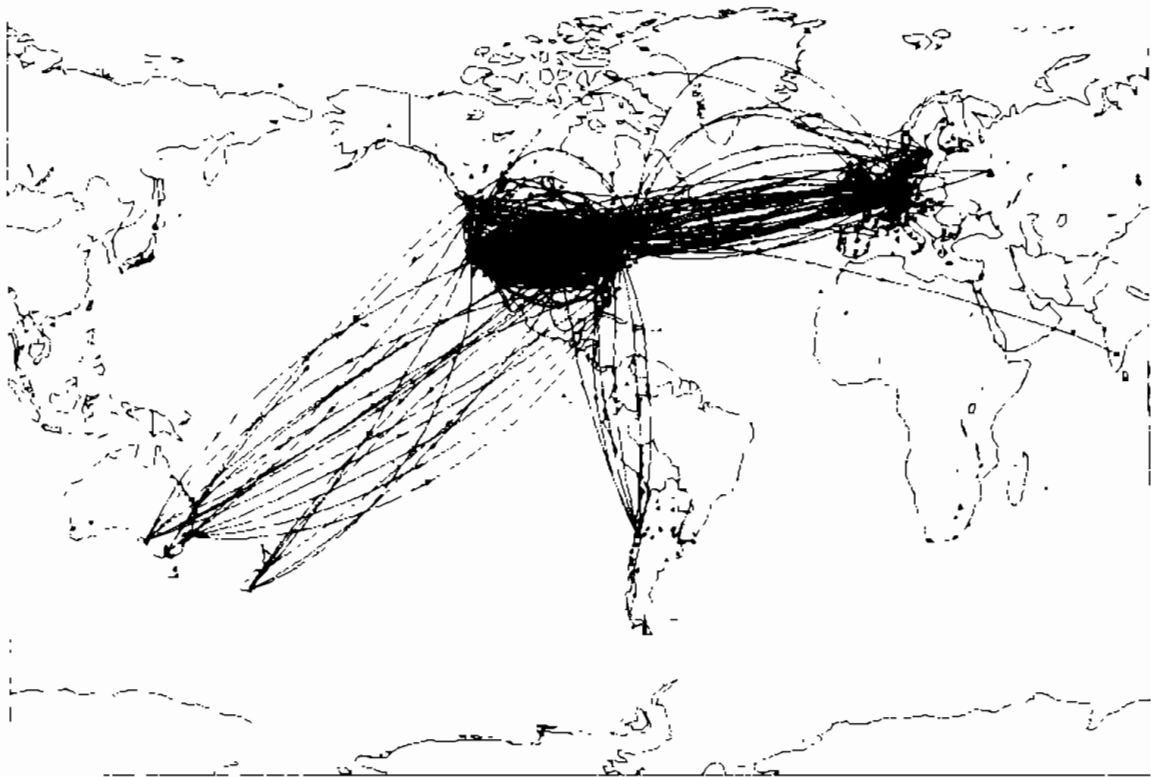
شکل ۱.۷ از نظر جنبه‌های زمان - فضایی ارتباطات چه چیزی را نشان می‌دهد؟ (اگر به اینترنت دسترسی دارید، در پایگاه اینترنتی:

Atlas of Cyberspace site, <http://www.cybergeography.org/atlas.html>

به مجموعه‌ای که این تصویر و دیگر تصاویر بازنمایی‌های فضایی سایبر در آن آمده است نگاهی بیندازید.

نقد و نظر

این نقشه به خوبی تمرکز اینترنت را، به‌ویژه در آمریکای شمالی و اروپا نشان می‌دهد. البته به نظر می‌رسد شبکه اینترنت در استرالیا، زلاندنو، و بخش‌هایی از آمریکای جنوبی نیز گسترش قابل توجهی یافته است. این تصویر سخنان کستلز در مورد شبکه‌ها را به یاد می‌آورد، و نشان می‌دهد که چگونه نقاط اتصال شبکه اینترنت چگونه مرزهای زمان و مکان را درنور دیده‌اند.



شکل ۱.۷ تصویرسازی و تحلیل‌های ایک (Eick) از مبادلات و ترافیک اینترنتی

منبع: <http://www.cybergeography.org/atlas/geographic.html>

البته چنین بازنمایی‌های از سطح استفاده از اینترنت، درباره اینکه چه کسانی و به چه منظور از این فن‌آوری استفاده می‌کنند چیزی به ما نمی‌گویند. شکل ۱.۷ به ما نشان نمی‌دهد که جای فن‌آوری در زندگی روزمره کجاست. در فصل دوم گفتیم که هم قوت و هم ضعف کار کستلز گستردگی دامنه آن و حوزه فراگیر تحلیل‌های اوست که تقریباً همه چیز را دربرمی‌گیرد. وجه مثبت کار او این است که در گردآوری داده‌هایش، آسیا و آفریقا و ژاپن را هم در مد نظر داشته است – گزارش او به هیچ روی گزارشی آمریکایی/اروپا محور نیست. اما می‌شود گفت که ضعف کار او در این است که تعریفی که از مفهوم اصلی مورد نظرش، یعنی شبکه، به دست داده، تعریفی ناقص و نارساست. به سخن دیگر، گزارش کستلز، به تبع علائق و گرایش‌های نظری‌اش، ریشه در تحلیل‌های کلان یا بزرگ‌مقیاس دارد. البته باید گفت که او در تصویر گسترده‌ای که ترسیم کرده شرایط و وضعیت‌های خاص محلی، مثلاً فقیران کلمبیایی، را نیز

در نظر داشته. چنین مثال‌هایی که او برای عینیت بخشیدن و ترسیم و تصویر بحث و استدلال‌های گسترده‌ترش به کار برده، با کل استدلال‌های او سازگار است. البته برای بررسی اعتبار کل ادعاهای او باید یک گام جلوتر رفت و دید که آیا اوضاع و احوال محلی نظریه او را تأیید می‌کنند یا نقض.

به منظور کامل کردن دیدگاه کلان او، ما باید دو طرح پژوهشی را بررسی کنیم که تأکید و تمرکزشان بر نمونه‌ها و مثال‌های مشخص درباره دگرگون شدن زمان - فضا بوده است: اجتماعات اینترنتی، و نیز یک مثال در مورد یک فن‌آوری نوین رسانه‌ای، یعنی تلویزیون ماهواره‌ای در بدو ورودش به بریتانیا. ما در ضمن بررسی این دو طرح پژوهشی به مبحث بسیار مهم و اساسی تغییر ترکیب‌بندی زمان - فضا نیز خواهیم پرداخت: هر یک از این طرح‌های پژوهشی‌ها را از نظر اعتبار، روایی، جامعیت، و انسجام ارزیابی خواهیم کرد؟ و درباره اصول نظری و علمی روش‌هایی که به کار می‌گیریم هم بحث خواهیم کرد.

۲. درآمدی بر اجتماعات اینترنتی

نخستین حوزه پژوهش که به مسئله تغییر ترکیب‌بندی زمان - فضا اشاره دارد و ما آن را بررسی خواهیم کرد اجتماعات اینترنتی خواهد بود.

از پس سه هزار سال رشد به واسطه فن‌آوری‌های پراکنده و مکانیکی جهان غرب اکنون در شرف فرو ریختن است. در طی عصر فن‌آوری مکانیکی ما بدن‌هایمان را در فضا گستراندیم. امروزه، پس از گذشت بیش از یک سده از فن‌آوری الکتریک، ما دستگاه اعصاب مرکزی‌مان را در سطح کره خاک گسترانده‌ایم و فضا را تا جایی که به فضای سیاره خاکی‌مان مربوط است به نهایت رساندیم. خیلی سریع به واپسین مرحله گسترش انسان رسیدیم - شبیه‌سازی فن‌آورانه آگاهی، آن‌گاه که فرایند آفرینش‌گرانه دانستن به گونه‌ای جمعی و مشترک به کل جامعه بشری تسری یابد، بسیار شبیه به آنچه ما اکنون به واسطه رسانه‌های گوناگون، حواس و سلسله اعصاب‌مان را بسط و گسترش داده‌ایم. (McLuhan, 1964, p. 11)

شاید قدری شگفتی‌برانگیز باشد که مارشال مک‌لوهان در ۱۹۶۴ کتاب فهم رسانه‌هایش را این‌گونه آغاز کرده باشد. اندیشه‌ها و آرای او، به‌ویژه آنچه درباره "دهکده جهانی" گفته بود، اکنون مجدداً با پیدایش و گسترش اینترنت، حیات دوباره یافته است.

امروزه، اجتماعات اینترنتی برخی امکانات تحقق بخشیدن به مفهوم و تصویری که مک‌لوهان در سر داشت را برآورده ساخته‌اند. کسانی که طعم لذت برقرار ساختن ارتباط آنی با

سراسر کره زمین و اجتماعات دیگر را چشیده‌اند از محدوده‌های زمانی، که ویژگی و مشخصه اصلی اجتماعات پیش‌اینترنتی بود، رسته‌اند. اینترنت فضاهایی را که برای برقراری ارتباط و کنش متقابل در دسترس‌اند گسترش داده است.

پژوهش‌های بسیار زیادی وجود دارد که برقراری ارتباط به میانجی رایانه از طریق شبکه اینترنت را همچون عامل گسترش حس تعلق به یک اجتماع تلقی کرده‌اند، که دربردارنده کنش متقابل مشترک، نزدیک و دوستانه است. این‌گونه از ارتباطات ضمن اینکه شیوه‌های تازه کنش‌های متقابل و شبکه‌ها را ممکن می‌سازد، امکان برقرار ساختن شکل‌های تازه روابط و مناسبات اجتماعی را که دیگر محدودیت‌های زمانی و مکانی ندارد نیز فراهم می‌آورد. این‌گونه از ارتباطات با تسهیل و فراهم کردن امکان برقراری ارتباط میان عده‌ای از افراد با عده‌ای دیگر از افراد و دسترسی داشتن همگانی و در آن واحد و انتقال آنی پیام‌ها، تبیین دیدگاه‌ها و ابزار نظرات و سهمیم شدن در آرا و اندیشه‌ها و گسترش دادن افکار را که نیازی هم به حضور هم‌زمان در یک مکان ندارد بسیار ممکن ساخته است. استیون جونز، مدرس رشته ارتباطات در ایالات متحد آمریکا، می‌گوید، مسئله فقط این نیست که این نوع ارتباطات مناسبات و روابط اجتماعی تازه‌ای ایجاد می‌کند بلکه مسئله این است که به این ترتیب نوع دیگری جامعه پدید می‌آید (Jones, 1995).

هاوئرد راینگولد از طرفداران و مبلغان پروپاقرص اجتماعات تازه‌ای است که اینترنت امکان تشکیل‌شان را فراهم آورده؛ اغلب در جاهای مختلف، به حرف‌های او ارجاع داده و استناد می‌شود. تحلیل‌های او مبتنی بر این است که اجتماعات در ایالات متحد آمریکا در شُرُف اضمحلال‌اند و اجتماعات اینترنتی را جریانی می‌داند در مقابل گسست اجتماعی و عامل غلبه بر آن، و البته این بار در مقیاسی جهانی و فارغ از محدودیت‌های طبیعی و جغرافیایی و فاصله‌ها.

گمانم آن است که یک توضیح این پدیده عطشی است که برای تشکیل اجتماع در دل‌های مردم سراسر جهان وجود دارد و این عطش با از بین رفتن فضاهای عمومی خودانگیخته و غیررسمی از زندگی‌های مابیش و بیشتر می‌شود. همچنین گمان می‌کنم که این رسانه‌های نوین جرگه‌های کوچک مشتاقان را به خود جلب می‌کند زیرا ارتباط به میانجی رایانه آدم‌ها را توانا می‌سازد به اینکه مسائل‌شان را با هم و به شیوه جدید حل و فصل کنند، و همگی با هم چیزهای جدید را تجربه کنند – که پیش از این تلگراف و تلفن و تلویزیون این نقش را ایفا می‌کردند.

بنابراین، نظر راینگولد این است که اینترنت قویاً سبب تغییر ترکیب ارتباطات و اجتماعات و از آن مهم‌تر اینکه این تغییر از نظر فضایی هم صورت می‌پذیرد.

از نظر راینگولد، اینترنت تنها سبب برقراری تماس و اتصال و ارتباط بین نقاط و فضاهای مختلف نمی‌شود، بلکه فراتر از آن خود فضایی تازه برای معاشرت و مصاحبت و با هم بودن فراهم می‌کند. اساس شکل‌گیری باهمستان‌ها علائق و منافع مشترک است و نه نزدیکی محل. نظر استیون جونز درباره دیدگاه راینگولد این است که:

حد نهایی شکوفاشدن اجتماعات، یک مکان ... جایی که افراد از طریق انتخاب با اجتماعی که بدان تعلق دارند، اجتماع خود را شکل می‌دهند... ما قادر خواهیم بود که خود مکان‌های خودمان را در میان همه آنهايي که هستند به وجود آوریم و این کار را نه با ایجاد یک مکان تازه بلکه به آسانی از طریق انتخاب یکی از آنها از فهرستی که در پیش روی مان است می‌کنیم.

(Jones, 1995, p. 11)

در نگاه راینگولد، با جهانی شدن اجتماع، ما شاهد پیدایش آگاهی و وجدان مشترک و یک جامعه مدنی جهانی خواهیم بود.

کار عملی ۲.۷

اگر به اینترنت دسترسی دارید، و اگر ندارید به یک کافه اینترنت بروید، و وارد WELL شوید، که مخفف Whole Earth Electronic Link است؛ اجتماع اینترنتی‌ای که راینگولد عضو آن است و درباره آن می‌نویسد. نشانی آن <http://www.well.com> است.

تحلیل‌های راینگولد را تا چه حد پذیرفتنی می‌یابید؟ به نظر شما منظور او از مکان در استدلال‌هایی که درباره ارزش‌های پذیرفته‌اش می‌آورد چیست؟ بحث‌ها و استدلال‌های او چگونه با شواهد و قرائنی که از استفاده از اینترنت و کنش متقابل در دست است ربط می‌یابد؟

نقد و نظر

اینها پرسش‌هایی بسیار گسترده است. اما پاسخ این است که ابتدا باید منظور از "اجتماع" روشن شود. اجتماع اصطلاحی است که به معنای بسیار مختلف به کار گرفته می‌شود، که البته تقریباً همه آنها معنایی مثبت دربردارند، و نیز اینکه عمدتاً طوری از آن صحبت می‌شود که گویی دوران طلایی‌اش به سر آمده است و رو به زوال دارد. هر تعریفی که از اجتماع داشته باشیم، اجتماع اینترنتی، برای من، چیزی بسیار متفاوت است با انواع سنتی آنکه وجه

بارزسان رودررو بودن و مبتنی بودنشان بر یک مکان جغرافیایی بود. اجتماعات سنتی در ذهن من، مستلزم برخورداری بودن از تجربه‌های مشترک در گستره‌ی زمان‌اند (به سخن دیگر، برخورداری بودن از تاریخ مشترک)؛ آن اجتماعات متشکل از آدم‌های گوناگونی بودند که وجه بارزشان این بود که به همان اندازه که با هم تفاوت داشتند نقاط مشترک و شباهت هم داشتند و در گستره‌ای درازمدت از فعالیت‌های روزمره به کنش متقابل با یکدیگر می‌پرداختند. اجتماع اینترنتی، به عکس، متشکل از افراد هم‌فکری است که بخش کوچکی از زندگی‌شان را با هم سهیم می‌شوند و رابطه‌هایی کوتاه و گذرا با یکدیگر دارند. وارد شدن به یک جمع اینترنتی با آنچه عمدتاً مستلزم عضویت در یک اجتماع محلی است تفاوت به نسبت زیادی دارد. اجتماعات مبتنی بر علائق و سرگرمی‌ها (مثلاً اجتماع دوست‌داران گردآوری کردن تمبرهای پستی) اگرچه مغتنم و لازم‌اند، اما اجتماعاتی که به منظور تقویت پیوندهای اجتماعی تشکیل می‌شوند تفاوت دارند.

اینها موضوع‌هایی هستند که باید درباره‌ی توضیحات راینگولد مورد توجه قرار گیرند، موضوعاتی درباره‌ی رابطه‌ی واقعیت با نظریه‌ی او، به‌ویژه، با انسجام و سامان داشتن یا نداشتن بحث‌ها و استدلال‌هایش.

البته راینگولد ادعا ندارد که عالم اجتماعی است. ممکن است اندیشه‌ها و نظرات او برانگیزاننده و جالب توجه باشند اما او هیچ توجه و علاقه‌ای به ربط دادن نظریه با شواهد یا واقعیت‌ها با استدلال‌هایش نشان نمی‌دهد. او به موضوعی که بدان می‌پردازد و نیز به توالی استدلال‌هایش تعهد نشان می‌دهد، اما با این تعهد و الزامات آن برای تحلیل‌هایش برخوردی انتقادی ندارد. او به برخی از نوشته‌ها و آرای محققانه و دانشورانه اشاراتی می‌کند، مثلاً به آرای در باب اجتماع و گستره همگانی، اما این اشارات به گونه‌ای موردی و ناپیوسته است. او نه وانمود می‌کند که داده‌ها را به گونه‌ای روشمند گردآوری کرده و نه اساساً استدلال‌هایش را بر گردآوری داده‌ها مبتنی کرده است. البته، اندیشه‌ها و گزارش‌های تجربی او زمینه‌ساز شکوفاشدن متون و نوشته‌هایی درباره‌ی اجتماعات اینترنتی است.

البته، دانشمندان علوم اجتماعی به گونه‌ای روزافزون به پژوهش درباره‌ی اجتماعات اینترنتی می‌پردازند. الیزابت راید پژوهشی درباره‌ی کنش متقابل در دامنه‌های چندکاربره – سامانه‌هایی با چند مشارک روی اینترنت که یک فاصلی متنی دارند – انجام داده است (Reid, 1995)؛ شلی

کورل گزارشی قوم‌نگارانه دربارهٔ یک کافهٔ الکترونیک تهیه کرده است که به شکل یک سامانهٔ هیئت تحریریهٔ خبرنامهٔ رایانه‌ای فراهم آمده است (Correll, 1995)؛ و آناندا میترا نیز تحقیقی دربارهٔ نحوهٔ برقراری ارتباط میان مهاجران هندی از طریق اینترنت انجام داده است، که کمی جلوتر به بررسی آن خواهیم پرداخت (Mitra, 1997). مطالعات نام برده شده، در کنار بسیاری مطالعات انجام شدهٔ دیگر، به طرق مختلف، شواهدی از اجتماعات اینترنتی سودمند و تا حدی رایج به دست می‌دهند. بسیاری از این گزارش‌ها به شکل کاملاً صمیمانهٔ خطاب قرار دادن‌های اعضا و ارتباطاتی که در این اجتماعات اینترنتی صورت می‌گیرد اشاره می‌کنند. البته برخی دیگر معتقدند بسیار بعید است که این گونه ارتباطات موجب تشکیل اجتماع شود، اگرچه که اغلب به این نام خوانده می‌شوند.

اجتماعات اینترنتی (که علی‌القاعده بر علائق مبتنی‌اند تا بر مکان جغرافیایی خاص) از تنوع صداها و علائق و منافع که اعضای اجتماعات براساس آن با هم ارتباط می‌گرفتند، می‌کاهند، و - از آنجا که اینها با گرفتن وقت ما مانع شرکت‌مان در اجتماعات محلی می‌شوند - عملاً موجب تضعیف رابطه‌ها و پیوندهایی می‌شوند که در اجتماعات محلی تحقق می‌یافت. بنابراین، به گفتهٔ استفن دوهینی - فارینا و دیگران، اجتماعات اینترنتی، برخلاف تصویری که می‌شد، در زوال گسترهٔ همگانی و اجتماع نقش و سهم دارند (Doheny-Farina, 1996). خلاصه اینکه، گفته شده که شواهد و قرائن مؤید ادعاهای راینگولد نیستند و براساس آنها توضیحاتی دیگر می‌توان به دست داد غیر از آنچه راینگولد می‌گوید. استدلال‌های او را می‌توان به واسطهٔ اعتبار و انسجام اندک‌شان نقد کرد. استدلال‌های راینگولد ریشه در تجربه‌ها و شوق و اشتیاق خود او دارد، حال آنکه دانشمندان علوم اجتماعی در پی یافتن داده‌هایی دربارهٔ این موضوع‌اند.

۳. پژوهش موردی دربارهٔ اجتماعات اینترنتی: شبکهٔ کاربران هندی

پژوهش‌هایی که به مستندسازی کاربرد اینترنت در بناکردن اجتماعات و کشورهای خیالی پرداخته‌اند کمتر از راینگولد خیال‌پردازانه و آرمان‌گرایانه‌اند. آناندا میترا نیز، همچون راینگولد، به واسطهٔ استفادهٔ خودش از اینترنت بسیار به آن علاقه‌مند است. او پژوهشی دربارهٔ یک جمع اینترنتی انجام داده است که به مسائل هندوستان می‌پردازند (Mitra, 1997). *soc.culture.Indian* [جامعهٔ فرهنگی هندیان] یک گروه شبکهٔ کاربران است که هر کس بخواهد می‌تواند مطلبی برای آنان ارسال کند. چنین شبکه‌ای همچنین امکان ارسال مطلب

به دیگر گروه‌های خبری و دریافت مطلب از آنها را فراهم می‌کند، و آنچه در این مورد اهمیت دارد این است که گروه‌های خبری هندیان می‌توانند با گروه‌های خبری کشورهای دیگر – به‌ویژه پاکستان – به تبادل خبر بپردازند. پژوهش میترا بر پایهٔ تحلیل ۱۲۸۷ مطلب ارسال شده که در یک تاریخ معین در ۱۹۹۵ بر روی این شبکهٔ کاربران قرار داشت انجام شده است. اغلب کاربران در ایالات متحد آمریکا مستقر بودند، چندتایی در اروپای غربی و تعداد اندکی هم در هندوستان.

با ارسال مطلب به سایر گروه‌های شبکهٔ کاربران مرزهای طبیعی همسایگان کشورها درنور دیده می‌شود و مطلب به جاهایی فرستاده می‌شود که فرستنده‌اش بدان تعلق ندارد. نه ادارهٔ مهاجرتی هست که جلوی این کار را بگیرد و نه پلیسی. عامل پیوند گروه اصلی مشارکان اصلیت هندی‌شان است، سرزمینی که همهٔ آنها بدان تعلق دارند و علت اصلی حس با هم بودن‌شان است. در عین حال مشارکان در فضای جغرافیایی تازه‌ای به سر می‌برند، یعنی غرب و به‌ویژه ایالات متحد آمریکا که "تعلق داشتن" به آنجا امری پیچیده است.

میترا مطالب ارسال شده را به چند مقوله تقسیم کرده است؛ بنابراین، می‌توان گفت روش تحلیل متنی را که در فصل پنجم درباره‌اش سخن گفتیم به کار گرفته است. مقولهٔ نخست را مطالب کلی نامیده است. این دسته در اصل برای کسب اطلاعات‌اند، اغلب کسی درصدد پیدا کردن کس دیگری از این طریق است. انطباق علائق و منافع کاربران بدین معناست که آنها در اغلب موارد به این طریق می‌توانند از یکدیگر پشتیبانی کنند و می‌کنند. «این مطالب حاکی از وجود میل و گرایش قوی در میان کاربران ساکن در شبه‌قاره است که تلاش می‌کنند کسانی "مشابه" خودشان بیابند که سرگذشت و کردارهای مشترک‌شان که هویت جمعی کاربران را می‌سازد حتی در حالی که در بیرون از شبکه‌اند» (Mitra, 1997, p. 63). بنابراین، این مطالب کاربران را به هم نزدیک می‌گرداند.

دومین مقولهٔ مطالب ارسالی مربوط به امری است که میترا آن را گفتار انتقادی ملی می‌نامد. این مطالب مربوط به مذهب‌اند و کشاکشی که در میان مذاهب مختلف وجود دارد و هویت ملی معاصر هندی را ایجاد کرده است. بحث‌ها گاهی بسیار داغ است و موضوع‌ها و مواضع هم بسیار متنوع و متغیر است. مثلاً یکی از مباحث مربوط به نام‌گذاری مرکز تجاری بمبئی و تغییر دادن آن به نامی که پیش از دورهٔ سلطهٔ انگلیسی‌ها داشت، یعنی مومبائی.

در ۲۵ مارس ۱۹۹۵ کریشنان مطلب زیر را ارسال کرده است:

متوجه شدم که "شیو سنا" می‌خواهند این نام را تغییر دهند به این دلیل که نام بمبئی را خارجیان مسیحی برگزیده‌اند و بر آن گذاشته‌اند. اما عواقب این کار بسیار گران تمام می‌شود. همه خطوط هوایی باید نام بمبئی را به مومبائی تغییر دهند... و همه اینها که چه بشود؟ این کار هیچ نفعی به هیچ کس نمی‌رساند؛ بریتانیایی‌ها که کک‌شان هم نمی‌گزد، و شاید چند تنی بیش به این کار نیندیشند و به این وطن‌پرستی افراطی هم بخندند.

در پاسخ به این مطلب دکتر جائی ماهاراج می‌نویسد:

صورت حساب را بفروست برای لندن. در ضمن یک درخواستنامه هم برای بازگرداندن الماس کوه نور و همه ثروت‌های به غارت رفته‌مان بفروست، و اینها همه تنها به جبران خسارت‌هایی است که قربانیان و بازماندگان‌شان بر اثر شقاوت‌های انگلیسی‌ها تنها در بهارات و آسیای جنوبی متحمل شده‌اند. این مطلب با عبارت "آم شانتی" که سلام و احوالپرسی هندوست و می‌شود آن را به "زنده‌باد صلح و آرامش" ترجمه کرد، خاتمه یافته است. (Mitra, 1997, p. 65)

میترا به این ترتیب با آوردن نقل‌قول‌ها و بحث کردن درباره تکه‌هایی از مطالب ارسال شده به این گروه خبری نمونه‌هایی از نکات مورد نظرش را به دست می‌دهد. در مورد فوق او به بحث درباره تنوع صداهایی که مجال ابراز خود را می‌یابند، حتی صداهایی که متعلق به افراد متعصب متحجر است، می‌پردازد.

سومین مقوله مطالب ارسال شده مربوط است به تصویر هندوستان و هندیان در فرهنگ جامعه و سیاست‌های غرب، به‌ویژه ایالات متحد آمریکا. برای مثال، بحث‌هایی درباره نحوه به تصویر کشیدن و نمایش دادن یک هندی که مرتکب تجاوز جنسی شده در برنامه تلویزیونی (NYPD Blue) و درباره اینکه کانال‌های تلویزیونی مسیحی چگونه درباره کیش "کافران" هندو سخن می‌گویند. «جالب اینکه، این‌گونه از مطالب اعضای این اجتماع را به هم نزدیک می‌گرداند حال آنکه بحث‌های مربوط به هندوستان میل به جدایی و دوری را در آنان تقویت می‌کند» (Mitra, 1997, pp. 66-7).

میترا تحلیل‌های پذیرفتنی به دست می‌دهد و برخی نتیجه‌گیری‌هایش جداً جالب توجه‌اند که ما در اینجا به چهار نمونه از آنها اشاره می‌کنیم. نخست، فضا نقش بسیار مهمی در موجودیت یک جمع دارد. از دست رفتن نزدیکی‌های جغرافیایی دلیل و علت استفاده از

فضای اینترنت است. بنابراین، این گروه خبری بسیار، با آنکه راینگولد راه انداخته (WELL) متفاوت است، زیرا پایگاه راینگولد فقط منطقه خلیج سن فرانسیسکو است. به سخن دیگر، اعضای WELL از نظر جغرافیایی در نزدیکی هم و هم‌جوار با یک‌دیگر به سر می‌برند.

نکته دوم مسئله صورت‌های خیالین (ایماژ) یا تصویری است که از یک کشور بر ساخته می‌شود. میترا دو شیوه اندیشیدن در این باره را بیرون کشیده است. یکی تصویری است که منابع سازمان یافته نظیر رسانه‌های ملی به دست می‌دهند که تصویری است یک‌دست و یکپارچه و مشخصاً به منظورهای سیاسی و ایدئولوژیک ساخته می‌شود. تصویر دیگر، تصویری است که از خلال گفت‌وگوها و مذاکرات گروهی به دست می‌آید که سخت و بیش از دیگری که در کشورشان مقیم‌اند درگیر تبعات و پیامدهای چنین تصویری‌اند - یعنی مهاجران. اینترنت مجالی را برای گسترش و پروراندن گفتارهایی فراهم می‌آورد که بحث کردن در این باره و تصویرسازی دوباره را مجاز می‌دارد.

سوم سرشت و ماهیت عمیقاً دموکراتیک گروه‌های شبکه کاربران است. هیچ دیدگاه منفردی نمی‌تواند فضای به وجود آمده را از آن خود کند. در مقایسه با دیگر رسانه‌ها، قدرت و نظارت در اینجا پخش و منتشر است، نه متمرکز و منحصر - شبکه‌های کاربری را با بی‌بی‌سی و کانال‌های پخش برنامه عمومی مقایسه کنید. ناهمگونی و ناهماهنگی صداها در اینترنت یک اصل پذیرفته شده و غالب است، حال آنکه در رسانه‌های دیگر امری ناممکن تلقی می‌شد. مفاهیمی همچون جلب رضایت و رسیدن به توافق با ناپدید شدن مراکز سنتی و پیدایش و گسترش اینترنت، دیگر از موضوعیت افتاده و ساقط شده است.

و آخرین نکته‌ای که میترا مطرح می‌سازد سرشت پویای متن‌های اینترنتی است و امکاناتی که به این واسطه برای پژوهشگران فراهم می‌آید. در رسانه‌های سنتی، مثلاً یک فیلم، متن یک جایی "پایان" می‌یابد، که به طرق مختلف نقطه‌ای ثابت و انتهایی برای تحلیل بر جا می‌گذارد. ممکن است زمینه‌ها و بافت‌های مصرف و رمزگشایی تغییر کند، اما خود متن همچنان ثابت می‌ماند. اما در مورد متن‌های اینترنتی، این وضع مصداق نمی‌یابد. تنها کاری که در مورد متن‌های اینترنتی می‌شود کرد گرفتن تصویر کلی از آن است و پذیرش اینکه این متن در حال رشد و دگرذیسی دائم است. این گذرا بودن موضوع تحلیل ماهیت موقتی فهم در دانش اجتماعی را به یاد ما می‌آورد.

بیایید کار میترا را با چهار معیار ارزیابی‌مان بسنجیم. موضوع تحقیق او، که جمع شبکه

کاربران هند است، چیزی است که او پیش از آنکه به پژوهش درباره‌اش بپردازد در مقام یک کاربر با آن درگیر بوده است. چنین پیوند داشتنی با موضوع تحقیق البته نامعمول نیست، و گزارش او نشان از شفاف بودن، غیرجانبدار بودن، و علائق‌اش دارد. به کاربردن روش تحلیل متن یا گفتمان کاستی‌ها و محدودیت‌هایی را در اظهارنظرهای میترا از نظر اعتبار پدید آورده است - مفهومی که با الگوی اثبات‌گرا بیشتر کارا و خوانا می‌بود. بدون در دست داشتن یک نسخه کامل از مطالب ارسال شده به این جمع ما واقعاً در مقامی نخواهیم بود که درباره اعتبار تحلیل‌های او نظر بدهیم. اما در مورد روایی یا پایایی کار او، واضح است که چون زمان می‌گذرد، و مطالب ارسالی تغییر می‌یابند امکان بازسازی مجدد متن به صورتی که بوده به طور کامل وجود ندارد، اما می‌توان انتظار داشت که از مطالعه یک اجتماع مشابه و متناظر، یافته‌های مشابه‌ای به دست آید. میترا، به تاسی از سنت جاری در روش انتخابی‌اش، کمتر ادعایی را مطرح کرده که متضمن جامعیت باشد: او تحلیلی از مطالب ارسال شده معینی به یک جمع معین و در یک زمان معین به دست داده است و ادعایی مبنی بر قابلیت کاربست آن در موارد دیگر ندارد. در زمینه‌ای که تحلیل متن در آن صورت می‌پذیرد برخورداری از انسجام تا حد زیادی به پذیرفتنی بودن تحلیل‌های به دست داده شده ربط می‌یابد - که خود به اندازه زیادی وابسته است به قابل اعتماد بودن و صداقت حرفه‌ای پژوهشگر. مطالعه میترا، مطالعه‌ای منسجم، دقیق و موشکافانه به نظر می‌رسد و توانسته است تحلیل‌هایی جالب توجه به دست دهد. او روش پژوهش کیفی تحلیل متن را به کار گرفته است. در این بافت، تحلیل‌های او و قابلیت کاربست آنها در موارد دیگر تا حد زیادی وابسته است به خوانش و تحلیل‌های خود او و نیز به صداقت حرفه‌ای‌اش و پذیرفتنی بودن یافته‌هایش.

۴. تلویزیون ماهواره‌ای

حوزه دیگر پژوهش در زمینه تغییر ترکیب‌بندی زمان - فضا که به بررسی آن می‌پردازیم حوزه مطالعات رسانه‌ای است که سنت بسیار جالفتاده‌ای از مخاطب پژوهی در آن جاری است و مثلاً بررسی می‌کند که از تلویزیون در منازل چگونه استفاده می‌شود و این استفاده چگونه تحت تأثیر کردارها و عادات روزمره شکل می‌گیرد. این امر ربط وثیقی دارد با موضوعی که ما در این فصل باب بحث درباره آن را گشوده‌ایم، زیرا پخش برنامه از تلویزیون یا رادیو یکی از راه‌های بسیار عمده‌ای است که چرخه زمانی زندگی اجتماعی به واسطه آن به جریانی

عادی بدل می‌شود. در چنین فرایندی است که پخش برنامه هم در تاروپود زندگی روزمره و تقویم سالانه تنیده می‌شود و هم بر اثر آن ساخته می‌شود، و عرصه خصوصی زندگی را به عرصه عمومی پیوند می‌زند. نظریه پردازان رسانه‌ها، یدی اسکانل و دیوید کاردیف اهمیت این پدیده را چنین توضیح می‌دهند:

همان‌طور که دیوید چینی می‌گوید، یک ملت جمعی انتزاعی است. و آن قدر بزرگ است که نمی‌توان به واسطه افراد تشکیل‌دهنده‌اش آن را درک کرد. حس تعلق، "ما احساس می‌کنیم" که به یک اجتماع تعلق داریم، باید به طور مداوم و در هر فرصتی که برای بخشیدن احساس یگانگی به اعضای یک ملت پیش می‌آید و در حالی که یک ملت در شرف بر ساخته شدن است ایجاد گردد. رادیو، و بعدها، تلویزیون وسایل مؤثر و نیرومندی در بر ساختن یا شکل دادن به آن "ما احساس می‌کنیم" بوده‌اند. این دو وسیله از طریق یک سلسله از تصاویر ذهنی و نمادها، رویدادها و مناسبت‌ها، که برای مخاطبان به طور مستقیم و زنده بازپخش می‌شوند، ملت و کشور را به امری واقعی و ملموس بدل می‌کنند...

اساس و بنیان پخش برنامه‌ها تقویم مذهبی بوده است؛ پخش هفتگی حرف‌ها و اظهارنظرهای خادمان کلیسا درباره روز ببت (شنبه) و برنامه‌ای که آشکارا و به عمد برای ریاضت‌کشی و زهدپیشگی بیشتر برای این روز تهیه شده بود و در همین روز خاص پخش می‌شد و نه روز دیگری؛ یا اعیاد و رویدادهای بزرگی چون عید پاک (عید قیام مسیح)، عید پنجاهه، و کریسمس (عید میلاد مسیح)؛ روزهای جشن برای قدیسان محافظ انگلستان، اسکاتلند، و ویلز که به مناسبت آن برنامه‌های ویژه از "منطقه" مقتضی پخش می‌شد، و البته تکلیفشان با روز پاتریک مقدس که همه‌ساله موجب بروز دردسر برای برنامه‌سازان در بلفاست می‌شود روشن نبود. تعطیلات عمومی جشن گرفته می‌شد حال آنکه مراسم رسمی روزهای ملی یا مراسم خاص مذهبی و برنامه‌های خاص برگزار می‌شد، ورزش البته به سرعت گامشمار خاص خودش را پیدا کرد. فصل زمستان مراسم هفتگی خاص خودش را داشت که شامل فوتبال، راگبی، مسابقات اسب‌دوانی، و مسابقات مرحله نهایی قایق‌رانی، مسابقه سالانه پرش با اسب (در لیورپول)، و مسابقات نهایی جام فوتبال. در تابستان نیز نوبت به کریکت، اسب‌دوانی بدون مانع، مسابقات بین‌المللی کریکت و راگبی، مسابقات داربی، رویال آسکوت، و جام تنیس ویمبلدون می‌رسد.

سال با مجموعه‌ای از مناسبت‌های رنگارنگ مدنی، فرهنگی، سلطنتی و دولتی می‌گذشت: رژه پرچم، مراسم اعطای کلید، ضیافت شهردار لندن، انتخاب ریاست انجمن شکسپیری، برپایی جشن‌های یادبود شکسپیر در استراتفورد و دیگر و دیگر و دیگرها...

ماه‌های سرد زمستان عموماً سرشار است از برنامه‌های شنیدنی‌تر و "جدی"، اما پس از عید پنجاهه محتمل‌تر است که عناصر سبک‌تر و سرگرم‌کننده‌تر در برنامه‌ها با استقبال بیشتری روبه‌رو شوند. در همین زمان پخش‌کنندگان ادعا کردند که نحوه پخش برنامه‌ها را در فصل‌های مختلف سال

متوازن‌تر کرده‌اند و این امکان را فراهم ساخته‌اند که شنوندگان در سراسر ماه‌های تابستان که نمایش‌خانه‌ها و تالارهای موسیقی تعطیل است بتوانند به موسیقی‌های خوب و نمایش‌های مناسب گوش فرادهند. به این ترتیب، طراحان برنامه‌ها کوشیدند که مواد و مطلبی متناسب با وضعیت گرما و سرمای هوا و فعالیت‌های مخاطبان در اوقات فراغت‌شان در برنامه‌ها بگنجانند. نقطه اوج این‌گونه فعالیت‌ها برنامه‌هایی بود که همه ساله برای روز عید میلاد مسیح تهیه و تدارک دیده می‌شد.

(Scannell and Cardiff, 1991, pp. 277, 279-80)

آنها می‌گویند به این ترتیب بود که پخش برنامه‌ها «آرام و بی‌سروصدا، عرصه‌های عمومی و خصوصی را به یکدیگر متصل کردند» (Scannell and Cardiff, 1991, p. 278). فرایند مشابه‌ای در مورد نظم و چرخه روز در راه بود.

امروزه، مسلماً همه اینها تغییر کرده؛ برنامه‌های ۲۴ ساعته، ۲۴ ساعت اخبار و تعداد زیادی کانال‌هایی که در میان مخاطبان جا باز کرده‌اند، این نظم و توالی زمانی را بر هم زده‌اند. علاوه بر این، امروزه دیگر تنها پخش برنامه‌های رادیو-تلویزیونی نیست که رابطه زمان-فضا را دگرگون کرده، بلکه دیگر فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی نیز به آنها افزوده شده‌اند، و به میانجی جهان درون خانه و جهان همگانی بیرون از درهای خانه‌ها بدل شده‌اند و بین این دو حوزه یا گستره پیوند برقرار کرده‌اند و یکی را به دیگری مرتبط و متصل ساخته‌اند. آنتونی گیدنز از افزایش فوق‌العاده ورود سرزده و بی‌اجازه رویدادهایی که در دوردست‌ها رخ می‌دهند به آگاهی و وجدان روزمره ما سخن می‌گوید. با هجوم و دخول روزافزون اتفاقاتی که در دوردست‌ها روی می‌دهند به داخل چار دیواری خانه‌ها، خانه به محل "تصویرهای وهم‌گون" بدل شده است. تلویزیون مکان‌هایی در مورد دوردست‌ها را به داخل اتاق‌های ما آورده است و هم‌زمان ما را به مکان‌هایی در دوردست‌ها می‌برد - البته نه جسم‌مان را که تصور و خیال‌مان را. معنای رشد فرایندهای میانجی‌گرانه این است که محدوده‌های ما برای احساس یگانگی کردن با دیگران و خود را با دیگران یکی دانستن و نیز حس تعلق به اجتماع گسترش می‌یابد، و اهمیت مکان، جایی که ما در آنیم، برای تشکیل اجتماع کم و کمتر می‌شود (Giddens, 1991).

شان مورس پژوهشگری است که پژوهشی در مورد مخاطبان رسانه‌ها انجام داده است و خود آن را پژوهشی قوم‌نگارانه درباره نحوه استفاده از تلویزیون‌های ماهواره‌ای در جنوب ویلز می‌داند. قوم‌نگاری روشی است که در اصل در اوایل سده بیستم میلادی از

انسان‌شناسی برگرفته شده است. کار مالینوفسکی روی جزایر تروبریانده و کار رادکلیف - براون روی ساکنان جزایر آندمن هر دو مطالعات پایه‌ای بوده‌اند که به این روش صورت گرفته‌اند (Malinowski, 1922; Radcliffe-Brown, 1948). قوم‌نگاری مبتنی است بر مشاهدات در محل استقرار یک گروه طی یک دوره زمانی به نسبت طولانی؛ در این روش یک سال یا بیشتر کار میدانی کردن امری چندان نامعمول نیست؛ قوم‌نگاران دقت خود را صرف مشاهده و مشارکت در فعالیت‌های هر روزه یک گروه می‌کنند و در عین حال یادداشت‌برداری می‌کنند و از ضبط صدا و تصویر نیز بهره می‌گیرند. به علاوه با آدم‌های مختلف مصاحبه‌های باز و آزاد، ساخت نیافته و نیمه ساخت‌یافته انجام می‌دهند. منظور از این کار درک کردن و فهمیدن کنش‌های متقابل اجتماعی است آن‌گونه که شرکت‌کنندگان در آن می‌فهمنداش، یا به سخن دیگر، درک کردن یک فرهنگ آن‌گونه که اعضای آن فرهنگ درک‌اش می‌کنند، یا به زبان مالینوفسکی (Malinowski, 1922, ch.1) درک کردن "نگاه بومی". به یقین، اینکه گمان می‌بریم امکان دارد به شناختی کامل از یک چنین "دیگری" دست یابیم فکری ساده‌لوحانه است: گفتارهای قوم‌نگارانه همواره و ضرورتاً تنها بخشی از حقیقت را بیان می‌دارند، و دست‌کم بخشی از آنچه در آنها توصیف می‌شود محصول و برآمده از ذهن و زبان پژوهشگر است. این طرز نگاه به پیدایش یکی از جریان‌های قوم‌نگاری منجر شد که بر جنبه‌های ذهنی فرایند پژوهش تأکید می‌گذارد و اصل را بازاندیشانه بودن آن می‌داند؛ برخی از پژوهشگران نیز تا حدود زیادی این شیوه را به عنوان روش اصلی نوشتن گزارش‌هایشان پذیرفته‌اند. به رغم چنین موضعی، قوم‌نگاری، به عنوان توصیف چیزی که "انجا"ست، بیش از پیش به منزله یک روش پژوهش رواج و محبوبیت یافته و امروزه همگان در جهان پیشرفته آن را به کار می‌بندند.

در واقع، همان‌طور که خود مورس هم تشخیص داده، کارش در عمل قدری با آنچه عموماً قوم‌نگاری تلقی می‌شود تفاوت دارد (Moore, 1996). کار او از لحاظ نظری وجوه مشترکی با قوم‌نگاری دارد، اما روش عملی او انجام مصاحبه‌هایی بوده است که با پاسخ‌دهندگان در خانه‌هایشان ترتیب داده بوده است. البته مصاحبه‌هایی که نیمه ساخت‌یافته بوده و از اصول و قالب‌های مصاحبه‌های قوم‌نگارانه پیروی کرده است. مورس نیز دغدغه‌کردارهای روزمره و متداول را دارد، اما تنها چند ساعت در آنها غور می‌کند، گرچه دو ساعتی که وقت می‌گذارد دو ساعتی است که در همدلی کامل با پاسخ‌دهنده می‌گذراند، و به فهم و درک او و مقوله‌های او گوش می‌سپارد. مورس چند جا به مواردی که بررسی‌شان کرده تحت عنوان "توصیف‌های قوم‌نگارانه" اشاره می‌کند.

مورس در اوایل دهه ۱۹۹۰ از ۱۸ خانواده‌ای که آتن‌های بشقابی ماهواره نصب کرده بودند - که در آن هنگام پدیده‌ای نو بود - دیدن کرد. در ابتدا او دغدغه‌هایی خاص داشت: می‌خواست راه‌های مختلف راه یافتن و تفسیرها و برداشت‌هایی که از تلویزیون ماهواره‌ای در موقعیت‌های مختلف وجود داشت را بررسی کند؛ و نیز اینکه این رسانه چگونه برای بیان مناسبات و روابط خاص اجتماعی یا تقسیم‌بندی‌های طبقاتی، نژادی، نسلی و قومیتی مورد استفاده قرار می‌گرفت. به سخن دیگر، او مجموعه‌ای از دغدغه‌های نظری و مفهومی در سر داشت که درصدد بررسی کردن‌شان بود، و بر آن شد که این بررسی را به روش کیفی و در مورد آنچه در آن زمان فن‌آوری جدید رسانه‌ای جالب توجه نوینی بود، یعنی تلویزیونی ماهواره‌ای، انجام دهد. او سه محله را انتخاب کرد که با هم تفاوت‌های مهم و اساسی داشتند و هر یک از ۱۸ مصاحبه‌اش دو ساعت به طول انجامید. در سنت مصاحبه کردن‌های قوم‌نگارانه، مصاحبه‌ها نیمه ساخت‌یافته‌اند، به گونه‌ای که پاسخ‌دهندگان ترغیب شوند تا از تجربیات خودشان سخن بگویند. پرسش‌ها باز بودند، اما مورس فهرستی از موضوعاتی که باید درباره‌شان صحبت شود در ذهن داشت. او به ما نمی‌گوید که چگونه مصاحبه‌ها را ضبط و تحلیل کرده است، لیکن از داده‌هایی که نقل می‌کند چنین برمی‌آید که مصاحبه‌ها باید روی نوار ضبط شده باشند و سپس پیاده شده باشند. او اشاراتی دارد به یادداشت‌هایی که از ترکیب طرح کلی خانه‌ها و روابط و مناسبات افراد خانواده با یکدیگر برداشته است.

معمول است که دانشمندان علوم اجتماعی، جزئیات بیشتری را درباره روش‌های پژوهش‌شان در اختیار می‌گذارند تا امکان ارزیابی ادعاهایشان برای سایر پژوهشگران فراهم آید و ببینند که کار آنها تا چه حد تابع قواعد و اصول پژوهش‌های علوم اجتماعی بوده است، به‌ویژه از لحاظ اعتبار، روایی، جامعیت، و انسجام. نخست بیاید ماهیت چنین مصاحبه‌های نیمه ساخت‌یافته را مورد بررسی قرار دهیم. شیوه معمول این است که پژوهشگر کارش را با تهیه فهرستی از پرسش‌ها، موضوع‌ها، یا حوزه‌هایی که علاقه‌مند است در مصاحبه‌هایش آنها را بررسی کند شروع می‌کند. همه اینها علی‌القاعده باید از موضوع مطرح شده در متون و نوشته‌های پیشین و یک موضع نظری گرفته شده باشند. برای مثال، مورس، در مقام یک پژوهشگر مخاطبان رسانه‌ها، بحث‌های پیشین درباره رابطه و مناسبت زمان - فضا و قدرت و سیاست‌های محلی را، که روی آنها بسیار کار شده بود، پی گرفت و آنها را در مورد موضوعی که در آن زمان تازگی داشت، یعنی تلویزیون ماهواره‌ای، به کار بست. مصاحبه

نیمه‌ساخت‌یافته مصاحبه‌ای غیرجهت‌دهنده است و مصاحبه‌شونده امکان می‌یابد که حرف‌های خودش را بزند، در این حالت پژوهشگر می‌تواند مقوله‌ها و معناهای مورد نظر خود کنش‌گر را درک کند، به جای آنکه (مثلاً آن گونه که در مصاحبه با پرسش‌نامه پیش می‌آید) مقوله‌ها و معناهای خودش را بر مصاحبه‌شونده تحمیل کند. در طول مصاحبه، مصاحبه‌کننده می‌گذارد که مصاحبه تا جایی که ممکن است روند "طبیعی" اش را طی کند، و گه‌گاه فقط جریان بحث را به سمت موضوع‌ها یا پرسش‌هایی که در فهرست آمده بوده هدایت می‌کند، اما این کار را حتی‌الامکان جوری انجام می‌دهد که به چشم نیاید. در پایان مصاحبه باید همه مواردی که پژوهشگر در فهرست‌اش گنجانده بود، به گونه‌ای پاسخ درخور یافته باشند. البته ضرورتی ندارد که قالب کلی یا شکل خاص پرسش‌ها مثل هم یا در مورد همه مصاحبه‌شونده‌ها یکسان باشد. معمول است که مصاحبه‌ها روی نوار ضبط صوت ضبط شوند؛ در موقعیت‌هایی هم یا ضمن مصاحبه یادداشت برداشته می‌شود و یا در موقعیت‌هایی که ممکن است یادداشت‌برداری حساسیت‌برانگیز باشد یادداشت‌برداری بلافاصله بعد از انجام مصاحبه صورت می‌پذیرد. نکته مهم این است که یادداشت‌ها باید تا حد ممکن دقیق و موبه‌مو باشد، و در آنها باید لحن گفتار و زبان‌زدهای مصاحبه‌شونده عیناً بازتاب یابد و نه تعبیر و برداشتی از آن. این کار ممکن می‌سازد که "صدای" مصاحبه‌شونده نیز گزارش شود. جنبه دیگر کار مورس مشاهدات او از خانواده‌ها است. این یک سنت پژوهشی است که در روش مشاهده مشارکتی مکتب شیکاگو در جامعه‌شناسی، در دهه ۱۹۳۰ میلادی، ریشه دارد. کاری که آنها در آن زمان کردند کاری نوآورانه بود. آنان می‌خواستند زندگی لایه‌های اجتماعی زیرین را از نزدیک درک کنند. اعضای مکتب شیکاگو، به این منظور، درصدد آن برآمدند که بفهمند معتادان به مواد مخدر، فاحشه‌ها، نوازندگان موسیقی جاز، خیابان‌خواب‌ها و این قبیل افراد چه درکی از جهان پیرامون‌شان دارند و زندگی روزمره‌شان را چگونه می‌گذرانند. انگیزه آنان در این کار بیش از آنکه اخلاقی باشد و بخواهند حکمی درباره این‌گونه افراد صادر کنند، این بود که درک و دریافت‌ها و برداشت‌های کسانی را که مورد مطالعه قرار می‌دادند دریابند. معنایی که از مشاهده مشارکتی به ذهن می‌رسد معمولاً این است که مشاهده در جایی انجام می‌شود و طیفی از "مشارکت کامل" - یعنی هنگامی که پژوهشگر یا مشاهده‌کننده، از هر نظر، همچون عضوی از مثلاً فرقه‌ای مذهبی که مطالعه‌اش می‌کند، رفتار می‌کند - تا مشاهده بی‌طرفانه و با فاصله را در بر می‌گیرد. شیوه مشاهده مورس به شیوه دوم نزدیک‌تر است: در

گزارشی که از روش مشاهده‌اش به دست می‌دهد به هیچ وجه اشاره‌ای ندارد که آیا مثلاً به مشاهده اعضای خانواده مثلاً در هنگام تماشا کردن تلویزیونی نشسته است، یا آیا با آنان در فعالیت‌های سرگرم‌کننده‌شان مشارکت داشته است یا نه.

سایر مخاطب‌پژوهان نیز همین روش را در پیش گرفته‌اند؛ مشخصاً می‌توان مری گیلسپی را ذکر کرد، که به مطالعه‌ای درباره جوانان پنجابی پرداخت که در دهه ۱۹۸۰ در ساوت‌هول ویدئو تماشا می‌کردند (Gillespie, 1995). کار گیلسپی در سنت انسان‌شناسی صورت گرفته و قوم‌نگارانه است. او چندین سال در محل زندگی کرده، زبان پنجابی آموخته و گزارشی که به دست می‌دهد گزارشی است از نوع "توصیفات انبوه" که ویژگی بارز پژوهش‌های قوم‌نگارانه است. قوم‌نگاری رویکردی پژوهشی است که در آن دیدگاه‌ها و نظرات و درک و دریافت کسانی که پژوهش درباره‌شان صورت می‌پذیرد بسیار اهمیت دارد. این روش مبتنی و متکی بر منابع مختلف داده‌هاست (از آن جمله اسناد و شاید حتی پرسش‌نامه‌ها)، لیکن از نوع عمیق‌شان و البته کار میدانی همواره اصلی‌ترین جزء این روش پژوهشی است؛ نوشتن گزارش در این روش نیز مستلزم روش خاص است، به این ترتیب که کار نوشتن با شروع کار گردآوری داده‌ها آغاز می‌شود، و اندیشه‌ها و آراء ضمن نوشتن کم‌کم بروز می‌یابند، و طرز نوشتن به گونه‌ای است که صدای کسانی که مورد پژوهش قرار گرفته‌اند در نوشته منعکس می‌گردد و از خلال آن به گوش می‌رسد. معمولاً یافته‌های اولیه مورد "تصدیق یا تأیید پاسخ‌دهنده" قرار می‌گیرد؛ این کار از طریق بازگو کردن نتیجه کار به پاسخ‌دهندگان و خواستن نظر آنها در این باره که آیا "داستان همان‌طوری است که گفته شده است یا نه" صورت می‌پذیرد.

روش هر چه باشد، چه مشارکتی، چه مشاهده‌ای، یا قوم‌نگارانه، کار میدانی مستلزم مذاکره و کسب اجازه برای ورود به محل است. مورس توضیح می‌دهد که چگونه خانه‌های دارای آنتن‌های بشقابی ماهواره را شناسایی کرده و به ساکنان آن روی سربرگ نامه نوشته، و از آنها درخواست انجام مصاحبه کرده است. آن گاه در یک بعدازظهر به دیدارشان رفته. در موقعیت‌های دیگر مذاکره برای کسب اجازه ممکن است از ابتدا صورت نگیرد و سپس ادامه یابد، بلکه در جریان کار صورت گیرد و کم‌کم پیش رَوَد. برای مثال، انجام پژوهش در یک پیاله‌فروشی محلی، نخست مستلزم کسب اجازه از صاحب آن است، اما احتمالاً کار خیلی زود به مذاکره و کسب اجازه از "مشتریان دائمی" می‌کشد، و حتی در آن صورت نیز این کار باید

به تدریج و در جریان کار انجام گیرد، و شاید لازم باشد که هدف و منظور پژوهشگر از انجام پژوهش برای تک تک تازه واردان نیز توضیح داده شود.

در اینجا یک مسئله بسیار مهم اخلاقی پیش می آید و آن اینکه توضیح کافی پژوهشگر درباره هدف و منظور از پژوهش باید شامل چه عناصری باشد. از یک طرف، شاید هیچ یک از مشتریان یک پیاله فروشی محلی میلی به دانستن فرضیه های شما درباره تغییر ترکیب بندی زمان - فضا، که شما علاقه مند به پژوهش درباره آن هستید، نداشته باشند. از طرف دیگر، انجام پژوهش به صورت پنهان و نا آشکار، به گونه ای که کسانی که مورد پژوهش قرار می گیرند متوجه نشوند که چنین پژوهشی درباره شان انجام می شود، تنها تحت شرایطی بسیار خاص و حاد موجه است؛ مثلاً پژوهش در مورد یک فرقه مذهبی افراطی یا ناشناخته که جز این راهی برای دسترسی به آنها وجود ندارد. موارد این چنینی بسیار نادر و اندک اند، و انجام پژوهشی به صورت پنهان و نا آشکار موضوع اخلاقی بسیار جدی ای در میان دانشمندان علوم اجتماعی است.

نکته دیگر، که آن هم مربوط است به مذاکره و کسب اجازه برای دسترسی به میدان پژوهش، مشاهده نحوه رفتار در محل پژوهش است. کوتاه سخن اینکه، در انجام دادن کار میدانی کیفی، پژوهشگر باید بکوشد تا جایی که ممکن است جلب توجه نکند، تا به این ترتیب، هر چه ممکن است حضور مشاهده گر بر زمینه ای که پژوهش در آن صورت می گیرد کمتر تأثیر بگذارد. بنابراین، طرز لباس پوشیدن و رفتار پژوهشگر باید تا حد ممکن نزدیک به هنجارهای رایج در زمینه پژوهش باشد.

حال که به سرشت روش های پژوهش و برخی مسائل مربوط به آن اشاراتی کردیم، بهتر است بازگردیم به کار مورس درباره تلویزیون ماهواره ای. ما فقط بر دو مصاحبه از مصاحبه هایی که مورس گزارش کرده تمرکز می کنیم. اولی، با خانواده گیبسون است که در محله ای قدیمی در ۵ کیلومتری مرکز شهر در کنار ساحل زندگی می کردند. مورس توضیح می دهد که آقای گیبسون به "شخصیت" و ارزش های ملک و املاک موروثی اش می بالید. در حالی که آقای گیبسون از زندگی در ساختمان های قدیمی بازسازی شده اش بسیار راضی بود، پسرش - که به درخواست او آتن ماهواره نصب شده بود - در اتاق زیر شیروانی چیده بود و بیرون نمی آمد. از سومین عضو این خانواده، یعنی خانم گیبسون، کمتر نشانی در گزارش دیده می شود، تنها چیزی که درباره او به ما گفته می شود این است که تونی، پسر خانواده، علاقه اش به موسیقی دهه ۱۹۶۰ را از او به ارث برده.

کار عملی ۳.۷

قطعه زیر از کار مورس درباره خانواده گیبسون را بخوانید. در حین خواندن، از اشاراتی که به فضا و مکان می‌شود یادداشت بردارید. تلویزیون ماهواره‌ای، در نقش میانجی‌گرانه‌اش میان خانواده و جهان بیرون، به چه نحو مفاهیم فضا و زمان را تغییر می‌دهد یا تحکیم و تقویت می‌کند؟

بالای خانه، که با یک راه‌پله باریک و پاگرد از بخش اصلی ساختمان جدا شده است، اتاق تونی قرار گرفته. او به این فضا و اسباب و اثاثه‌ای که در آن چیده شده سخت می‌بالد - او اتاق زیر شیروانی را محلی می‌داند که در آن می‌تواند به کنج خلوت خود بخزد و این را نشانه استقلال خود از دیگر اعضای خانواده می‌داند. تونی ضمن نشان دادن اتاق به من گفت:

من تنها کسی‌ام که می‌دانم چه‌طور باید از این وسایل برقی استفاده کنم. هیچ کس به اتاق من نمی‌آید - اینجا فضای اختصاصی من است... این بالا، هر برنامه‌ای که بخواهم تماشا می‌کنم، کتاب می‌خوانم، می‌خوابم، و درباره زندگی فکر می‌کنم و به موسیقی گوش می‌دهم... همین که پا به داخل این اتاق می‌گذارم انگار در یک سیاره دیگرم.

در کنار دستگاه تلویزیون تونی، انبوهی از سخت‌افزارها و نرم‌افزارهای مختلف چیده شده - گویی مجموعه‌ای است از تصاویر و مصنوعات تزئینی. دو دستگاه ضبط و پخش ویدئو، یک دستگاه پخش صوت با کیفیت بالا، و یک دریافت‌گر ماهواره همه بر روی ردیف قفسه‌های زیرین تلویزیون چیده شده‌اند. همه این دستگاه‌ها به واسطه انبوهی سیم به هم متصل شده، طوری که صدای‌شان از چهار باند دالبی که روی تاقچه‌هایی در چهار گوشه اتاق نصب شده‌اند درمی‌آید...

حس تحسین‌آمیزی که تونی نسبت به برنامه‌هایی که از کانال آسترا پخش می‌شود دارد - او ایستگاه‌های تلویزیونی اروپایی قاره‌ای نظیر RTL Plus یا Pro7 و نیز کانال‌های تلویزیون‌های SKY و MTV اروپا را می‌گیرد - در واقع مربوط است به کنار گذاشتن و فراموش کردن برنامه‌های عادی کانال‌های تلویزیونی عادی که آنها را کهنه‌گرا، خسته‌کننده و از مد افتاده می‌داند. درواقع جالب این است که او همه این کانال‌ها را با لحنی تحقیرآمیز "تلویزیون‌های بریتانیایی" می‌خواند. آقا و خانم گیبسون هم دقیقاً همین اصطلاح را به کار می‌برند، منتها با حسی توأم با احترام کامل و قدردانی از ارزش‌های "تلویزیون بریتانیایی". آنها ترجیح می‌دهند که در نشیمن خانه‌شان پای تلویزیون BBC یا ITV بنشینند. (Moore, 1996, pp. 37-8, 40)

نقد و نظر

این قطعه از گزارش مورس درباره خانواده گیبسون نکاتی را درباره فضای داخل خانه به ما می‌گوید - اینکه چگونه رسانه‌های جدید نقش اصلی را در تعیین فضاهای متعلق به پسر

خانواده و فعالیت‌ها و هویت او برعهده دارند. همچنین می‌فهمیم که تلویزیون ماهواره‌ای (و در این مورد مشخصاً کانال Astra) چگونه این امکان را برای تونی فراهم می‌آورد که برنامه‌های غیر بریتانیایی را تماشا کند و به این ترتیب پا را فراتر از محدوده تنگ و بسته برنامه‌های پخش‌شده از کانال‌های تلویزیونی بریتانیا بگذارد.

خانواده هاروی هم در همان حوالی زندگی می‌کنند. زوج بیست و چند ساله‌ای‌اند که سه بچه هم دارند. دیو هاروی برای خودش کار می‌کند و در رشته الکترونیک فارغ‌التحصیل شده. در این مورد هم مورس گزارشی از مصاحبه‌اش را با پدر خانواده به دست می‌دهد، زیرا که گفته تلویزیون ماهواره‌ای او را قادر ساخت که به جاهای تازه سفر کند و به این ترتیب می‌تواند تصویری را که از محدودیت‌های اجتماع دارد بازسازی کند.

کار عملی ۴.۷

در ضمن خواندن قطعه زیر از گزارش مورس درباره خانواده هاروی، ببینید آیا شواهدی که برای اثبات این ادعا به دست می‌دهد که در این مورد بازسازی تصور از اجتماع مصداق می‌یابد، کافی است یا نه. آیا می‌توان با توجه به داده‌های به دست داده شده توضیح دیگری برای این مورد یافت؟

آقای هاروی که در کار تولید کالاهای الکترونیک برای صادرات است در حال حاضر عمیقاً با یک اجتماع کسب و کار فراملی سروکار دارد. اینکه پدر و مادر او خانه‌ای برای دوران بازنشستگی‌شان در اسپانیا خریده‌اند در اینکه دیوید احساس "اروپایی بودن" کند بسیار مؤثر بوده است. حالا خانه ویلایی پدر و مادرش جایی است که خانواده او می‌تواند برای گذراندن تعطیلات به آنجا برود. به نظر خانم هاروی هم فکر اروپا دیگر خیالی محال نیست. او می‌گوید وقتی خواهرش که در فرانسه دانشجوی رشته هنر است با دوست فرانسوی‌اش به دیدن‌شان آمده بودند می‌توانستند چند برنامه به زبان فرانسوی را از تلویزیون ماهواره‌ای تماشا کنند...

آقای هاروی توضیح می‌دهد که:

وقتی کانال SKY را می‌گیرم - چون ماهواره‌ای اروپایی است - و وقتی که سایر ایستگاه‌های تلویزیونی اروپایی را که در دسترس‌اند تماشا می‌کنم، کاملاً حس می‌کنم که من هم یک اروپایی هستم ساعت پخش خیلی از کانال‌ها یک ساعت جلوتر از ساعت ماست، چون که با ساعت اروپا تنظیم شده‌اند. اگر فقط بخواهید همین طوری تندتند کانال‌ها را عوض کنید، که روش من در مورد کانال‌های ورزشی این است، برای اینکه فقط ببینید چه می‌گذرد، کاملاً

این حس به شما دست می‌دهد که دیگر فقط در راه و رسم روزگار خوش گذشته بریتانیایی محدود نیستید. چیز کمی نیست که بتوانی در اتاق نشیمن‌ات بنشینی و ببینی که در کشورهای دیگر چه می‌گذرد. (Moore, 1996, p. 41)

نقد و نظر

در اینجا هم مورس به این نکته اشاره کرده که تلویزیون ماهواره‌ای بر فرایند احساس یگانگی کردن خود با دیگران چه تأثیری دارد. فن‌آوری، در نقش میانجی میان زندگی خصوصی و فرهنگ عمومی تأثیرات و عواقبی بر هویت و یکسان‌پنداری دارد.

البته قدری نامعمول است که در بریتانیا کسانی را پیدا کنیم که خود را "اروپایی" بدانند، حتی اگر به اتحادیه اروپا یا "پروژه" اروپا خوشبین باشند و با دیدۀ مثبت به آن بنگرند. این هم قدری نامعمول است که کسانی برنامه‌های تلویزیونی کشور خودشان را که در کشوری دیگر تولید شده باشد تماشا کنند؛ تنها ایالات متحد آمریکا توانسته است برنامه‌هایی تولید کنند که در بیرون از مرزهای خودش هم مورد استقبال واقع شود. یک دلیل این امر، به‌ویژه در اروپا، این است که هر یک از کشورهای این قاره به زبان خاص خودشان تکلم می‌کنند. آیا آقای هاروی می‌تواند به زبان دیگری تکلم کند؟ اگر می‌تواند، تا چه حد تلویزیون باعث آن بوده و نه میل او به تظاهر به اروپایی بودن؟ با توجه به این مسائل، من همچنان در اعتبار یا عمق گزارش آقای هاروی، در مورد دلایلی که برای ترجیحات‌اش در تماشا کردن تلویزیون می‌آورد، تردید دارم.

مورس هم، مانند میترا گزارشی کیفی از یک فن‌آوری اطلاعاتی و ارتباطی و نقش آن در میانجی‌گری و تشکیل اجتماع به دست می‌دهد. روش تحقیق او روشی کیفی است، یعنی مصاحبه نیمه ساخت‌یافته، روشی که قوم‌نگاران به کار می‌برند. البته مورس، برخلاف قوم‌نگاران، کار میدانی گسترده‌ای انجام نداده است. بنابراین، داده‌ها (و نیز برهمین اساس تحلیل‌ها)ی او تا حد زیادی مبتنی بر گزارشی است که پاسخ‌دهندگان درباره کنش‌ها و انگیزه‌هایشان می‌دهند - یعنی بر آن چه آنها می‌گویند که کرده‌اند. اینکه داده‌های او غیرمستقیم و به نقل از دیگران است را می‌توان همچون یک کاستی و محدود بودن اعتبار آنها گرفت. مصاحبه کیفی روش پژوهشی سریع‌تری است که زودتر به نتیجه می‌رسد و امکان

بررسی موارد بیشتری را به پژوهشگر می‌دهد. کار مورس از برخی جهات حاوی غنا و عمق کیفی است، اما کمتر از آنکه با کار میدانی، عمیق و مستمر یک قوم‌نگار حاصل می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

در این فصل ما جنبه‌های مختلف تغییر ترکیب‌بندی زمان - فضا را به بحث گذاشتیم که برای درک دگرگونی‌های اجتماعی معاصر اهمیت شایانی دارد. شروع این بحث‌ها را می‌توان به سرآغاز دوران صنعتی‌شدن (یا حتی پیش از آن) و به پیدایش و گسترش یک سلسله از فن‌آوری‌ها (مثلاً، پیدایش تلگراف در سده نوزدهم میلادی) نسبت داد. با پیدایش ارتباطات رقمی (دیجیتال)، و به‌ویژه اینترنت، این بحث‌ها اهمیتی چندباره یافته است. انکار تغییر ترکیب‌بندی زمان و فضا در این سال‌های اخیر امری بسیار دشوار خواهد بود. البته باب بحث درباره اهمیت این فرایندها همچنان گشوده است.

همان‌طور که در فصل دوم دیدیم، گزارش کستلز از جامعه شبکه‌ای تحلیلی کلان است، البته تحلیلی که مسائل و موضوعات مرتبط با تجدید ساختار اقتصادی و فن‌آوری‌های ارتباطی نوین را به مسئله هویت پیوند می‌زند. ما از مشکلاتی سخن گفتیم که در کار کستلز در زمینه رابطه میان نظریه و شواهدی که به دست می‌دهد وجود دارد و گفتیم که نقطه قوت کار او جامعیت و فراگیری استدلال‌هایش است. شهرت فوق‌العاده جهانی او شاهد این مدعا است و نیز مؤید قابلیت به کار بستن و به‌جا بودن بحث‌ها و استدلال‌هایش در همه بخش‌ها و جامعه‌ها.

در مقابل دیدگاه کلان‌نگر کستلز، در این فصل ما به بررسی مطالعات خردی پرداختیم که داده‌ها و تحلیل‌هایی در زمینه فرایندهای مرتبط با تغییر ترکیب‌بندی زمان - فضا فراهم می‌آورند. اینها کار کستلز را که مبتنی است بر داده‌های کمی و آمارهای رسمی تکمیل می‌کنند. اینها مطالعاتی کیفی‌اند که عمق و غنایی برای داده‌های مربوط به پدیده‌ها و موقعیت‌های خاص‌تر فراهم می‌آورند.

اگرچه میترا و مورس متوجه و علاقه‌مند به موضوعاتی گسترده‌تراند - از جمله هویت‌های مهاجران و دست‌یافتن به مدرنیته به میانجی رسانه‌ها - بحث‌ها و استدلال‌ها و مدعاهایشان متکی است بر موردپژوهی‌های خاصی که انجام داده‌اند، و آن را "توصیف‌های قوم‌نگارانه" می‌خوانند. در مورد این پژوهش‌ها نیز، مانند هر پژوهش دیگری، مسئله ارتباط میان نظریه و

داده‌ها مطرح است. هر دوی این پژوهش‌ها بسیار بر موقعیت و زمینه خاص تحقیق‌شان متمرکزاند و به شیوه‌ای کیفی آن را توصیف می‌کنند. نقل قول‌های دقیق می‌آورند و می‌گذارند که خود کسانی که تحقیق در موردشان انجام می‌شود "از خودشان حرف بزنند". البته، از این نظر میان روش تحلیل گفتمان میترا و مصاحبه‌ها نیمه ساخت‌یافته مورس تفاوت وجود دارد. به نظر می‌رسد که مورس کارش را با توجهات نظری شروع می‌کند، اما داده‌هایش او را به توصیف یا اصلاح هیچ استدلالی درباره میانجی‌گری یا زمان - فضا رهنمون نمی‌شوند. داده‌های او تحلیل‌هایش را، که او از همان آغاز کار به آنها رسیده بود، شرح و توضیح می‌دهند - یعنی تسری دادن آن تحلیل‌ها به زندگی و به کار بستن آنها در مورد یک فن‌آوری تازه که تلویزیون ماهواره‌ای باشد.

تحلیل متنی میترا توضیح‌دهنده‌تر، و از یک لحاظ بازتر، به نظر می‌رسد. اما تحلیل او نیز مبتنی است بر فرضیه‌هایش درباره معناها و خوانش‌ها. تحلیل‌های او بیش از تحلیل‌های مورس برآمده از داده‌هاست - منظور طبقه‌بندی او و بحث‌اش درباره مطالب ارسال شده است که برگرفته از داده‌هایش هستند. البته میترا هم، مثل مورس، آن داده‌ها را با دغدغه‌های نظری و مفهومی‌ای که در سر دارد، مشخصاً مسئله هویت ملی، پیوند می‌زند.

و البته که هر دوی این پژوهش‌ها به منزله توصیف کیفی زمینه‌ها و موقعیت‌های خاص، که به واسطه آن ما قادر به بررسی مسئله تعبیر ترکیب‌بندی زمان - فضا می‌شویم، و نیز به مثابه مثال‌هایی از اینکه دانشمندان علوم اجتماعی چگونه در باب جامعه اطلاعاتی تحقیق می‌کنند، ارزشمند و درخور توجه‌اند.

نتیجه گیری

هیو مک کی

۱. پژوهش در علوم اجتماعی

ما در این کتاب به منظور توضیح و تبیین سرشت پژوهش در علوم اجتماعی جنبه‌هایی از جامعه اطلاعاتی را بررسی کردیم. درباره برخی از دگرگونی‌های اجتماعی مهم که در راه‌اند بحث کردیم و شما را با برخی از مسائل و موضوعات اصلی اصول و روش‌های عملی در پژوهش اجتماعی آشنا کردیم. تغییرات اجتماعی که از آنها سخن گفتیم را طیف‌های مختلف سیاستمداران، سیاست‌گذاران، روزنامه‌نگاران، و دیگر صاحب‌نظران نیز توصیف کرده‌اند. همچنین گفتیم که توصیف و تبیینی که علوم اجتماعی درباره این تغییرات به دست می‌دهد با سایر بحث و استدلال‌ها از این نظر تفاوت دارد که مبتنی بر مجموعه‌ای از اصول و روش‌های عملی دیگر است.

استدلال‌ها و تبیین‌های علوم اجتماعی نشئت گرفته از پژوهشگران (هویت‌ها، گرایش‌ها، علائق، و ترجیحات‌شان)، نظریه‌هایی که بدان دل‌بسته‌اند (که آنها را به کار می‌بندند و می‌پرورانند) و داده‌ها است (که گرد می‌آورند و به کار می‌برند). دانشمندان علوم اجتماعی کارهای خود و دیگر همکاران‌شان را بر اساس معیارهایی که هم ناظر بر صحت و سقم داده‌ها و هم ناظر بر روش استدلال، یعنی اعتبار، روایی و پایایی، جامعیت یا فراگیری، و انسجام ارزیابی می‌کنند و می‌سنجند.

دیدگاه‌های نظری و روش‌شناسی‌های بسیار مختلفی در درون علوم اجتماعی وجود دارد. در فصل چهارم کلیاتی از خط سیر و تاریخچه روش‌شناسی را بازگو کردیم. روش اثبات‌گرایی و نحوه پیدایش و گسترش آن را در سده نوزدهم شرح دادیم. و گفتیم که پیدایش این روش نتیجه تلاش‌هایی بود برای ابتدای یک علم شناخت جامعه که هم‌سنگ و هم‌تراز علوم طبیعی باشد. بسیاری از نخستین جامعه‌شناسان – آگوست کنت، امیل دورکهایم، و هربرت اسپنسر – تحصیل‌کرده علوم طبیعی و یا ریاضی بودند و درصدد یافتن علمی برای شناخت جامعه بودند که از دقت و انسجام علوم طبیعی برخوردار باشد، زیرا در نظر آنها کار اصلی علوم اجتماعی به اثبات رساندن قوانین طبیعی جامعه بود.

تفسیرگرایی به دنبال تأسیس دانشکده‌های علوم اجتماعی در دانشگاه‌ها و پس از آنکه گروهی از استادان در علوم اجتماعی تخصص یافتند و درصدد بررسی و تحقیق درباره تفاوت‌های جامعه‌ها و مردمان مختلف برآمدند رواج و گسترش یافت. این دیدگاه بر اثر نضج آگاهی فزاینده نسبت به اینکه واقعیت‌های اجتماعی، که روش اثبات‌گرا درصدد اثبات آن است، به حد کافی و وافی قادر به توضیح راه‌های گوناگون و نحوه کارکرد جامعه نیست جا باز کرد. تفسیرگرایان روش‌هایی را برای گردآوری داده‌ها از میان مردم رواج دادند – مردمان بسیار متنوع و گوناگونی که در پشت آمارهای رسمی به چشم نمی‌آمدند. آنان چارچوب‌هایی ساختند تا این داده‌ها را در آنها منظم کنند و معناهای‌شان را بیرون بکشند. این چارچوب‌ها بیشتر از فلسفه و علوم انسانی اخذ شده بود، برخلاف اثبات‌گرایی که به الگوهای علم تجربی تأسی می‌جست.

روش‌شناسی‌های انتقادی مبتنی بودند بر پذیرش برخی الگوپردازی‌های زیربنایی و ساخت‌یافته جامعه. دغدغه اصلی نظریه‌پردازان انتقادی بیان نابرابری‌های ساخت‌یافته بود، به منظور بررسی داده‌های گوناگونی که این نابرابری‌ها به آن طرق حفظ می‌شدند و استقرار می‌یافتند و شکل‌شان دگرگون می‌شد، و نیز اینکه چگونه این نابرابری‌ها افراد را در تنگنا قرار می‌دهند و قالبی برای زندگی‌های روزمره آنان فراهم می‌آورند.

در این اواخر هم شاهد پیدایش و گسترش رویکردهای فرهنگی بوده‌ایم که می‌توان آنها را همچون کوششی برای توضیح چرایی و چگونگی پیدایش جامعه اطلاعاتی تلقی کرد. رویکردهای فرهنگی دو مسئله اصلی را مطرح می‌کنند که به نظر بسیار سودمند می‌رسند. نخست اینکه تنوع فزاینده فرهنگی و جهانی شدن به معنای پایان یافتن همه روایت‌های

کلان و ناممکن بودن تبیین همه چیز در ظل یک نظریه فراگیر و غالب است. گفته شده که، با توجه به محدودیت‌های نظریه‌های کلان، علوم اجتماعی تنها قادراند سهمی اندک در فهم (مثلاً) طبقه و جنسیت برعهده گیرند. معنای بلاموضوع شدن زمان و فضا این است که ما با جهانی از تغییرات پایان‌ناپذیر و پیچیده‌تر شونده روبه‌روایم. دومین تأکید و تمرکز رویکرد فرهنگی بر بازنمایی و هویت است: همراه و هم‌زمان با رشد انبوه رسانه‌ها و کردارهای بازنمودگرانه، شاهدیم که چگونه معناها – و واقعیت هم – برساخته می‌شوند و مورد تردید قرار می‌گیرند. این امر ما را به تغییر تأکید و تمرکزمان از ساختارها و نهادها به گفتمان‌ها و هویت‌ها رهنمون می‌شود.

به این ترتیب، روش‌شناسی‌های اثبات‌گرا، تفسیرگرا، انتقادی، و فرهنگی، هر یک به سهم خود، به توان‌آزمایی با نحوه‌اندیشیدن و روش‌های علوم اجتماعی پرداختند و آن را بسط و گسترش دادند. در سه فصل آخر ما شما را با تعدادی از اهم روش‌های پژوهشی کمی و کیفی آشنا کردیم، که عبارت بودند از تحلیل‌های متنی و گفتمانی (فصل ۵)، آزمون‌های آماری (فصل ۶)، و مشاهده و مصاحبه‌های نیمه ساخت‌یافته (فصل ۷). چنین روش‌هایی بر مبنای روش‌شناسی پژوهشگر، سرشت یا ماهیت موضوع پژوهش‌شان، و داده‌هایی که در دسترس‌اند یا باید گردآوری شوند انتخاب می‌شوند. هر یک از این روش‌ها بر مبنای درکی که از قوت‌ها و ضعف‌هایش وجود دارد انتخاب می‌شود. البته پژوهش اجتماعی فرایندی بسیار پیچیده‌تر از دنبال کردن دستورالعمل آشپزی در یک کتاب آموزش آشپزی است و معمولاً دربردارنده مذاکره، دآوری، و توافق و کوتاه‌آمدن در گردآوردن و تحلیل داده‌ها و نیز در پیش بردن بحث و استدلال است.

پژوهش دانشمندان علوم اجتماعی براساس چهار معیاری که از آنها صحبت کردیم – یعنی اعتبار، روایی، جامعیت، و انسجام سنجیده و ارزیابی می‌شود. معنا و اهمیت هر یک از این معیارها بسته به روش‌شناسی که در پیش گرفته می‌شود با هم تفاوت می‌یابد. به‌رغم این تنوع و تفاوت هر جا که در علوم اجتماعی ادعایی دال بر درستی و ارزشمندی مطرح باشد، اینها همچنان معیار سنجش و ارزیابی‌اند.

یک تغییر مهم که پژوهش اجتماعی در جامعه اطلاعاتی یافته این است که با برآمدن فن‌آوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطی میزان و حجم اطلاعات در دسترس و امکانات فنی برای گردآوردن داده‌ها و پردازش آنها به طرز خارق‌العاده افزایش یافته است. امکان ارسال

پرسش‌نامه با پست الکترونیک برای عده زیادی با هزینه‌ای بسیار اندک فراهم شده است. کاملاً ممکن شده است که با کسانی در نقاط مختلف جهان مصاحبه انجام شود، و حتی امکان دیدن آنها به واسطه فن‌آوری ویدئو-کنفرانس فراهم آمده است. مجموعه عظیمی از بایگانی‌های داده‌ها، که هر دم نیز بر حجم‌شان افزوده می‌شود، مواد و مطالب کتابخانه‌ای، و دیگر منابع اطلاعاتی به راحتی و از راه دور در دسترس‌اند.

هم‌زمان با این تحولات پژوهش اجتماعی پیچیده‌تر شده است. مقادیر عظیم‌تری از داده‌ها در دسترس است، لیکن اغلب با درک کمتری از چگونگی ارزیابی مقبولیت و اعتبارشان. مجازی شدن مداخله، هم مستلزم راه‌های تازه درک و دریافت است و هم موجب پیچیده‌تر شدن کار توصیف و ارزیابی.

در حالی که موضوع‌های پژوهش تغییر یافته و روش‌های پژوهش نیز دگرگون شده، یا به شیوه‌ای متفاوت به کار گرفته می‌شود، موضوع اصلی پژوهش و استدلال علوم اجتماعی همان است که بود. جامعه اطلاعاتی هم حامل حقیقتی حتمی و یقینی درباره رفتار و جامعه‌های بشری نخواهد بود - درواقع، به نظر می‌رسد که جامعه اطلاعاتی تسهیل‌گری شده است برای به کار گرفتن روش‌های متنوع‌تر برای فهم موضوع‌های اجتماعی پیچیده‌تر و تغییرات سریع‌تر.

۲. درک تغییرات فن‌آورانه

اگر در بحث‌هایی که درباره مباحث مربوط به جامعه اطلاعاتی مطرح کردیم تنها یک مسئله اصلی مطرح باشد همانا کاستی‌ها و محدودیت‌های جبرگرایی فن‌آورانه است که ویژگی بسیاری از این مباحث است. دغدغه اصلی علوم اجتماعی، که آن را تا حد زیادی در مقابل نظرهای دیگر قرار می‌دهد، بررسی پیچیدگی‌های فرایندهای اجتماعی است. اصل و اساس استدلال دانشمندان علوم اجتماعی این است: ضرورت‌های اجتماعی موجب شکل گرفتن فن‌آوری‌ها شده‌اند. علم اجتماعی با نشان دادن و تأکید بر موارد بسیار گوناگونی که ضرورت‌های اجتماعی موجب شکل گرفتن فن‌آوری‌ها شده‌اند، ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که حالت انفعالی کمتری در برابر فن‌آوری خواهیم داشت و خواهیم گفت این مردم و جامعه‌ها هستند که انتخاب می‌کنند کدام فن‌آوری‌ها را گسترش دهند و از آن استفاده کنند.

ما سه مضمون اصلی در بحث‌های مربوط به جامعه اطلاعاتی را مشخص کردیم:

فرهنگ، بازنمایی، و هویت؛ الگوهای دگرگون‌شونده کار و نابرابری؛ و تغییر ترکیب‌بندی زمان - فضا. همه این مضمون‌ها را می‌توان با به کار گرفتن روش‌های مختلف پژوهش بررسی کرد، و در مورد هر یک پژوهش‌های بسیار زیادی نیز صورت گرفته است. ما مطالعاتی را برگزیدیم که این امکان را به ما می‌داد تا تعداد بیشتری از روش‌ها را به شما بشناسانیم و، در عین حال، مطالعاتی بودند که ما را قادر می‌ساختند که به نحوی بنیادین هر سه مضمون مرتبط با بحث‌های مربوط به جامعه اطلاعاتی را مطرح سازیم. در حالی که کارهای بل و کستلر گزارش‌هایی کلان و گسترده‌دامن درباره دگرگونی‌های اجتماعی به دست می‌دادند، بیشتر مطالعاتی که در اینجا نمونه‌وار آمد از نظر گستره پوشش و ادعاهایی که مطرح می‌ساختند مطالعاتی مختصر و معمولی بودند. با این حال، مطالعات مذکور برخی جنبه‌های مضمون مورد مطالعه را بررسی‌ده‌اند و سهم و نقش به‌سزایی در این مباحث و درک و فهم آنها داشته‌اند. ما با بررسی بحث‌ها و استدلال‌های بنیادین در کنار هم و هم‌زمان با شناساندن روش‌های پژوهشی خاص هر یک از آنها توانستیم برخی از موضوعات مرتبط و نیز کاستی‌ها و محدودیت‌های روش‌های پژوهش و استدلال‌های علوم اجتماعی را مشخص کنیم.

از همه مطالعاتی که در اینجا معرفی شده‌اند سه مضمون اصلی می‌توان بیرون کشید: نخست مسئله هم‌خوانی یا ناهم‌خوانی نظریه با داده‌هاست. در مورد اغلب نظریه‌ها داده‌ها را مؤید نظریه می‌یابیم، و البته برخی داده‌ها هم ضد نظریه‌اند. برخی از پژوهش‌ها کار اندکی بیش از تبیین یک نظریه یا مفهوم انجام می‌دهند. ویژگی برخی دیگر از پژوهش‌ها این است که به تکرار و بازگویی داده‌ها و نظریه‌ها می‌پردازند - احتمالاً با این ادعا که خیال دارند نظریه را در پرتو برخی یافته‌های تجربی تازه اصلاح کنند و ارتقاء دهند. بسیاری از توضیحاتی که درباره جامعه اطلاعاتی داده شد دامنه‌ای گسترده دارند و بنابراین به داده‌های بیشتری برای اثبات‌شان نیاز است. بررسی و مطالعه و تحقیق درباره مضمون‌های محدودتر علی‌القاعده باید از نظر عملی آسان‌تر باشد و احتمالاً امکان برقراری ارتباط میان داده‌ها و استدلال‌ها در آنها بیشتر است.

دومین مضمون، سرشت و ماهیت ذهنی پژوهش اجتماعی است. در بررسی پژوهش‌هایی که مطرح‌شان کردیم دیدیم که چگونه روش‌های به کار رفته و استدلال‌های طرح شده تا حدی تحت تأثیر ارزش‌ها و مواضع نظری و تجربیات پژوهشگران شکل گرفته بودند. امروز کمتر کسی می‌تواند ادعا کند که پژوهش‌اش عاری از ارزش‌دوری است. در عین

حال، توجه بسیار زیادی هم به ذهنی و بازاندیشانه بودن پژوهش می‌شود. ذهنی و بازاندیشانه بودن پژوهش نافی معیارهایی که ما با استناد به آنها پژوهش را ارزیابی می‌کنیم نیست، اما آن را قدری پیچیده‌تر می‌سازد.

و سرانجام اینکه بحث ما دربارهٔ این پژوهش بدان معنا نیست که علوم اجتماعی روایتی روشن، بدون ابهام یا بدون مخالف دربارهٔ تغییر اجتماعی به دست می‌دهد. در جهانی که هر دم پیچیده‌تر می‌شود و تغییرات آن بسیار سریع روی می‌دهد، تبیین علوم اجتماعی از جهان همواره ناکامل خواهد بود.

به‌رغم همهٔ این مشکلات، ما به این دلیل به علوم اجتماعی متوسل می‌مانیم که این علوم بصیرتی در باب فرایندها، ساختارها و عوامل تأثیرگذار اجتماعی در اختیارمان می‌گذارد. این علوم ما را مجهز به نظریه و روش‌هایی می‌کند که با آنها می‌توانیم جامعه‌اطلاعاتی را بفهمیم.

فرهنگ توصیفی اصطلاح‌ها

respondent validation تأیید پاسخ دهنده

روشی است برای آزمون صحت و سقم تحلیل‌های پژوهشگر. و به این منظور صورت می‌گیرد که ببینند آیا کسانی که گزارش درباره‌شان نوشته شده است اعتبار و صحت آن را تأیید و تصدیق می‌کنند یا نه. نتیجه این آزمون را می‌توان همچون منبعی از داده‌ها به داده‌های پژوهش افزود.

phantasmagoric تصویرهای وهم‌گون

گیدنز می‌گوید که مکان به گونه‌ای دم‌افزون به "تصویرهای وهم‌گون" (آشفته و درهم ریخته) بدل می‌شود و این از آن روست که اتفاقاتی که در اجتماعی در دوردست‌ها رخ می‌دهند کاملاً به محل زندگی فرد رسوخ کرده‌اند و به آن شکل بخشیده‌اند - و این یک جنبه از جدایی فزاینده مکان از فضا است.

reductionist تقلیل‌گرا

کسی است که فرایندهای پیچیده اجتماعی را به برخی مفاهیم اصلی همچون طبقه یا جنسیت تقلیل می‌دهد.

ethnographic portraits توصیف‌های قوم‌نگاشتی

توصیف‌های قوم‌نگاشتی پژوهشگران حوزه رسانه‌ها گزارش‌هایی کیفی است که از خانواده‌ها

standard deviation انحراف معیار

مقیاسی است برای اندازه‌گیری درجه پراکندگی داده‌ها.

representations بازنمایی‌ها

که برخی از اوقات به صورت باز-نمایی‌ها نوشته می‌شود، شکل نوشتاری، شفاهی، تصویری یا شکل‌های دیگر بیان معناست. بازنمایی‌ها، در امر بازنمایی خشی نیستند، اما بر اثر اندیشه‌ها و دغدغه‌های تولیدکنندگان و زمانه‌شان تغییر می‌یابند.

narrow-casting پخش محدود

در برابر پخش گسترده است و منظور از آن پخش برنامه‌هایی خاص برای گروهی از مخاطبان خاص یا گروه‌هایی از مردم با سبک زندگی‌های خاص است که از طریق مجراهای رسانه‌ای، نظیر تلویزیون‌های کابلی یا ماهواره‌ای پخش می‌شوند و اغلب برای آن حق اشتراک دریافت می‌شود.

primary research پژوهش دست اول

که مستلزم گردآوری داده‌ها توسط خود پژوهشگر است.

secondary analysis تحلیل ثانویه

تحلیل داده‌هایی است که سایر پژوهشگران آنها را گردآوری کرده‌اند.

connotation **دلالت ضمنی**
تداعی‌های معنادار یک چیز، برای تمایز از دلالت‌های صریح.

subjectivities **ذهنیت‌ها**
فوکو می‌گوید، همانند مفهوم موقعیت‌های هویتی، گفتمان‌ها، ذهنیت‌ها (شیوه‌های بودن) بی‌پدید می‌آورند که همچون امری "طبیعی" پذیرفته می‌شوند.

usenet **شبکه کاربران**
شبکه‌ای متشکل از هزاران گروه خبری، اجتماع اینترنتی، که به روی هر کس یک رایانه که اتصال به اینترنت داشته باشد باز است.

form **صورت**
چارچوب یک فرآورده فرهنگی که به شکل گرفتن محتوای آن یاری می‌کند.

discursive formation **صورت‌بندی گفتمانی**
زمانی که مجموعه‌ای از مفاهیم و اندیشه‌ها بر کل رشته‌ای از نمادهای اجتماعی و کردارهای فرهنگی غالب شود.

correlation coefficient **ضریب همبستگی**
استحکام و شدت وابستگی دو متغیر را اندازه‌گیری می‌کند.

فن‌آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی

Information and Communication Technologies

همان فن‌آوری‌های اطلاعاتی‌اند. منتها در کاربرد اصطلاحی‌اش اغلب برای تأکید گذاردن بیشتر بر جنبه اجتماعی ارتباطات، و نه فنی آن، به کار می‌رود.

ethnography **قوم‌نگاری**
رویکردی کیفی و بازاندیشانه به پژوهش‌های اجتماعی است که مردم‌شناسان آن را پرورده‌اند. در این روش منابع مختلفی از داده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما اصلی‌ترین مسئله در آن مشارکت پژوهشگر در زندگی روزمره طی زمانی به نسبت طولانی است.

chi square **کای اسکوئر (مربع خی)**
آزمونی آماری است که عموماً برای بررسی رابطه

و رسانه‌هایشان، عمدتاً به صورت مصاحبه، به دست می‌دهند. این گزارش‌ها همچنین ممکن است براساس برخی مشاهدات و دفاتر خاطرات و سررسیدها باشد، اما مبتنی بر مشاهدات مشارکتی یا قوم‌نگاری نیست.

marketable wealth **ثروت قابل عرضه در بازار**
شامل دارایی‌هایی می‌شود که می‌توان آنها را فروخت یا به پول تبدیل کرد، مثل سهام یا مستغلات.

cross-tabulation **جدول دویعدی**
با جدول وابستگی، جدولی است که در آن متغیرهای مستقل در یک ستون و متغیر وابسته در یک ردیف قرار می‌گیرند. اعداد هر خانه جدول عدد یا درصد موردها هستند به همراه مشخصات هر ستون یا ردیف.

hyper-reality **حادثه‌واقعیت**
مفهومی که بودریار برای توصیف حدی به کار می‌گیرد که نشان می‌دهد واقعیتی به شدت رسانه‌ای شده جای "واقعیت" را گرفته، به اندازه‌ای که "واقعیت" همه معنا و مفهوم‌اش را از دست داده - یعنی اکنون معنا و مفهوم تنها و تنها در بازنمایی‌ها نهفته است.

data **داده‌ها**
داده‌ها همان اطلاعات‌اند، بی‌آنکه ادعایی درباره درستی یا اعتبارشان در میان باشد.

signifier **دال**
ترکیب حروف، آواها، یا شکل‌ها و غیره که برطبق قرارداد، به یک مدلول اشاره دارند. نیمی از یک نشانه.

percentage **درصد**
کسری است که به صورت نسبتی از ۱۰۰ نشان داده می‌شود.

signification **دلالت**
عمل پدیدآوردن بازنمایی‌هاست.

denotation **دلالت صریح**
توصیف ساده ویژگی‌های یک چیز که فاقد اهمیت معنایی است.

مشاهده مشارکتی participant observation

روش تحقیقی است توأم با کار میدانی به شیوه‌های مختلف و از مشارکت کامل در محل تحقیق را در بر می‌گیرد تا مشاهدات بی‌طرفانه و با فاصله.

مصاحبه‌های قوم‌نگارانه

ethnographic interviews

موضوعاتی را بررسی می‌کنند که قوم‌نگاران بدان توجه دارند، اما پرسش‌های از پیش تعیین شده در آنها راه ندارد. پرسش‌ها اغلب باز یا غیرجهت‌دهنده‌اند، اما ممکن است جهت‌دهنده و صریح هم باشند، مثلاً هنگامی که می‌خواهید یک فرضیه تازه را بیازمایند.

مصاحبه نیمه ساخت‌یافته

semi-structured interviews

این نوع مصاحبه معمولاً بیش از آنکه در برگزیده پرسش‌های معیار یا استاندارد شده باشد در پی بیرون کشیدن موضوع‌های اصلی است. این نوع مصاحبه بازانديشانه است و پرسش‌ها غیر جهت‌دهنده و "باز" اند.

معنی‌داری آماری

statistical significance

آزمون‌های آماری معنی‌داری احتمال تصادفی بودن نتایج را در هر سنجش اندازه‌گیری می‌کند.

مهارت‌زدایی deskilling

مفهومی است که در بحث‌های مربوط به فرایند کار به کار می‌رود. مسئله اصلی این بحث نسبت قدرت مدیران و کارگران در مورد مراقبت و نظارت بر کار است.

میانجی‌گری mediation

با قرار گرفتن شکل‌های نمادین به جای تجربه‌های شخصی (و تجربه‌هایی که از دیگران به صورت رودررو به ما منتقل می‌شود) درک و فهم ما از جهان بیش از پیش با میانجی صورت می‌گیرد.

میانگین mean

یک معدل است. نحوه محاسبه آن هم جمع بستن ارقام هر مورد و تقسیم عدد به دست آمده بر تعداد موردهاست.

میان دو متغیر به کار می‌رود. در این آزمون ارقام موجود در جدول با ارقامی که اگر رابطه‌ای میان متغیرها وجود نمی‌داشت در جدول می‌آمد تا با هم مقایسه می‌شود.

گفتمان discourse

مفهومی که فوکو در مورد دستگاه (سیستمی) از بازنمایی شامل زبان، که تولید معنا را در دو سطح روزمره و نهادین تنظیم یا قاعده‌مند می‌کند. به کار می‌برد.

گفتمان discourse

یک روایت که در آن مجموعه‌ای از مفاهیم، بر مبنای فرضیه‌های مشترک، شکل واحد می‌یابند و در کنار هم قرار داده می‌شوند.

گونه (ژانر) genre

اغلب به منظور طبقه‌بندی انواع فیلم‌ها به کار می‌رود، گونه "نوعی عام یا کلی" را توصیف می‌کند، که ما پذیرفته‌ایم که با قواعد خاصی تطبیق دارد، مثلاً از بابت طرح (پیرنگ)، شخصیت‌ها، موسیقی، طراحی صحنه، و غیره.

مبتنا benchmark

عدد پایه‌ای است که تغییر (واریاسیون) با آن سنجیده می‌شود.

متغیر وابسته dependent variable

مفهومی است که می‌خواهیم توضیح‌اش بدهیم.

متغیرهای مستقل independent variables

متغیرهایی‌اند که ما حس می‌کنیم احتمالاً بر متغیر وابسته اثر دارند.

محتوا content

فرآورده‌های فرهنگی را می‌توان از دو نظر بررسی کرد؛ هم از نظر صورت (فرم) و هم از نظر محتوا. محتوا به عناصر خاصی گفته می‌شود که "ساختار" یا "صورت" یک فرآورده مفروض را تشکیل می‌دهند.

مدلول signified

تصوری که از یک چیز وجود دارد، و به واسطه یک دال به یاد آورده می‌شود. نیمی از یک نشانه.

مرجع referent

یک شیء، اندیشه یا عمل در جهان بیرون که نشانه به آن ارجاع می‌دهد.

نشانه‌شناسی
semiotics
 تحلیل نشانه‌شناختی شامل تجزیه و تحلیل معنای نشانه‌هاست.

وابستگی
association
 به پیوند میان دو متغیر گفته می‌شود.

همبستگی
correlation
 معیار یا سنجۀ وابستگی است. متغیرها هنگامی وابسته‌اند که با بالا رفتن یا بیشتر شدن یکی باقی متغیرها هم بیشتر یا کمتر شوند.

هم‌گرایی
convergence
 این اصطلاح مربوط است به وجه فنی (ارتباطات دوربرد و رایانه)، محتوا (تصاویر، صداها، و متن اینترنتی) و خود رسانه (مثلاً پخش رادیویی از اینترنت).

میانۀ
median
 همان میانگین است. یعنی موردی که تعداد مساوی از موارد بالاتر و پایین‌تر از آن [در جدول] وجود دارد. (اگر تعداد مورد‌ها زوج باشد، میانۀ، میانگین یا معدل دو مورد میانی خواهد بود).

نسبت احتمال
probability ratio
 بیانگر حجم نسبی دو متغیر است، نظیر آنکه در شرط‌بندی‌ها گفته می‌شود، مثلاً ۴ به ۱.

نشانه
sign
 متشکل است از دالّ و مدلول؛ نشانه‌ها حاملان معنایند و برطبق قرارداد ایجاد می‌شوند – و اختیاری‌اند.

واژه‌نامه

(فارسی - انگلیسی)

de-industrialization	صنعت‌زدایی	de-familiarization	آشنایی‌زدایی
	پخش گسترده برنامه‌های رادیوی و	super-text	آبر-متن
broadcasting	تلویزیونی	community	اجتماع
narrowcasting	پخش محدود	telecommunications	ارتباطات دوربرد
primary research	پژوهش دست اول	strength	استحکام، شدت
contingent	پشامدی	validity	اعتبار
secondary analysis	تحلیل ثانویه		اعتبار ساخت یافته/طراحی شده
respondent validation	تأیید پاسخ‌دهنده	constructed validity	
phantasmagoric	تصویرهای وهم‌گون	e-economy	اقتصاد الکترونیک
interpretivist	تفسیرگرا	standard deviation	انحراف معیار
reductionist	تقلیل‌گرا	coherence	انسجام
semaphor telegraph	تلگراف سمانور	reflexive	بازاندیشانه
	تلویزیون‌های با وضوح بالا	reflexivity	بازاندیشانه بودن
high-definition television		refrential reflexivity	بازاندیشانه بودن ارجاعی
wide-screen television	تلویزیون‌های پهن‌پرده		بازاندیشانه بودن درون‌زاد
interactive television	تلویزیون‌های دوسویه	endogenous reflexivity	
thick description	توصیف انبوه	representation	بازنمایی، بازنمود
	توصیف‌های قوم‌نگاشتی	representative	بازنمودگر
ethnographic portraits		representational	بازنمودگرانه
marketable wealth	ثروت قابل مبادله در بازار	virtual communities	اجتماعات مجازی
information society	جامعه اطلاعاتی	on-line	بر خط
network society	جامعه شبکه‌ای	intertextuality	بینامتنیت
knowledge society	جامعه دانش‌محور		پایان عصر صنعتی شدن / زوال صنعتی شدن /

meta-language	فرا-زبان	comprehensiveness	جامعیت
a priori	فرضیه-بنیاد	technical determinism	جبرباوری فن‌آورانه
cyberspace	فضای سایبر	cross-tabulation	جدول دویمندی
ethnography	قوم‌نگاری / مردم‌نگاری	gender	جنسیت
praxis	کردار	information warfare	جنگ‌افزار اطلاعاتی
praxeological	کردارشناسانه	cyber-warface	جنگ‌افزار برنامه‌پذیر
	کردارهای دلالت‌گرانه (معنارسان)	hyper-reality	حاد-واقعیت
signifying practices		reading text	خوانش متن
low-orbiting	کوتاه-مدار	self referential	خودارجاع
Cramers V	کرامر V	database	داده‌مینا
sexuality	گرایش جنسی	nominal data	داده‌های اسمی
cultural turn	گرایش فرهنگی	ordinal data	داده‌های ترتیبی
discursive turn	گرایش گفتمانی	longitudinal data	داده‌های طولی
focus group	گروه متمرکز	signifier	دال
interconnected nodes	گره‌های همبسته	range	دامنه، گستره
genre	گونه (ژانر)	multi-user domains	دامنه‌های چندکاربره
benchmark	مبنا	accuracy	دقت
independent variable	متغیر مستقل	signification	دلالیت
dependent variable	متغیر وابسته	denotation	دلالیت صریح
triangulation	سه‌وجهی، مثلث‌بندی	connotation	دلالیت ضمنی
	[اصطلاح نقشه‌برداری است]	binary	دوگانگی
contested	مجادله‌ای	subjectivity	ذهنیت / سوزه‌گی
signified	مدلول	encoding	رمزگذاری
Chi square	کای اسکور مجذور خی	decoding	رمزگشایی
refrent	مرجع	narrative	روایت
participant observation	مشاهده مشارکتی	reliability	روایی / پایایی
ethnographic interviews	مصاحبه‌های قوم‌نگارانه	multi-user dungeons	سیاه‌چال‌های چندکاربره
structured interview	مصاحبه ساخت‌یافته	world wide web (www)	شبکه نازنمای جهان‌گستر
exploratory interview	مصاحبه اکتشافی	network of flows	شبکه جریان‌ها
unstructured interview	مصاحبه ساخت‌نیافته	usenet	شبکه کاربران
	مصاحبه نیمه ساخت‌یافته	plausibility	صحت / درستی
semi-structured interview		web pages	صفحات وب
pilot study	مطالعه آزمایشی / مقدماتی	homepage	صفحه اصلی
rhetoric	معانی و بیان	knowledge industries	صنایع دانش‌محور
statistical significance	معنی‌داری آماری	discursive formation	صورت‌بندی گفتمانی
cyborgs	موجودات سایبر	image	صورت خیالین (ایماژ)
de-skilling	مهارت‌زدایی	time-space distinction	فاصله‌گذاری زمان-فضا
mediation	میانجی‌گری	typical distance	فاصله عادی

typicality	نمونه‌واره‌گی	mean	میانگین ریاضی
association	وابستگی	median	میانه
simulacra	وانموده	panoptic penitentiary	ندامتگاه سراسرین
correlation	همبستگی		نسبت احتمال (میزان احتمال هم گفته می‌شود)
real-time coordination	همزمانی و بی‌فاصله‌گی	probability ratio	
convergence	هم‌گرایی	sign	نشانه
normative	هنجاری	semiotics	نشانه‌شناسی

منابع و مأخذ

- Adbusters, at www.adbusters.org (accessed 6 November 2000).
- Atkinson, M. (2000) 'Poor need penicillin before Pentiums', *The Guardian*, 28 August.
- Bangemann, M. (1994) *Europe and the Global Information Society*, recommendations to the European Council, Brussels, EC.
- Barnes, B. and Edge, D. (eds) (1982) *Science in Context*, Milton Keynes, Open University Press.
- Barthes, R. (1972) *Mythologies*, Paris, Seuil.
- Bauman, Z. (1990) *Thinking Sociologically*, Oxford, Blackwell.
- Bell, D. (1974) *The Coming of Post-Industrial Society: A Venture in Social Forecasting*, London, Heinemann (first published New York, Basic Books, 1973).
- Bell, D. (1980) 'The social framework of the information society' in Forester, T. (ed.) *The Microelectronics Revolution*, Oxford, Blackwell.
- Bolter, J.D. (1986) *Turing's Man*, Harmondsworth, Penguin (first published North Carolina University Press, 1984).
- Bowers, N. and Martin, J.P. (2000) 'Going mobile? Jobs in the new economy', OECD, at www.oecdobserver.org/news/fullstory.php/aid/319 (accessed 21 November 2000).
- Braverman, H. (1974) *Labor and Monopoly Capital: The Degradation of Work in the Twentieth Century*, New York, Monthly Review Press.
- Bulmer, M. (1984) 'Introduction – problems, theories and methods in sociology – (how) do they interrelate?' in Bulmer, M. (ed.) *Sociological Research Methods: An Introduction*, London, Macmillan.
- Castells, M. (1996) *The Rise of the Network Society. The Information Age: Economy, Society and Culture*, Vol.1, Oxford, Blackwell.
- Castells, M. (1997) *The Power of Identity. The Information Age: Economy, Society and Culture*, Vol.2, Oxford, Blackwell.
- Castells, M. (1998) *End of Millennium. The Information Age: Economy, Society and Culture*, Vol.3, Oxford, Blackwell.
- Castells, M. (1999) 'An introduction to the information age' in Mackay, H. and O'Sullivan, T. (eds) *The Media Reader: Continuity and Transformation*, London, Sage.

Chandler, D. and Roberts-Young, D. (1998) 'The construction of identity in the personal homepages of adolescents', at <http://www.aber.ac.uk/media/Documents/short/strasbourg.html> (accessed 22 October 2000).

Cheung, C. (2000) 'A home on the web: presentation of self on personal homepages' in Gauntlett, D. (ed.) (2000) *Web.Studies: Rewiring Media Studies for the Digital Age*, London, Arnold.

Collinson, P. (2000) 'Are you billed as a villain in the X-files?', *The Guardian*, Jobs and Money section, 16 September, pp.2-3.

Correlli, S. (1995) 'The ethnography of an electronic bar, The Lesbian Café', *Journal of Contemporary Ethnography*, vol.24, no.3, pp.270-98.

Cowan, R.S. (1995) 'How the refrigerator got its hum' in MacKenzie, D. and Wajeman, J. (eds).

Department of Trade and Industry (2000) *Closing the Digital Divide: Information and Communication Technologies in Deprived Areas*, a report by Policy Action Team 15, DTI.

Doheny-Farina, S. (1996) *The Wired Neighbourhood*, New Haven, Yale University Press.

Duff, A. (1998) 'Daniel Bell's theory of the information society', *Journal of Information Science*, vol.2, no.6, pp.373-93.

Duff, A. and McCleery, A. (1996) 'The evolving European information society', *Scottish Communication Association Journal*, vol.2, pp.157-75.

Durkheim, E. (1895/1966) *The Rules of Sociological Method*, London, Free Press.

Foucault, M. (1977) *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, London, Penguin.

Gershuny, J. and Miles, I. (1983) *The New Service Economy: The Transformation of Employment in Industrial Societies*, London, Pinter.

Giddens, A. (1984) *The Constitution of Society*, Cambridge, Polity.

Giddens, A. (1990) *The Consequences of Modernity*, Cambridge, Polity.

Giddens, A. (1991) *Modernity and Self Identity: Self and Society in the Late Modern Age*, Cambridge, Polity.

Gillespie, M. (1995) *Television, Ethnicity and Cultural Change*, London, Routledge.

Goldblatt, D. (ed.) (2000) *Knowledge and the Social Sciences: Theory, Method, Practice*, London, Routledge/The Open University.

Gouldner, A. (1971) *The Coming Crisis in Western Sociology*, London, Heinemann.

Hakken, D. (1999) *Cyborgs @ Cyberspace, An Ethnographer Looks to the Future*, New York, Routledge.

- Hall, S. (1992) 'The West and the rest' in Hall, S. and Gieben, B. (eds) *Formations of Modernity*, Cambridge, Polity/The Open University.
- Hall, S. (1997a) 'The work of representation' in Hall, S. (ed.).
- Hall, S. (1997b) 'The spectacle of the "other"' in Hall, S. (ed.).
- Hall, S. (ed.) (1997) *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*, London, Sage/The Open University.
- Harvey, D. (1990) *The Condition of Postmodernity*, Oxford, Blackwell.
- Hayward, T. (2000) 'The question is, what's in it for me?', *The Guardian*, 30 October, Media section, p.54.
- Hobsbawn, E. (1995) *The Age of Extremes, A History of the World, 1914-91*, New York, Vintage.
- Independent Television Commission (1999) *Television: The Public's View 1998*, London, ITC.
- International Labour Office (1999) *Yearbook of Labour Statistics*, Geneva, ILO.
- Jameson, F. (1984) 'Postmodernism, or the cultural logic of late capitalism', *New Left Review*, vol.146, pp.53-92.
- Jameson, F. (1991) *Postmodernism or the Cultural Logic of Late Capitalism*, London, Verso.
- Jones, S.G. (1995) 'Understanding community in the information age' in Jones, S.G. (ed.).
- Jones, S.G. (ed.) (1995) *Cybersociety. Computer-mediated Communication and Community*, London, Sage.
- Kelso, P. and Adams, G. (2000) 'As one in four homes go online, the country's digital divide widens', *The Guardian*, 11 July, p.3.
- Lerner, D. (2000) 'Divide or deluge? Digital revolution splits analysts', *Financial Times*, 27 April.
- MacKenzie, D. and Wajcman, J. (1995) 'Introductory essay' in MacKenzie, D. and Wajcman, J. (eds).
- MacKenzie, D. and Wajcman, J. (eds) (1995) *The Social Shaping of Technology*, Milton Keynes, Open University Press.
- McLuhan, M. (1964) *Understanding Media*, London, Routledge and Kegan Paul.
- Malinowski, B. (1922) *Argonauts of the Western Pacific*, London, Routledge and Kegan Paul.
- Marx, K. and Engels, F. (1932/1998) *The German Ideology*, London, Elechook.
- May, T. and Williams, M. (1998) *Knowing the Social World*, Buckingham, Open University Press.

- Mitra, A. (1997) 'Virtual commonality: looking for India on the Internet' in Jones, S.G. (ed.) *Virtual Culture. Identity and Communication in Cybersociety*, London, Sage.
- Moore, S. (1996) *Satellite Television and Everyday Life, Articulating Technology*, Acamedia Research Monograph 18, Luton, John Libbey Media.
- Murdock, G. and Golding, P. (1989) 'Information poverty and political inequality: citizenship in the age of privatized communications', *Journal of Communication*, vol.39, no.3, pp.180-95.
- Naisbitt, J. (1982) *Megatrends: Ten New Directions Transforming Our Lives*, New York, Warner Communications.
- Negroponte, N. (1995) *Being Digital*, London, Hodder & Stoughton.
- Panos Communications and Social Change Programme (1998) *The Internet and Poverty*, Briefing Paper no.28, London, Panos.
- Polsky, N. (1971) *Hustlers, Beats and Others*, Harmondsworth, Penguin.
- Poster, M. (1984) *Foucault, Marxism and History*, Cambridge, Polity.
- Poster, M. (1990) *The Mode of Information*, Cambridge, Polity.
- Radcliffe-Brown, A.R. (1948) *The Andaman Islanders*, Glencoe, Illinois, Free Press.
- Reid, E. (1995) 'Virtual worlds: culture and imagination' in Jones, S.G. (ed.).
- Rheingold, H. (1995) *The Virtual Community*, London, Minerva (first published in the UK by Secker and Warburg, 1994).
- Robins, K. (1995) 'Cyberspace and the world we live in' in Featherstone, M. and Burrows, R. (eds) (1995) *Cyberspace, Cyberbodies, Cyberpunk: Cultures of Technological Embodiment*, London, Sage.
- Robins, K. and Webster, F. (1999) *Times of the Technoculture. From the Information Society to the Virtual Life*, London, Routledge.
- Scannell, P. and Cardiff, D. (1991) *A Social History of British Broadcasting, Vol.1, 1922-1939*, Oxford, Blackwell.
- Sennett, R. (1998) *Corrosion of Character: The Personal Consequences of Work in the New Capitalism*, New York, Norton.
- Shapin, S. (1982) 'History of science and its sociological reconstructions', *History of Science*, vol.20, pp.157-211.
- Social Trends*, London, HMSO (annual).
- Soja, E. (1989) *Post-modern Geographics: The Reassertion of Space in Critical Social Theory*, London, Verso.
- Stanley, L. and Wise, S. (1993) *Breaking Out Again: Feminist Ontology and Epistemology*, London, Routledge.

- Stonier, T. (1983) 'The impact of microprocessors on employment' in Forester, T. (ed.) *The Microelectronics Revolution*, Oxford, Blackwell.
- Thompson, E.P. (1967) 'Time, work-discipline and industrial capitalism', *Past and Present*, vol.38, pp.56-97.
- Tobin, A. (2000) 'When novelty doesn't work', *The Guardian*, 30 October, Media section.
- Toffler, A. (1980) *The Third Wave*, London, Pan.
- Turkle, S. (1996a) 'Virtuality and its discontents: searching for community in cyberspace', *The American Prospect*, no.24, winter, at <http://www.prospect.org/archives/24/24turk.html> (accessed 20 October 2000).
- Turkle, S. (1996b) *Life on the Screen: Identity in the Age of the Internet*, London, Weidenfeld & Nicolson.
- United Nations Development Programme (1999) *Human Development Report*, Oxford University Press, at <http://www.undp.org/hdro/> (accessed January 2001).
- Ward, L. (2000) 'Blair says Internet must not remain preserve of elite', *The Guardian*, 6 March.
- Webster, F. (1995) *Theories of the Information Society*, London, Routledge.
- White, L. (1978) *Medieval Technology and Social Change*, New York, Oxford University Press (first published 1962).

کتاب تحقیق در جامعه اطلاعاتی با طرح بحث‌های عمده دربارهٔ جامعه اطلاعاتی و نظریه‌های جامعه اطلاعاتی، مفاهیم و مضامین مطرح در جامعه اطلاعاتی از جمله فرهنگ، الگوهای تغییر و شکل‌بندی نوین فضا و زمان را مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف این کتاب غنی‌تر کردن مطالعهٔ علوم اجتماعی با شناساندن روش تحقیق و روش‌شناسی‌هایی است که چارچوب‌های لازم را برای سنجش و اجرای تحقیق دربارهٔ جامعه اطلاعاتی فراهم می‌آورد.



ISBN:978-964-9934-09-9

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

